



دانشکده علوم معقول و منقول

طهران

بنابست چهارصدین سال ولادت صدرالدین شیرازی

رساله صل

تصنیف

صدرالدین محمد بن ابراہیم شیرازی معروف بکلباصدا

بالضام منتخب ثنوی و رباعیات او

بتصحیح و اهتمام

دکتر سید حسین نصر دانشیار دانشگاه تهران

اردیبهشت ۱۳۴۰ - ذی القعدة ۱۳۸۰

چاپخانه دانشگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عهد صفویه به تنها شاهد احیاء علوم دینی شیعه و صنایع گوناگون و قدرت سیاسی و اقتصادی ایران بود بلکه همچنین دوره ارتقای علوم عقلی و مخصوصاً حکمت بسرحد کمال بشمار می آید. در این عصر وصول به هدفی که بیش از هشتصد سال حکماء و فلاسفه اسلامی هم خود را مصروف به بیل بآن نموده بودند مقدور گردید و بالاخره تلفیق کامل بین دین و فلسفه و عرفان حاصل شد و هم آهنگی بین عقل و ایمان و استدلال و ذوق ده غایت و هدف بسیاری از بزرگان اسلاف بود بدست حکمای قرن یازدهم و دوازدهم به حلیه واقعیت آراسته گشت.

از جمله بزرگانی که حکمت را بار دیگر احیاء نموده آن را با عرفان و اصول دین اسلام مخصوصاً نظریه تشیع انطباق دادند، می توان میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهائی و ملا محسن فیض و مولانا عبدالرزاق لاهیجی و قاضی سعید قمی و بسیاری دیگر از حکمای دوره صفویه را نام برد. لکن حکیمی که بیش از هر کس به احیاء حیات معنوی این عصر و ایجاد مکتب نوینی در حکمت که با عرفان و شرع آمیخته و هم آهنگ بود خدمت نمود و در واقع پایه گذار مکتب علوم عقلی در دوره اخیر می باشد صدرالدین شیرازی مشهور به ملا صدراست، که کرچه در میان عامه شهرت

به تربیت و تعلیم یگانه پسر خود کمر همت بست و در این راه از هیچ امری مضایقه نشمود. صدرالدین نیز از اوان کودکی استعداد فوق العاده خود را نمودار ساخت و پس از اندک مدتی به کسب فضائل نفسانی و اخلاقی و طی مدارج علمی نائل آمد. در آن زمان اصفهان پایتخت و مرکز علمی ایران بود و اکثر اساتید بزرگ در آن شهر اقامت داشتند. ملاصدرا نیز برای کسب معرفت و تکمیل تحصیلات خود شیراز را ترک گفت و عازم آن مدینه علم گردید. در اصفهان در اثر همت سلاطین صفوی مدارس متعددی به وجود آمده بود که در آن اساتید و علماء به تدریس شعب گوناگون دانش اشتغال می ورزیدند. صدرالدین نخست نزد شیخ بهاءالدین عاملی مشهور به شیخ بهائی^۳ تلمذ نمود و از او علوم نقلی را آموخته به کسب اجازه

حاصل نمود، آنگاه از قرائن جنین مظهر مرسد که از خود آخوند باشد و نابین او در سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ تولد یافته است و آنگاه از آنچه درباره زندگی ملاصدرا و سال وفات او در دست است میتوان نتیجه گرفت که در حدود همین سنوات یا برصه وجود بهاده است.

(این نکته در مقدمه آقای سید محمد مشکوة به حجة البیضاء. طهران ۱۳۸۰، جلد اول، ص ۱۳-۲۴ بزدکر شده است).

۳- شیخ بهاءالدین عاملی از مشاهیر دوره صفویه در سال ۹۵۳ در ملک متولد گردید و در سن ۱۳ سالگی باید در خود که از شاگردان شهیدنابی بود بایران مهاجرت نمود و در حوزه های علمی قزوین و خراسان به تحصیل مشغول گشت و نزدی آواره شهرت او سراسر عالم تشیع را فرا گرفت و بالاخره به شیخ الاسلامی اصفهان برگزیده شد. شیخ بهائی یکی از جامع ترین و فاضل ترین مردان عصر خود بود. در شعر فارسی و عربی مهارت خاصی داشت و در علوم غریبه و ریاضیات استاد معاصران خود محسوب میگردد. شیخ عارف باذوقی نیز بود و در همه نوشته های او حتی کتب فقهی روح عرفان هویداست. از مشهورترین کتب او زبدة الاصول در اصول و مشرق الشمسین و جبل المئین و جامع عباسی در فقه و خلاصة الحساب در حساب و کشکول و شیر و شکر و نان و حلوا در تصوف و فوائد الصمدیه در نحو

بسیار ندارد، در میان خواصّ از بزرگترین علمای اسلام محسوب می‌گردد و می‌توان بدون اغراق او را در الهیات سرآمد حکمای اسلامی دانست.

شرح زندگانی ملاصدرا^۱

محمد بن ابراهیم شیرازی ملقب به صدر الدّین و مشهور به ملاصدرا یا صدر المتألهین در حدود سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ هجری در شهر شیراز قدم بعرضه وجود نهاد^۲. پدر او از خانواده قوام و مردی با نفوذ و ثروتمند بود و با نهایت کوشش

۱ - درباره زندگانی ملاصدرا رجوع شود به روایات الحیات محمد حواسری، طهران، ۱۳۰۶، جلد دوم، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ روضة الصفا، منقحات رصافلی خن هدایت، طهران، ۱۲۷۰، جلد هشتم، ص ۱۲۹؛ قصص العلماء میرزا محمد نکاتی، طهران، ۱۳۱۳، ص ۳۲۹-۳۳۳، رباعیة الادب محمدعلی سیریزی، طهران، ۱۳۳۱. جلد دوم، ص ۴۵۸-۴۶۱؛ مستدرک انوسائل حاج میرزا حسین نوری، طهران، ۱۳۲۱، جلد سوم، ص ۲۲ - ۴۲۳؛ وامن آلامل محمد بن الحسن الجراهملی، طهران، ۱۳۰۲، ص ۵۸ حاشیه، بقلم محمد قمی ویر رجوع شود به الامیدسوف العارسی الکبیر صدر الدّین شیرازی، بقلم ابو عبد الله رجایی دمشق ۱۹۳۶؛ «صدر الدّین شیرازی» تألیف محمود محمد الحصری، در مجله رسالة الاسلام، شماره ۱۹۵۹، ص ۲۱۲-۲۱۸ شماره ۱۹۵۱، ص ۳۱۸-۳۲۷؛ مقدمه شیخ محمد رضا آل مظفر، بحاب جدید اسفار، قم، ۱۳۷۸؛ و صدر الدّین شیرازی مجدّد الفلسفة الاسلامیة، بقلم حفتر آل یاسین، بغداد، ۱۳۷۵.

۲ - در هیچ یک از کتب رجال فوق الذکر تاریخ تولد آخوند درج نگردیده است. چند سال پیش هنگامیکه استاد ارجمند علامه محمد حسین طباطبائی مشغول به تصحیح اسفار بودند، نسخه‌ای بر خورده با حواشی مؤلف که در سال ۱۱۹۷ اراصلی که اکنون مفقود است اسمناسخ شده بود. در حاشیه فصل «فی بیان ان العقل عبارة عن اتحاد جوهر العاقل بالعقول» ملاصدرا چنین نوشته است: «تاریخ هذه الافاصفة كان ضحوة يوم الجمعة - اربع جمادى الاولى عام سبع وثلثين والى من الهجرة و قد مضى من عمر المؤلف ثمان و خمسون سنة قمرية. البته نمیتوان درباره اصالت این حاشیه یقین کامل

و ریاضی دان بی همتای آن عصر نیز استفاده نموده باشد، اگر چه در این مورد نمی توان یقین حاصل کرد.

پس از تکمیل تحصیلات علوم صوری، در اثر کشش درونی و نیز فشار بعضی از علمای طهریین که با مشرب عرفانی او مخالف بودند، آخوند اصفهان را ترك گفته و برای طی مرحله ریاضت و انقطاع به قریه كهك نزدیک به قم پناه برد و هفت سال، و بنا بقول بعضی پانزده سال، در آن حوالی دور از قیل و قال و جاه و رفاه

شرحی نگاشت. از جمله نوشته های او تاریخ الصغویه و رساله صاعبه و شرح کتاب المهاره (لهاراتا)، مقوله الحركه و التحقيق فیها و قصیده مشهور اوست.

(چرخ نالاس احتیران بمن و حوش ریاستی صورتی در ریر دارد هر چه در بالاستی) که از قصیده ناصر خسرو استقبال نموده است این قصیده گذشته از ربیانی ادبی و شعری دارای مطالب بسیار بدیع و لطیف عرفانی نیز هست و شرحهایی هم بر آن نگاشته شده که مشهورترین آنها از محمد صالح حلجالی و حکیم عباس شریف دارای است. مرفع در سکی در سال ۱۰۵۰ در حدود هشتاد سالگی در اصفهان در گذشت و در تحت فولاد مدفون گردید.

رجوع شود به ریحانه الادب، ص ۲۳۱-۲۵۲؛ و فهرست کتابخانه اهدائی آقای مشکوة بقلم آقای محمد تقی دانش پژوه، جلد سوم، بخش یکم، ص ۲۹۵

۶- كهك قریه ایست ریا که در چهار فرسجی جنوب شرقی قم در دامنه يك سلسله جبال مرتفع قرار گرفته است. سال گذشته در سفری که حقیر بدین قریه نمود از اهالی محل درباره اقامت آخوند سؤالانی بعمل آورد. بعضی از معرین قریه حکایت مرد بزرگی را که بنا بقول گذشتگان سالها قبل در این محل میزیسته بخاطر داشتند لکن نام او را نمیدانستند. در كهك مسجدیست که در قرن یازدهم با شده و از لحاظ معماری بسیار حالب است و هیچ شباهتی به مساجد عادی دهاتی ندارد. بین اهالی مشهور بود که این شخص بزرگ (یعنی آخوند) در خانه مجاور مسجد زندگی مینموده و اوقات خود را در آن مسجد و حوالی شهر میگذرانده است. در نزدیکی كهك همچنین غاریست که بنا بقول بعضی خلوتگاه آخوند بوده و در آن غار ملاصدرا دور از انظار به ریاضت و ذکر میپرداخته است.

ودرجهٔ اجتهاد نائل گشت. سپس بشاگردی میرداماد^۴ در آمد و سالها در محضروی کسب فیض نمود و رموز حکمت را از او بیاموخت. احتمال دارد که در دورهٔ تحصیلات خود در اصفهان آخوند از محضر میرابوالقاسم فندرسکی^۵ عارف و زاهد

میباشد. شیخ بهائی در سال ۱۰۳۰ در حال مراحمات ارجح در گذشت و در حرم مطهر حضرت رضا ع در مشهد مدفون گردید.

برای شرح حال و آثار شیخ بهائی رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی اسکندربیک منشی، طهران، ۱۳۳۴، ص ۱۵۵-۱۵۷؛ روضات الجنات، ص ۶۴۰-۶۳۲؛ ریحانة الادب، جلد دوم، ص ۳۸۲-۳۹۶. واحوال و اشعار فارسی شیخ بهائی بقلم آقای سعید نفیسی، طهران، ۱۳۱۹.

۴- مرمحمد باقر بن شمس الدین اسرارآبادی متخلص به اشراق و مشهور به میرداماد، دخترزادهٔ محقق کرکی و یکی از اعظم حکمای دورهٔ صفویه، استاد ملاصدرا و سیداحمد علوی و ملاحلیل قزوینی و قطب الدین اشکوری و صاحب کتب معتبری از قبیل الاذوق المذهب و تقویم الایمان و الصراط المستقیم و تقدیسات و خذوات و دیوان اشعار عربی و فارسی و مشارق الانوار است. میرداماد سالها در اصفهان به تدریس اشتغال داشت و دوستی او و شیخ بهائی صرب المثل خاص و عام بود. مرمحمد را برای حکمت آخوند فراهم نمود و در راه حکمت و فلسفهٔ رحمان فراوانی کشید تا حدی که بعضی او را معلم ثالث خواندند. نوشته‌های او بن اهل علم شهرت سرائی دارد گرچه سبک تألیفات او فوق العاده پیچیده و مفلق است چنانکه گفته‌اند «صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود مؤمن به بنیاد». میرداماد در سال ۱۰۴۱ سن کر بلا و جعف در گذشت و در قبرستان تحت فولاد اصفهان بجای سیرده شد.

برای شرح زندگی و اسامی تألیفات او رجوع شود به روضات الجنات، ص ۱۱۴-۱۱۶، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۴-۱۴۷؛ و ریحانة الادب، جلد چهارم، ص ۱۱۷-۱۲۱.

۵- اگرچه آثار ریادی از میرابوالقاسم فندرسکی باقی نیست، میتوان او را بدون شك و شبهه از بزرگترین عرفا و حکمای اسلامی محسوب داشت. مرفندرسکی مانند میرداماد و شیخ بهائی در حوزهٔ علمی اصفهان به تدریس حکمت و ریاضیات اشتغال داشت، لکن اردو معاصر مشهور خود بیشتر به انزوای ریاضت و انقطاع از طواهر دنیا میپرداخت. سالها در هندوستان به سیر آفاقی و انفسی مشغول بود و نزد عرفای اسلامی و هندی آن دیار مقام و احترام بسزائی داشت. او با عقاید هندوان نیز آشنا بود تا حدی که بر ترجمهٔ فارسی حوک بشست (Vasishtha) که توسط نظام الدین یابیاتی انجام گرفته بود

تهذیب نفس و ریاضت و مکاشفه در کھک که بالاخره به کشف حقائق ربانی و علوم الهی منجر گردید، و سوم مرحله تألیف و تدریس در شیراز که در آن آخوند تمام نوشته‌های خود را با استثنای بخش اول اسفار و سه رساله بنام طرح الکوبین (الحشر)، و حل الاشکالات الملکیه فی الارادة الجرافیه، و حدوث العالم که در دوره دوم نگاشته بود، تصنیف نمود^۹. بنابراین تألیفات آخوند ثمره علم حصولی و حضوری و یا استدلالی و ذوقی است و نتیجه دو دوره اول عمر اوست.

در مرحله سوم عمر خود گذشته از تألیف آثار گرانبها و پیر ارج آخوند شاگردان عالی‌قندی بمر تربیت نمود که مشهورترین آنان ملامحسن فیض کاشانی^{۱۰}

۹- رجوع شود به مقدمه شیخ محمد رضا آل مظفر، چاپ جدید اسفار، ص ۱۰۰ و بعد.

۱۰- ملامحسن فیض کاشانی در سال ۱۰۰۷ در کاشان تولد یافت و سالها در آن شهر و قم به تحصیل اشغال داشت تا بالاخره به شیراز مسافرت کرد و شاگردی و دامادی ملاصدرا در آمد و لقب «پس را اراد دریافت نمود. فیض در تطبیق شریعت و طریقه کوششهای فراوان کرد و در علوم مختلفه خصوصاً اخلاق و حدیث استاد بود. شواهد نقلی اعیان العموم عراقی را از روایات واحد سنی به شیعه تغییر داد و آن را بصورت کتاب محجة البیضاء که معتبرترین کتاب اخلاق شیعه است درآورد. در مرمره تألیفات مهم او میتوان حق‌الیقین و عدم‌الیقین در حکمت و کلام و العصامی و الوافی و الشافی در حدیث و تفسیر و زاد السالک و کلمات مکونه در تصوف و دیوان اشعار را نام برد. فیض در سال ۱۰۹۱ در کاشان بمردود حیات گفت و مزار او مشهور به کرامت و زیارتگاه عام و خاص است.

در باره حیات و تألیفات ملامحسن فیض رجوع شود به ریحانه الادب، جلد سوم، ص ۲۴۲-۲۴۴، قصص العلماء، تهران، ۱۳۱۳، ص ۳۲۲-۳۲۳، ریاض العارفين، ص ۳۸۸-۳۷۹، و نیز مقدمه استادانه آقای سید محمد مشکوة بر محجة البیضاء، ص ۲۳-۶۱ که شامل بحث مفصلی در باره فیض و اهمیت او در تاریخ حکمت و علوم دینی است.

دنیا سر کرد و بالاخره بمرتبه شهود و کشف حقائق رسید و به مقام علم حضوری نائل آمد همانطور که قبلاً علوم صوری را بکمال رسانیده بود.

بتدریج آوازه شهرت آخوند عالمگیر گشت و مریدان و طالبان حکمت از اطراف و اکناف برای درک ویس به حضورش شتافتند. در این موقع الله‌وردی خان والی فارس مدرسه‌ای در شهر شیراز بنا نمود^۷ و از آخوند دعوت کرد تا بوطن اصلی خود بازگردد و در آن مدرسه به تعلیم و تدریس اشتغال ورزد. بنا به امر سلطنت وقت شاه عباس ثانی آخوند دعوت را پذیرفت و به شیراز مراجعت کرد. با حضور وی در شیراز مدرسه خان مهم‌ترین مرکز علمی ایران گردید و تا هنگام حیات ملاصدرا طالبان علم را از دور و نزدیک بخود جلب می‌نمود. آخوند تا پایان عمر در شیراز به تألیف و تدریس پرداخت و در این ایام هفت بار پای پیماده بخانه خدا سفر کرد و در بارگشت از هفتمین سفر در بصره در سال ۱۰۵۰ در گذشت^۸.

زندگانی آخوندرا می‌توان سه دوره تقسیم نمود: اول دوره طلبگی و تلمذ و بحث و مطالعه کتب قدما و آراء حکماء سلف در شیراز و اصفهان، دوم مرحله

۷- این مدرسه که مدرسه خان معروف است مدت‌ها دایر و بارها بود و سپس بتدریج در ویران رفته و به خرابه‌ای تبدیل گشت. چند سال پیش اداره باستانشناسی بصدد تعمیر آن برآمد و تاکنون بیش از نصف این مدرسه ریا که از لحاظ معماری و کاشی‌کاری نیز حائز اهمیت است تعمیر گردیده و تالاری بر سام ملاصدرا در آن تأسیس گشته است.

۸- مکان معین آرامگاه آخوند در بصره معلوم نیست. بنا بقول استاد حلّیل حضرت آیت‌الله آقای حاج سید ابوالحسن حسینی قزوینی قریب چهل سال قبل یکی از سادات عرب در بصره قبری بنام ملاصدرا یافته بود اکنون چند سال پیش هنگامیکه بعضی اردوستان ایشان باز دیگر به آن شهر سفر نمودند آن قبرستان از بین رفته بود و دیگر اثری از سنگ قبر وجود نداشت.

متمایز نمی‌باشد. آخوند در کتب فلسفی و عرفانی از شواهد نقلی مدد طلبیده و در کتب دینی به‌براهین عقلی توسل جسته‌است.

کتب و رسائل ملاصدرا در حکمت و عرفان که اکثر چاپ سنگی دیده عبارت است از: ۱۳

۱- الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة که يك بار در سال ۱۲۸۲ق طبع شده و اکنون برای بار نانی با حواشی ملاعلی نوری و حاجی ملاهادی سبزواری و ملاعلی زینوزی و ملا اسمعیل اصفهانی و علامه سید محمد حسین طباطبائی زیر طبع است. اسفار یکی از مهم‌ترین کتب حکمت و با شفاء و شرح اشارات و شرح منظومه چهار کتاب اصلی درسی این فن محسوب می‌شود.

۲- الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة (طهران، ۱۲۸۶ق) که شاهکار آخوند در حکمت و عرفان و بصورت اختصار شامل رؤس مطالب اسفار است.

۳- المبدء والمعاد (طهران، ۱۳۱۴ق).

۴- المشاعر (طهران، ۱۳۱۵ق)

۵- الحکمة العرشية (طهران، ۱۳۱۵ق).

۶- حاشیه بر شرح حکمة الاشراق (طهران، ۱۳۱۳ق).

۱۳- اسامی کتب آخوند در اکثر مآخذ سابق‌الذکر مانند ریحانة الادب و روضات الحنات و نیز الفیاسوف الفارسی الكبير بقلم ابو عبدالله ریحانی درج گردیده‌است لکن هیچ یک کامل نیست. صورت فعلی زیر نظر استاد محترم علامه سید محمد حسین طباطبائی تهیه گردیده و جز چند مکتوب آخوند به میرداماد و ملاشمسا و غیره تا آنجا که حقیر مطلع است شامل بقیه نوشته‌های وی می‌باشد.

برای صورت کامل و دقیق کتب ملاصدرا رجوع شود به مقاله آقای محمد تقی دانش پژوه در یادنامه ملاصدرا که برای جشن چهارصدمین سال تولد آخوند بزودی انتشار می‌یابد.

و مولانا عبدالرزاق لاهیجی^{۱۱} بوده‌اند، که هر دو علاوه بر شاگردی سمت دامادی آخوند را نیز داشتند. بوسیله این مریدان و تربیت یافتگان تعالیم آخوند نه تنها بصورت نوشته در دسترس اخلاف او گذاشته شد، بلکه سنت مستقیمی از طرز تفکر و روش فلسفی او به حکمای قرون آتی انتقال یافت و مکتبی تأسیس گردید که پرتو نور آن بر جمیع محافل علمی عالم تشیع تابیده و قاطبهٔ بررکان چند قرن گذشته را تحت نفوذ معنوی خود قرار داده است.

آثار و مآثر

تألیفات آخوند که هر یک در نوع خود شاهکاری است جمله برهان عربیست باستمثالی رساله سه اصل و ادیاتی که برهان فارسی سروده است^{۱۲} اجمالاً می‌توان نوشته‌های او را به دو دسته تقسیم نمود یکی مربوط به حکمت و عرفان و علوم عقلی و دیگری وابسته به علوم دینی و نقلی البته این دو جنبه هیچگاه کاملاً از یکدیگر

۱۱- مولانا عبدالرزاق لاهیجی صاحب نوشته‌های پرارزش و باشهرتی مانند گوهر مراد و سرمایه ایمان و مشارق و شوارق و شرح هیاکل المور و الكلمات الطیبة در حکمت و آلام و دیوانی از اشعار فارسی، مانند بیس از شاگردان برجسته آخوند و نیز داماد وی بود و از طرف استاد ملقب به عباس گردید. لاهیجی سالها در قم به افاصله و تألیف اشغال داشت و در همین شهر اطراف سال ۱۰۷۲ وفات یافت.

رجوع شود به روایات، ص ۳۵۲ و ریحانة الادب، جلد سوم، ص ۲۳۲-۲۳۵.

۱۲- سبک عربی آخوند بر خلاف اکثر کتب حکمت مانند شفاء بوعلی و یاقبات میرداماد فوق العاده روان و سلیس است و همین امر باعث مراحمت وی گردید در حالیکه استاد او مرمی مطالب مشابهی را در افاف الماوی پیچیده بهمان ساحت و بدین طریق از گزند و آسیب کوتاه نظران آسوده ماند.

۲۷- حلّ المشكلات الفلکیّة .

۲۸- خلق الاعمال (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۲۹- کسر اصنام الجاهلیّة .

۳۰- رسالۀ سه اصل .

۳۱- اجوبة المسائل النصیریة (طهران ، ۱۳۱۴ق)

۳۲- رسائل و مکتوبات مختلفی که در پاسخ سؤالات عرفانی و فلسفی به معاصران خود مانند میرداماد و ملاشمسای گیلانی نگاشته است .

۳۳- اشعار شامل منتخب مثنوی و چند رباعی [صاحب الذریعه (جلد ۹ ، جزء ۲ ، ص ۶۰۰) دیوانی نیز از آخوند بخط ملامحسن فیض در کتابخانۀ حاج آقا ضیاء در کرمانشاه ذکر نموده است]

۳۴- المراج

۳۵- المعاد الجسمانی .

۳۶- تنقیه در منطق .

کتب و رسائل آخوند در علوم نقلی و دینی عبارتند از :

۱- مفاتیح الغیب (طهران)

۲- اسرارالآیات (طهران ، ۱۳۲۲ق) .

۳- تفسیرهای مختلف چندین سورۀ قرآن که شامل قرب چهارده رساله است .

۴- تفسیر حدیث نبوی «الناس ینام فاذا ماتوا انتبهوا»

۵- فی الامامة .

۶- حاشیه بر تفسیر بیضاوی (مشکوک) .

- ٧- رسالة المسائل القدسيّة في اسرار النقطة الحسيّة (مشكوك).
- ٨- شرح الهداية الاثيرة (طهران ، ١٣١٣ق).
- ٩- حاشيه برالهيّات شفاء (طهران ، ١٣٠٣ق).
- ١٠- في اتّحاد العاقل و المعقول .
- ١١- في اتّصاف الماهيّة بالوجود (طهران ، ١٣٠٢ق).
- ١٢- في بدء وجود الانسان (مشكوك).
- ١٣- في التصور والتصديق .
- ١٤- في الجبر و التفويض .
- ١٥- في الحدود (طهران ١٣٠٢ق)
- ١٦- في الحشر (طهران ، ١٣٠٢ق) (طاهراً همان رساله في طرح الكونين است)
- ١٧- في سريان الوجود (طهران ، ١٣٠٢ق).
- ١٨- في القضاء والقدر (طهران ، ١٣٠٢ق)
- ١٩- في التشخيص (طهران ، ١٣٠٢ق).
- ٢٠- ديباجه عرش التقديس ميرداماد .
- ٢١- الوجود .
- ٢٢- اكسير العارفين (طهران ، ١٣٠٢ق).
- ٢٣- الواردات القلبية (طهران ، ١٣٠٢ق).
- ٢٤- المظاهر (طهران ، ١٣١٤ق).
- ٢٥- القواعد الملكوتيه (مشكوك).
- ٢٦- حاشيه بر رواشح سماويه ميرداماد (مشكوك).

بودند^{۱۵} قرار گرفت و بتدریج فلسفه مشائی از یک سو با حکمت اشراقی و از سوی

رسائل متعددی بزبان عربی و فارسی از خود ماقی گذاشت مانند حکمة الاشراق و تلویحات و مطارحات و مقاومات و هیا کل النور والواح عمادی و برتوانامه و آوار پر حبر ثیل و عقل سرخ و الغریبة الغریة و شرح اشارات و رسالة العشق شیخ انریس که هریک بنوبه خود شاهکاری در حکمت و عرفان بحساب میآید . شیخ اشراق در هوش و فراست و کیاست زبان زد خاص و عام و در تصوف و عرفان و حتی علوم عربیه نزد معاصران مشهور بود و در چند سال عمر کوتاه خود اثری حاویدان در حکمت اسلامی باقی گذاشت که تا امروز ارسفحه تاریخ مجو نگردیده است.

رای شرح حال و آثار و افکار او رجوع شود به روضات، ص ۲۳۸؛ ریجانة الادب، جلد دوم، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ همچنین مقدمه پرفسور هنری کرین «حکمة الاشراق» طهران، ۱۳۳۱، روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان نگارش هانری کرس، طهران، ۱۳۲۵ و افکار سهروردی و ملاصدرا بقلم آقای علی اکبر دانا سرشت، طهران، ۱۳۱۷.

۱۵- مهمترین پایه گذار عرفان نظری بصورت علمی محی الدین ابن عربی حاتمی اندلسی ملقب به شیخ اکبر یا شیخ اکبر است که از با نفوذترین عرفای اسلامی بشمار میآید و در هفت قرن گذشته افکار متصوفین را در سراسر عالم اسلام تحت سلطه معنوی خود قرار داده است. ابن عارف بی نظیر در سال ۶۰۰ در مورسیه در اندلوس تولد یافت و پس از گذراندن دوران کودکی و جوانی در شهرهای اندلوس بمشرق رمین سفر نمود و الاخره در شهر دمشق متوطن گشت و در سال ۶۳۶ در آن شهر درگذشت. مزار او در کوه قاسیون معروف به صالحه همواره زیارتگاه عارفان بوده و تا امروز مجمع دراویش و صاحب دلان می باشد .

از ابن عربی بیش از ۴۰۰ کتاب و رساله باقی است که مشهورترین آنها فتوحات مکیه و فصوص الحکم است که بسیاری از عرفاء و حکماء بر آن شرح نگاشته اند . شیخ اکبر در واقع مؤسس مکتب عرفان نظری است و بسیاری از اصطلاحات مهم عرفان مانند وحدت و حود بوسیله او وضع شده است . افکار ابن عربی توسط صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی و فخرالدین عراقی و عزیزمسی و بسیاری دیگر از عرفای قرن هفتم و هشتم در سراسر بلاد اسلامی اشاعه یافت و افکار بزرگان تصوف را تحت الشعاع قرارداد ورنک خاصی به تعالیم تصوف بخشید که آنرا از ادوار قبلی ممتاز میسازد . آنچه تا به امروز در اصول عرفان نظری تدریس می شود همان تعالیم ابن عربی است . رجوع شود به روضات ، ص ۷۳۲؛ ریجانة الادب، جلد سوم، ص ۴۹۶-۴۹۸.

- ۷- حاشیه بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی (مشكوك).
 ۸- حاشیه بر شرح لمعه (روضه شهید ثانی) (ظاهراً بقلم پسر آخوند است).
 ۹- شرح اصول کافی (تهران)
 ۱۰- متشابه القرآن

ماخذ و فوائد آخوند و مشرب او در حکمت و عرفان

نظری که اکثر مورخان و محققان غیر ایرانی اعم از اروپائی و یا شرقی درباره سیر حکمت در اسلام دارند اینست که فلسفه از یعقوب کندی آغاز شد و بدست فارابی و شیخ الرئیس تکمیل یافت و سپس امام غزالی آن را مورد انتقاد قرار داد و اگرچه ابن رشد ردی بر انتقادات غزالی نگاشت فلسفه رو بزوال گذاشت و بعد از قرن ششم از میان رفت. این نظر گرچه تا حدی در مورد عالم تسنن صحت دارد، نظریست کاملاً ناقص از آنجا که حکمت را به مکتب مشائی محدود کرده و به توسعه و رشد آن در عالم تشیع توجه ننموده است.

همان قرنی که بنظر جمهور نویسندگان پایان فلسفه اسلامی است در واقع آغاز نهضتی است در حکمت که از شیخ الاشراق آغاز شده و بالاخره به مکتب آخوند ملاصدرا منجر می گردد از قرن ششم به بعد حیات معنوی و فکری اسلام تحت نفوذ افکار حکمای اشراقی^{۱۴} و عرفائی که مروج مکتب عرفان نظری

۱۴- مؤسس مکتب حکمت اشراق شیخ الاشراق شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ مقتول و یا شیخ شهید یکی از اعظم حکمای اسلامی است. وی در سال ۵۴۹ هـ در سهرورد که نزدیک زنجان واقع شده تولد یافت و علوم رسمی را نزد محمدالدین حبلی و طاهرالدین قاری بیاموخت. سپس به سیر و سیاحت پرداخت و در دربار ملک طاهر پسر صلاح الدین ایوبی در حلب مستقر گردید و بالاخره در این شهر در سال ۵۸۷ هـ در نتیجه مخالفت بعضی از علماء بقتل رسید. گرچه شیخ الاشراق ۳۸ سال بیش عمر ننمود

و قطب الدین شیرازی^{۱۷} و قطب الدین رازی^{۱۸} و غیاث الدین منصور شیرازی^{۱۹} و

و منطق و ریاضیات و بسیاری دیگر از علوم باقی گذارد مانند نهج الحق و کشف الصدق در عقاید شیعه و ابوار الملکوت در کلام و تذکره الفقهاء در فقه و شرح بر شرح اشارات خواصه در حکمت و جوهر بصید در منطق که همگی نزد خاص و عام شهرت دارد.

رجوع شود به احوال و آثار استاد بشر، ص ۱۳۶؛ روضات، ص ۱۷۱؛ و ریحانة الادب جلد سوم، ص ۱۰۶-۱۱۴.

۱۷- قطب الدین شیرازی مشهور به علامه شیرازی (۶۳۴-۷۱۰) در شیراز تولد یافت و نزد پدرش تلمذ نمود و بدست او حرقه تصوف پوشید. در بادی امر طبابت میکرد تا اینکه عشق به علم او را از شیراز بسوی مراغه و محضر حواحه بصیر کشید و او در خدمت اسناد اشارات شیخ و هیئت را بیاموخت و سپس بمسافرت پرداخت و مدتی بپیر برد صدرالدین قونوی به تحصیل و کسب فیض اشتغال داشت. بالاخره علامه شیرازی به ایران بازگشت و بقبه عمر خود را در تبریز گذراند و در آن شهر وفات یافت. قطب الدین بر جمیع علوم مخصوصاً حکمت و ریاضیات و طبیعیات ماهر بود و در این علوم تألیفات گرانگیزی ارجود باقی گذاشت مانند التجمعة الشاهیه، شرح حکمة الاشراف، مفتاح و درة التاج که از بهترین دوره های حکمت و علوم بزرگان فارسی است. رجوع شود به مقدمه مبسوط آقای سید محمد شکوة، درة التاج، طهران، ۱۳۱۷-۱۳۲۰، روضات، ص ۵۳۰-۵۳۳؛ و ریحانة الادب، جلد سوم، ص ۳۰۷-۳۰۸.

۱۸- قطب الدین رازی که از مشهورترین شاگردان علامه حلی است اراکالی و رامین بود و سالیان دراز در دمشق گذراند و در سال ۷۶۶ در آن شهر درگذشت. از تألیفات معروف او میتوان شرح شمسیه در منطق، شرح مضالم در منطق و المجامکات که محاکمه بین شرح امام فخر و خواصه بر اشارات است نام برد. رجوع شود به ریحانة الادب، جلد سوم، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۱۹- غیاث الدین منصور شیرازی فرزند حکیم نامی صدرالدین دشتکی در شیراز تولد یافت و نزد پدر علوم را بیاموخت و آنقدر مهارت بدست آورد که در سن ۱۴ سالگی با حلال الدین دوانی مشاخره و مناظره مینمود. شاه طهماسب برای او مدرسه ای در شیراز ساخت بنام منصوریه و غیاث الدین تا پایان عمر در این مدرسه بتدریس پرداخت و در سال ۹۴۸ یا ۹۴۹ در آن شهر وفات یافت. بعضی

دیگر با عرفان نظری مکتب شیخ اکبر در محیط فکری و معنوی عالم تشیع
امتراج یافت .

بین قرن ششم و نهم حکمائی مانند خواجه بصیر طوسی و شاکر داوود علامه حلی^{۱۶}

۱۶. خواجه بصیرالدین طوسی یکی از بزرگترین نوابع اسلام و احباء کتبه علوم عقلی در دوره مغول در سال ۵۹۷ در طوس تولد یافت و پس از پایان تحصیلات مقدماتی رهسپار بيشابور گردید و برد بسیاری از علمای آن شهر شمعهای گوناگون علوم را تکمیل نمود و با وجود کمی سن شهرت زیادی بدست آورد . در این موقع چون حراسان در معرض تهاجم مغول قرار گرفته و امنیت از شهرهای بزرگ سلب گردیده بود ، خواجه بنا بدعوت علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه به قلاع آن فرقه در قهستان پناه برد و تا انقراض طائفه اسماعیلیه بدست هلاکو به احماد در این حال بسر میبرد .

پس ارفتن الموت خواجه بدست هلاکو درآمد و بعد از انقراض خلافت عباسی در بغداد ما كمك هلاکو رصد خانه مراعه را از سال ۶۵۷ تا ۶۶۰ برپا کرد و ریج معروف ایلجایی را در آنجا تنظیم و بسیاری اداشمنان آن زمان را در آن مرکز جمع نمود .

در پایان عمر خواجه چندین سفر به قهستان و خراسان و بغداد کرد و بالاخره در سال ۶۷۲ در بغداد در گذشت و در کاظمین بحاک سپرده شد .

خواجه دارای تألیفات متعدد است بزبان فارسی و عربی که هر يك بنونه خود شاهکاری محسوب میگردد مانند تجریرات او بر کتب مهم ریاضی قدیم و ریج ایلجایی و احلاق ناصر و اساس الاقتباس در منطق و تجرید المقائد در کلام و اوصاف الاشراف در تصوف و شرح الاشارات که از بزرگترین کتب حکمت میباشد . خواجه اشعاری بجز فارسی سروده که از لحاظ معنی و فنون ادبی درخور تحسین و ستایش است . درباره زندگانی و آثار خواجه رجوع شونده احوال و آثار استاد بشر و عقل حادی عشر محمد بن

محمد بن الحسن الطوسی مقلد به خواجه بصیرالدین بقلم آقای مدرس رضوی، طهران، ۱۳۳۴ .

علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) از بزرگترین علمای شیعه و یکی از مشهورترین شاگردان خواجه است . هوش و ذکاوت و قدرت کلام و بیان او زبانزد معاصرانش بود و مناظراتی که در دربار سلطان محمد خدا بنده علیه سنی انجام داد از حالبترین فصول تاریخ علمی و دینی اسلام میباشد . علامه در جميع علوم عقلی و نقلی استاد بود و از خود بیش از صد کتاب و رساله در فقه و اصول و حکمت و کلام

مشائی را با هم آمیختند و مشعل حکمت و فلسفه را از گزند تند بادهای زمانه محفوظ داشتند. و نیز عرفائی مانند سید حیدر آملی^{۲۲} و رجب برسی^{۲۳} و ابن ترکه اصفهانی^{۲۴}

رجوع شود به روضات، ص ۱۶۲؛ مجالس المؤمنین، طهران، ۱۳۷۶، جلد دوم، ص ۲۲۱- ۲۲۹، ریحانة الادب، جلد دوم، ص ۲۶ - ۲۸؛ و شرح رندگانی حلال الدین دوانی، تألیف علی دوانی، قم، ۱۳۷۵، ص ۶۰ و بعد.

۲۲ - سید حیدر آملی از عرفای برجسته شیعه است که در عصر علامه حلی میزیسته و آمل به تعداد مسافرت نموده و به بلعد برد اساتید آن شهر پرداخت. تألیفاتی که از او نام برده شده بمن الصوص در شهر فصوص، کتاب الکشکول، جامع الاسرار و التأویلات در تفسیر قرآن میباشد. رجوع شود به روضات، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ ریحانة الادب، جلد اول، ص ۳۰؛ و مجالس المؤمنین، ص ۵۱ - ۵۵.

۲۳ - حافظ رحب برسی از معاصران معتزرائی و حرحانی فقیه و محدث و صوفی و شاعری برجست بوده و تألیفاتی مانند اسرار الائمة، انشاء التوحید، لواجم انوار التمهید، و حوامع اسرار التوحید، و مشارق الانوار از خود باقی گذاشته که شاهد تبحر او در زبان و علوم باطنی است. رجب برسی در اوایل قرن یهم در قید حیات بوده و در اردستان مدفون گردیده است.

رجوع شود به روضات، ص ۲۸۴؛ و ریحانة الادب، جلد اول، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

۲۴ - علی بن ترکه اصفهانی یکی از حکماء و عرفای مهم شیعه است که در تلمیح عرفان مکتب ابن عربی و تشیع کوشید و علوم ظاهر و باطن را با هم جمع نمود. گرچه اهل اصفهان بود سالها در مصر و شام به سیر و سلوک و بلعد و تعلم پرداخت و سپس به اصفهان و نزد مراجعت کرد و به تدریس و تألیف مشغول گشت و در اصفهان در ۸۳۶ بدرود حیات گفت. ابن ترکه صاحب رسائل بدیع و پیرارشی است مانند شرح فصوص الحکم، و کتاب مفاحص، و اسرار الصلوة، و شرح قصیده ابن فارس، و کتاب فی علم الحروف، و شرح گلشن راز، و تمهید القواعد که اخیراً در ایران حرو کتب درسی عرفان بود. گرچه او معمولاً به ابن ترکه شهرت دارد طبق بطر بسیاری از استادان نام صحیح او ابن ترکه است. رجوع شود به مجالس المؤمنین، ص ۴۱ - ۴۲؛ و ریحانة الادب، ص ۴۱۴.

میرسید شریف جرجانی^{۲۰} و جلال‌الدین دوانی^{۲۱} بعضی از اصول حکمت اشراقی و

از تألیفات مهم او عبارتند از اخلاق منصوری، الأساس درهندسه، شرح هیاکل‌النور سهروردی، حاشیه شرح اشارات خواجه، حاشیه شفاء بوعلی، المحاکمات فی مابین الحواشی الدوابة، حواشی مبرصدالدین بر شرح تحرید و معالم الشفاء در طب.

رجوع شود به ریجانه الادب، جلد سوم، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

۲۰- میرسید شریف جرجانی ارشادگردان بنام قطب‌الدین محمددراری در حران متولد گردید و در شیراز در سال ۸۱۸ و یا بنا بر روایت بعضی ۸۲۴ یا ۸۲۵ وفات یافت. او در علوم گوناگون مخصوصاً منطقی و کلام معروفیت فراوان داشت و با گفتارانی مضامینات و مشاعرانی نمود که مشهور است. در پایان عمر میرسید شریف قدم به مرحله سیر و سلوک نهاد و دست ارادت به خواجه علاء‌الدین نقشبندی داد. از تألیفات معروف او میتوان تعریفات العلوم، حاشیه حکمة العین، حاشیه شرح شمسیه قطب‌الدین رازی و حاشیه شرح مطالع در منطق، شرح مفتاح العلوم سکاکی، صرف مبروصعری و کبری در منطق را نام برد. جرجانی شاگردانی بیر تربیت نمود که بعضی مانند محقق دوانی و سید محمد نوربخش و ابن ابی‌جمهور احسانی خدمات سرائی به علوم عقلی و حکمت نمودند.

رجوع شود به روایات، ص ۲۰۳؛ ریجانه الادب، جلد اول، ص ۴۰.

۲۱- جلال‌الدین دوانی مشهور به محقق دوانی، بابا حکایت تحفه سامی در سال ۸۴۰ در دوان تولد یافت و بعد از تحصیلات مقدماتی به شیراز سفر کرد و در آنجا تحصیل حکمت نمود و پس از مسافرت به تبریز و عراق و هندوستان قاضی شیراز گردید. دوانی مشاعرات ریاضی با معاصر خود صدرالدین دشتکی داشت و شاگردان، بنامی نیز تربیت نمود که مشهورترین آنان کمال‌الدین مرحسین یزدی میبیدی صاحب شرح هدایه است.

دوانی در سال ۹۰۷ در شیراز در گذشت و در همان شهر مدفون گشت. تألیفات دوانی در رشته‌های گوناگون بسیار است که از مشهورترین آن تفسر آیات قرآن، اثبات الواح، حاشیه بر شرح تجرید فوشچی در کلام، شواکل‌الحور در حکمت، حاشیه مطالع و تهذیب المنطق، اخلاق حلالی، شرح سی‌فصل خواجه نصر و حاشیه بر شرح چغینی و شرح تحریر اقلیدس در هیئت و هندسه، و انوذج‌العلوم در علوم مختلفه میباشد.

این سلسله حکماء و عرفاء که متأسفانه کم و بیش گمنام مانده و از صفحات تاریخ حکمت اسلامی حذف گردیده‌اند حائز اهمیت فوق العاده‌ای می‌باشند زیرا آنان در واقع زمینه را از برای ظهور میرداماد و ملاصدرا فراهم نموده و شالوده و پایه حکمت متعالیه صدرالمتألهین را استوار ساختند. بدون توجه به افکار این بزرگان کشف چگونگی پیدایش حکمت آخوند میسر نیست و سلسله‌ای که آخوند و میرداماد را به حکمای پیشین مانند فارابی و شیخ‌الرئیس و شیخ‌الاشراق می‌پیوندد از اظهار مستور مانده و حکمت اسلامی مانند چند دوره منقطع و از یکدیگر که سسته جلوه می‌نماید.



از لحاظ تاریخی منابع و مآخذ افکار آخوند را می‌توان به چهار مبدأ اساسی تقسیم نمود:

- ۱- فلسفه بوعلی و بقیه حکمای مشائی و من غیر مستقیم فلسفه ارسطو و افلاطونیان جدید که منشاء فلسفه مشائی اسلامی است.
 - ۲- حکمت اشراق شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی.
 - ۳- عرفان مکتب ابن عربی.
 - ۴- دین اسلام مخصوصاً بعضی روایات و اخبار پیغمبر اکرم ص و ائمه اطهار ع که در واقع اساس حکمت و عرفان اسلامی است.
- ملاصدرا حکمت یونانی را با حکمت ایمانی آمیخت و آن را براساس وحی اسلامی مستقر ساخت و در هر مرحله از شواهد آیات قرآنی و احادیث نبوی و گفتار ائمه و بزرگان دین مدد طلبید. نبوغ و اهمیت واقعی ملاصدرا در تاریخ حکمت اسلامی امتزاج شرع و فلسفه و استدلال و عرفان بود و می‌توان نجله او را آخرین مرحله یک‌سیر هشتصدساله تفکر اسلامی محسوب داشت که بزرگان آن از اولین تماس با فلسفه یونانی در

و ابن ابی جمهور احسائی^{۲۵} در تلفیق شرع و عرفان کوشیدند و تحقیقات عرفانی را وارد محیط فکری تشیع نمودند^{۲۶}.

۲۵- ابن ابی جمهور احسائی از روش ابن ترکه و سید حیدر آملی در امتزاج عرفان و شرع پیروی نمود. او در قرن دهم میزیست و بعد از سال ۹۰۱ وفات یافت و از خود آثار پر بهائی باقی گذاشت مانند *بداية النهاية في الحكمة الاشراقية*، *راد المسافرين*، *المناظرات*، و *المجلد في المنارل العرفانية*. رجوع شود به روضات، ص ۶۲۳؛ و *ريحانة الادب*، جلد پنجم، ص ۳۱۵.

۲۶- تحقیقات اساسی در عرفان بطری توسط ابن عربی و شاگردان و معسرین او مانند صدرالدین قونوی و عبدالرراق کاشانی تنظیم و تدوین گردید گرچه حقائق عرفانی برد صاحبان کشف ار بدو امر معلوم بوده است. منتها اینکه قدما اراطهار معصی از مطالب باطنی امتناع مینمودند در حالیکه ابن عربی و پیروان او به شرح و بیان این حقائق پرداختند.

صدرالدین قونوی از مشاهیر عرفا و مؤلف افکار ابن عربی در *ممالك شرقی اسلامی* در سال ۶۰۰ تولد یافت و مادرش پس از فوت پدر او به نکاح ابن عربی درآمد. صدرالدین زیر نظر بایدری خود تربیت یافت و به مراتب عالیته معرفت نائل گشت و نابزرگانی مانند ملای روم همد و مأوس گردید و شاگردان بسیاری را مانند فخرالدین عراقی و مؤیدالدین خندی و شمس الدین مکی و قطب الدین شیرازی به مرورو اسرار حکمت الهی و عرفان هدایت نمود و بالاخره در قوبه در سال ۶۷۱ یا ۶۷۲ وفات یافت. از صدرالدین کتب متعددی باقی مانده مانند *اعداد الایان* در تفسیر *سورة فاتحه*، *شرح الاسماء الجسسی*، *شرح شجرة نعمایه* و *فصوص و فکوک* و *النفحات الالهیه* و شرح *مصباح الاس* و *مصباح العیب* که از شاهکارهای عرفان و در زمره کتب درسی این فن میباشد. صدرالدین را همچنین کتابی است بنام *مطالع الایمان* بر زبان فارسی در عرفان که تا کنوی مطلع نرسیده و شهرت زیادی ندارد لکن بسیار لطیف و پیرایه است. رجوع شود به *محاسن المؤمنین*، جلد دوم، ص ۶۹؛ *ريحانة الادب*، جلد دوم، ص ۴۶۸ - ۴۶۹؛ و مقدمه چاپ سنگی *مصباح الاس*.

بعد از صدرالدین مهم ترین شارح و معسر عرفان ابن عربی عبدالرراق کاشانی است که شرح *فصوص و منارل السائین* و تأویل *آلات و حامع الاسرار* و اصطلاحات *صوفیه* او از کتب مشهور عرفان است و تفسیر او بر قرآن مدتها باشتباه به ابن عربی نسبت داده میشد.

عبدالرزاق بین سال ۷۳۰ و ۷۳۵ وفات یافته است. رجوع شود به *روضات*، ص ۳۵۳، و *ريحانة الادب*، جلد سوم، ص ۳۴۸.

فارابی و بوعلی و شیخ اشراق وجود نداشت و در واقع میرداماد این مسأله را بصورت فعلی درآورد، منتها طریقه اصالت ماهیت را اتخاذ نمود.

آخوند اصالت وجود و اعتبارت ماهیت را در آغاز مبحث امور عامه طرح نموده و دلائل بسیاری برای اثبات آن آورده^{۲۹} و پیروان اصالت ماهیت را مورد انتقاد قرار داده است. مقصود آخوند از اصالت وجود اینست که وجود مبدء اثر است و در خارج تحقق دارد و حقیقتی است اصیل و واقعی که ماهیات از آن انتزاع می‌گردد، درحالیکه ماهیت دارای واقعیت و حقیقت مستقل از وجود نیست.

وحدت وجود که اصطلاح آن برای اولین بار در نوشته‌های ابن عربی بکار برده شده یکی از اصول عرفانیست که بسیاری از عرفای قبل از آخوند آن را مطرح نموده بودند، لکن آخوند اوایل کسی بود که آن را وارد حکمت نمود و از نتایج آن در مسائل فلسفی استفاده کرد. مقصود از تشکیک وجود، که به حکمای قدیم فرس یا فلهوئون نسبت داده شده است، همان مراتب شدت و ضعف وجود است بطریقی که حدّ دائمی هرمرتبه آن را از مرتبه دیگر متمایز می‌سازد بدون اینکه حقیقت آن دو متغایر باشد^{۳۰}. پس مقصود از وحدت و تشکیک وجود اینست که وجود حقیقتی است واحد لکن دارای مراتب شدت و ضعف بدین نحو که از واجب الوجود

۳۹ - برای بحث دقیق و کاملی درباره این مسئله رجوع شود به کتاب محققانه آقای سید

حلال‌الدین آشتیانی، هستی از نظر فلسفه و عرفان، مشهد، ۱۳۷۹، ص ۵۵ - ۱۲۹.

۳۰ - معمولاً تشکیک وجود را به بورتشیه مینمایند که یک حقیقت است لکن دارای مراتب مختلفه

میباشد. در واقع اگر نور را حایگزین وجود ساریم خواهیم دید که شیخ اشراق نیز معتقد به وحدت و تشکیک وجود بوده و حتی به اصالت آن نیز اعتقاد داشته است. اما که او نور را اصل حقائق اشیا میدانند.

کوشش تلفیق بین دین و فلسفه بر آمدند و حکمائی مانند یعقوب کندلی و فارابی و اخوان صفا و ابن سینا و ابوسلیمان سجستانی و راغب اصفهانی و سپس امام غزالی و شیخ الاشراق و امام فخر رازی و خواجه نصرالدین طوسی و بسیاری دیگر از متفکران و دانشمندان در این راه متحمل زحمات زیاد گردیدند و بالاخره زمینه را از برای موفقیت بهائی آخوند آماده ساختند^{۲۷}.

بعد از آخوند نیز پیروان او در تلفیق و امتزاج شرع و استدلال و عرفان کوشیدند. بعضی مانند قاضی سعید قمی و ملا علی نوری و آقا علی زُنوزی بیشتر به ایجاد هم آهنگی میان شرع و عقل پرداختند و بعضی دیگر مانند آقا محمد بیدآبادی و آقا محمد رضا قمشهای به آمیختن عقل و عرفان کمر همت بستند برخی از متأخرین نیز مانند ملا محسن فیض و حاجی ملاهادی سمنزاری به هر سه جنبه توجه نموده از طریق آخوند کاملاً پیروی کردند^{۲۸}.



صدرالمتألهین حکمت را بر چند اصل قرار داد که مخصوص مشرب ارسطو واز ابتکار و اجتهاد او در تأسیس مکتب حکمت متعالیه محسوب می گردد. بعضی از این اصول که حائز اهمیت خاصی در فهم افکار وی است بدین قرار است.

۱- اصالت و وحدت و تشکیک وجود- پایه حکمت ملاصدرا مبنی بر اصل اصالت و وحدت و تشکیک وجود است که در هر بابی از ابواب حکمت مورد استفاده آخوند قرار گرفته است. مسأله اصالت وجود بطریقی که بین متأخرین مطرح شده در فلسفه

۲۷- رجوع شود به مقدمه آقای سید محمد مشکوة به محجة البیضاء ملا محسن فیض، ص ۳-۱۰.

۲۸- رجوع شود به مقاله علامه سید محمد حسین طباطبائی «صدرالدین محمد ابراهیم شیرازی»

و تکاملی یکی از نقائص خود را سلب نموده و کمال جدیدی کسب می نمایند . این سیر توسط حرکت جوهریه انجام می گیرد بدون اینکه هویت و ماهیت شیء از بین رود ، چون هر موجودی جنبه‌ای دارد ملکوتی و لایتغیر در عالم اعلی و جنبه دیگری متغیر در عالم سفلی که عالم ماده باشد ، فقط این جنبه نانی موجود است که مشمول تحولات ذاتیه و حرکت جوهریه می باشد . صورت ما که به ماده تحقق می بخشد لایتغیر است و هیچگونه حرکتی نمی پذیرد ، بلکه موضوع حرکت افراد صواب است ، بدین جهت حرکت جوهریه باعث تکثیر انواع نمی گردد و مانند نمّ و دبول است که دارای اصل ثابتی می باشند

حرکت ذاتی و جوهری فقط در آن مرتبه از مراتب وجود بوقوع می پیوندد که دارای ماده باشد و بدین دلیل عالم مجردات از حرکت جوهریه مستثنی است و فقط جوهر اجسام و نفوس که از جهت فعل بی‌ر ب ماده دارند در حرکت است . در طی مراحل قوس صعودی ماده هر موجودی لباس نوینی برتن می نماید بدون اینکه لباس قبلی را از تن بدر کرده باشد و در هر مرحله جدیدی تمام کمالات مراتب پیشین را داراست

۳- اتحاد عاقل و معقول - آخوند تعقل را در اتحاد عاقل و معقول می داند و بر همین متعددی علیه ابن سینا و دیگر مشائون که مخالف این نظرند آ ورده است^{۳۴} .

۳۴ - در طبیعات شفاء ، فصل ششم از مقادیر پنجم از فن ششم در علم النفس شیخ الرئيس مسکر اتحاد عاقل و معقول شده است . بین حکمای اسلامی این نظریه به مرفوریوس صوری یکی از فلاسفه مکب افلاطون بیان حدید و شاگرد فلوپینوس صاحب کتاب تاسوعات سبت داده شده است و آخوند خود را احیاء کننده این اصل در حکمت اسلامی می شمارد . در واقع به این نظر در نوشته های خود ارسطو نیز اشاره شده است .

تا هیولی يك وجود بیش نیست که درعین حال بدلیل شدت و ضعف به مراتب مشخص و متمایز منقسم گردیده است.^{۳۱}

۲- حرکت جوهریّه - برعکس حکمای قدیم مانند شیخ الرئیس که در پیروی از ارسطو حرکت را به چهار مقوله کم و کیف و وضع و این محدود نموده و منکر حرکت در جوهر بودند^{۳۲}، آخوند معتقد است که خلقت در هر آن تجدید شده و کلیه موجودات در حال طی قوس صعودی می باشند و ذات و جوهر آنان در حرکت است. آخوند از این اصل در حلّ بسیاری از مسائل مانند رابطه بین حادث و قدیم و حدوث جسمانی روح و تکامل نفس^{۳۳} و معاد جسمانی استفاده نموده و حرکت جوهریّه را مانند وحدت و تشکیک و اصالت وجود یکی از ارکان حکمت قرار داده است.

بنا بقول آخوند همه موجودات در طلب کمال اند و در هر مرحله از سیر صعودی

۳۱- چنانچه از استاد محترم حباب آقای سید محمد کاظم عصار سماع رسید فرق اساسی بین حکماء و عرفاء در این مسأله اینست که حکماء متوجه طرّوف و حامیهای مختلف اند که می هستی در آن حای گرفته و در هر طرّوفی شکل و رنگ آن طرف در آمده است در حالیکه بطرّاف عرفاء به خود می و خود است و به حدود و رسوم و الوان و اشکالی که این واقعیت واحد یا هستی را به مراتب و مراحل گوناگون منقسم میسازد توجه ندارند، و گر نه در واقع امر دو نظریکی است و وحدت الوجود عرفاء و وحدت و تشکیک حکماء در اصل همان بطریقه توحید است، که لیس فی الدار غیره دیار.

۳۲ - رجوع شود به طبیعات شفاء، طهران، ۱۳۰۳، ص ۴۳ - ۴۴.

در باره مبحث حرکت جوهریّه رجوع شود به مقاله حضرت آیه الله آقای حاج سید ابوالحسن فزونی در یاد نامه ملا صدرا؛ و نیز دو فیلسوف شرق و غرب بقلم استاد فاضل آقای حسنعلی راشد، اصفهان، ۱۳۳۴؛ و حکمت متعالیه بقلم دانشمند ارجمند آقای حواد مصلح، طهران، ۱۳۳۸، ص ۱۲۸ و بعد.

۳۳ - اراغوال مشهور آخوند است که نفس جسمانیة الحدود و روحانیة القاء است.

وجود عینی و خارجی عطا می نماید . نفس منزّه انبیاء و اولیاء و عرفاء نیز که مظهر عالم ربوبیت و خلیفه خالق جهان است به آن حدّ کمال و فعلیت رسیده و از کدورت و طلعت ماده تا آن درجه منزّه گردیده که می تواند بهمت خود صوری را که قوه متخیله در ذهن خلق نموده وجود عینی بخشد ، و نیروی خلافت نفس کامل تا آن حدّ است که می تواند شرائط خارجی را مطابق وضع درونی خود سازد .^{۳۵}

گذشته اراکن چند مبحث ، اصول دیگری را سیر می توان نام برد که آخوند در آن مبتکر بوده و یا برای اوّل مرتبه آن را داخل مباحث حکمت نموده است ، از قبیل قاعده سیط الحقیقه کُلّ الاشياء ، النفس فی وحدتها کُلّ القوی ، امکان اشرف و امکان اخصّ ، اثبات معاد جسمانی ، اثبات ارباب انواع منحواثم که هر یک متمرّنات بسیار مهم و شایسته بحث خداگانه ایست . نکته حالب دیگر اینست که آخوند مطالب و مباحث حکمت را بطریقی ترتیب داد که می توان الهیات را از طبیعیات ارسطویی و نجوم بطالمیوسی تمایک نمود و بر علم النفس را از مبحث طبیعیات جدا و به الهیات منتقل ساخت^{۳۶} . این امر حائر اهمیت فوق العاده است

۳۵ - ابن عربی و شیخ الاشراق بر به اهمیت قوه متخیله و خلافت نفس واقف بودند ، لکن شیخ الاشراق عقیده داشت که نفس هرگاه میخواهد صورت خیالیای بوجود آورد به عالم خیال مفصل که عالم مروحی یا مثل معلقه است سفر نموده و آن صورت را از آن حرائی بی کران باین عالم می آورد ، درحالیکه آخوند مانند ابن عربی و قاطبه عرفاء ، نیروی خلافت را از درون نفس میدانند و معتقد است نفس از دهن خود صورخیالی را بوجود می آورد بدون اینکه به عالم مثل معنقه سفر نماید .

۳۶ - رجوع شود به اصول فلسفه رئالیسم ، بقلم علامه سید محمد حسین طباطبائی و حاشیه آقای مرتضی مطهری ، طهران ، ۱۳۳۲ - ۳۵ ، که در آن با استفاده از روش آخوند اصول الهیات بدون اشاره به طبیعیات قدیم عرضه گردیده است .

بنظر آخوند ادراک که توسط اتحاد عاقل و معقول انجام می گیرد بدینحیست که صاحب ادراک از مرتبه وجودی خود به مرتبه وجودی مدرک ارتقاء یا انتقال می یابد و هر علمی در واقع با اتحاد با معلوم انجام می پذیرد .

ملاصدرا علم را به علم حضوری و حصولی تقسیم نموده و بخلاف حکمای مشائی که علم حضوری را منحصر به علم شیء بدات خود می دانند با پیروی از شیخ اشراق علم حضوری را شامل علم مجرد به ذات خود و علت معلول و معلول علت میداند . عام خداوند به موجودات نیز همان علم حضوریست بر ذات اشیاء به ارتسام صور موجودات چنانچه مشائون می پندارند علم باری مانند علم نفس بدات خود است و چون وجود باری کامل و بدون نقص است این علم نیز از هر جهت کامل می باشد . وجود باری مانند آئینه ایست با شعور و موجودات مانند صوری که در آن آئینه منعکس گشته اند ، خداوند با لدات عالم است و علم او بدات خود در واقع علم اوست بر جمیع موجودات از آنجا که خارج از احاطه دات او موجودی نیست .

۴- تجرد قوه خیالیّه - آخوند به عالم مثل معلّقه و صور برزخیه که بین عالم معقول و طبیعت قرار گرفته و بعضی آن را هورقلیا می نامند توجه خاصی معطوف داشته و عالم خیال متصل را در نفس حیوانات مجرد ارماده و بافی دانسته و برای نیروی تخیل در انسان و حیوانات راقیه حیات اخروی بعد از فناء بدن در عالم خیال منفصل قائل بوده و در این نکته نیز از تعالیم فلاسفه پیشین که فقط عقل را مجرد می دانسته اند سرپیچیده و نظر نوینی بر عقیده آنان افروده است ،

قوه متخیله بنظر آخوند حائز اهمیت خاصی می باشد از آنجا که تجلی گاه صفت خلّاقیت خداوند است و می تواند صور مختلفه را در ذهن خلق کند ، لکن نیروی متخیله فقط قادر به ایجاد صور ذهنی است در حالیکه خالق عالم ماهیات را

و شهود بکار برد. کتب و رسائل ملاصدرا در علم النفس مانند سفر چهارم اسفار از پر ارزش ترین نوشته های حکمای اسلامی در این فن و در زمره اساسی ترین فصول حکمت صدر المتألهین محسوب می گردد.

چنانکه از مقدمه اسفار استنباط می شود آخوند از بعضی علمای ظاهرین و قشری زمان خود رنج های فراوان برد و حتی در معرض حمله و خصومت علمی آنان قرار گرفت و اگر نفوذ خانوادگی او نمی بود ممکن بود به عاقبت شیخ اشراق دچار گردیده و جان را در راه اشاعه حکمت و عرفان از دست بدهد.

آخوند در اظهار عقائد عارفانه خود درباره مبدء و معاد^{۳۷} و عشق الهی و معنی بهشت و دوزخ و مطالب دیگر که از لحاظ دینی اهمیت فراوان دارد^{۳۸} هیچ وجه دریغ ننمود و به وضوح این مطالب را در کتب مختلف مطرح ساخت. در واقع این سادگی و عدم احتیاط وی باعث شد که عمری در سرگردانی و ملامت بعضی از فقهاء بسربرد درحالی که او می توانست مانند استادش میرداماد و نیز شاگردان خود ملامحسن فیض و عبدالرزاق لاهیجی توجه بیشتری به محیط و وضع دینی و اجتماعی نموده و از گزند منتقدین مصون ماند. صراحت آخوند در بیان حقائق و رموز عرفانی باعث شد که مورد طعن جماعتی قرار گیرد که تا به امروز خصومت

۳۷ - بطر آخوند درباره معاد ایست که چون نفس و جسم در واقع يك حقیقت است و نفس دارای قوه خلافت میباشد در روز حشر هر نفسی جسمی و وضعی خارجی مطابق سجه درونی خود بوجود می آورد، بدین ترتیب که نفس گنهگار بناچار شرائطی بوجود می آورد مطابق تیرگی درونی خود که همان دوزخ است و نفس منزّه و منقی شرائطی که با روشنایی و صفای درونی آن نفس مطابقت دارد و همان بهشت میباشد.

از آنجا که در اثر تحولاتی که معاصران ملاصدرا در اروپا ایجاد نمودند اصول علوم طبیعی و نجوم قدیم بتدریج فراموش گردید و این علوم از اعتبار ساقط گشت و نظر جدیدی دربارهٔ عالم طبیعت ظهور نمود که در اندک مدتی عالمگیر گشت و آنقدر مورد پسند و قبول همگی قرار گرفت که با اتکای به آن حکمت مشائی که در مغرب زمین تا آن عصر حکمفرما و مبنی بر طبیعیات قدیم بود مطرود گشت و نفوذ خود را در محافل علمی از دست داد.

گرچه این تحولات تا قرنی پیش بدایران سرایت ننمود، گویا آخوند از طریق کشف و شهود وقوع این تغییرات اساسی را بیش بینی کرده بود و برای پیش گیری از انتقادی که ممکن بود با توسل به علوم طبیعی جدید علیه حکمت انجام گیرد، مقدمات جدا نمودن الهیات را از طبیعیات فراهم ساخت تا دیگر مباحث حکمت الهی در گزند حمله بطریای زود گذر علوم طبیعی قرار نگیرد.

در مورد علم النفس میر ملاصدرا يك چنین امری انجام داد و علاوه توجه خاصی بدین علم نمود و در شرح قوای نفس و مراتب تکامل و آغاز و انجام آن به کشف حقائق بسیار لطیفی نائل آمد و این علم را به مرحله ای رسانید که هیچ يك از حکمای سلف را با آن برابری نیست. آخوند معرفت نفس را کلید علم به حقائق ربانی و حکمت الهی مبداست و با معرفتی که خود در راه ریاضت و تریکیه نفس بدست آورده بود توانست به بهترین وجهی شیب و فرار راه تکامل نفس را روشن سازد و نقص و کمال سرشت انسان را جلوه گر نماید.

رساله سه اصل که اکنون از نظر میگذرد نمونه ایست از روش آخوند در شناسائی نفس و روانی که آن را از وصال به معرفت واقعی باز می دارد و طریقی که باید برای از میان برداشتن این موانع و نیل به کشف حقائق و مرحله ذوق

در آن شمه و اندیشه می‌باشی که طریقه هواپرستی بطلان نپذیرد و احکام اباحت لذات و استحسان تمتعات حیوانی و انسراح در مرعای دیا و مشتهیات طبیعت و هوا منسوخ نگردد»^{۴۹}.

این گروه عاقل ار آنند که بدون تهدیب نفس و صیقل زدن آئینه دل و نور عرفان درك حقائق میسر نیست چنانچه در باب ششم می‌فرماید: «اکثر متکلمان و ارباب رسوم اعتماد بر مجرّد سماع و روایت نهاده از راه بدر می‌افتند و می‌خواهند که تصحیح احکام الهی بی‌نور عرفان از راه حواشی که مشار غلط و التباس‌اند کنند و هر سالکی را که مخالف طور عقل طاهرین خود دریافتند منکر وی می‌شوند و شروع در ابداء عناد و استهزاء می‌مایند»^{۴۰}.

آخوند اشخاص عالم‌ما و طاهریس را از عوام خطرناک‌تر دانسته و آنان را بیش از عوام دشمنان واقعی معرفت می‌داند، چنانچه می‌نویسد: «اگر این را | یعنی | حت دنیا را | نیز بدانی زهی عرور و جهالت که اکثر عوام و جهال دنیا بر تو شرف خواهند داشت، زیرا که ایشان معترفند باین مرض محبت دنیا و تو نیستی.»^{۴۱}

آن علم حقیقی که آخوند در طلب آست و کسب آن را نهایت کمال انسانی می‌شمارد علم صوری و ظاهری نیست. «آن علمی که آن مقصود اصلی و کمال حقیقت است و موجب قرب حق تعالی است علم الهی و علم مکاشفات است ند علم معاملات و جمیع ابواب علوم... و ارباب عمل و دیگر علوم جزئیّه ازین باب داش که آن دانش

۳۹ - متن رساله سه اصل، ص ۵ - ۸.

۴۰ - ایضاً، ص ۵۶.

۴۱ - ایضاً، ص ۶۴.

خود را علیه وی فراموش ننموده و از مخالفت با افکار او و معانیت از اشاعه تعالیم آن حکیم عالیقدر در محافل و مدارس علمی خودداری ننموده‌اند.

رساله سه‌اول

رساله سه‌اصل که متن آن برای اولین بار در این کتاب چاپ می‌گردد پاسخ آخوند است به تمام کوته نظران و طاهربینان و عالم نمایانی که بنام علم و دین با حکمت و عرفان که منشاء تفکرات دینی و حافظ نوامیس آسمانیست خصومت می‌ورزید. این رساله که درباره سیر و سلوک و تکامل اخلاقی و کشف علوم حقیقی و نیز موانعی که در نیل به‌وصال به حقیقت در راه سالک نهاده شده است می‌باشد، به عوام خطاب نگردیده، بلکه مستمعان و خوانندگان که آخوند در نظر دارد علمای طاهربین است که با آشنائی مختصری با طواهر علوم و شرع خود را در ردیف کملین دانسته و سنک راه ارباب حقیقت می‌گردند، چنانچه در مقدمه رساله می‌نویسد: «بعضی ارداشمند نمایان پر شر و فساد و متکلمان خارج از منطق صواب و حساب و بیرون از دائرة سداد و رشاد و متشرعان بری از شرع ندگی و اقیاد منحرف از مسلک اعتقاد بمبدأ و معاد افسار تقلید در سراغکنده نهی درویشان شعار خود کرده‌اند».

سپس این گروه را مستقیماً مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «ای عزیز دانشمند، و ای متکلم خود پسند تا کی و تا چند خال و حشت بر رخسار الفت نهی و خاک کدورت بر دیدار وفا از سر کلفت پاشی و در مقام رد و سرزنش و جفا با اهل صفا و اصحاب وفا باشی و لباس تلبیس و ریا و قبای حیل و دغا در پوشی و جام غرور از دست دیو رعنا نموشی و در ابطال و ترویج باطل و تقبیح دانا و تحسین جاهل بکوشی... بلی تو همیشه بجهت دواعی نفس صلال پیشه و سواس و هم مجال اندیشه

تکرار گردیده است ما آن را به چهارده باب بخش و برای هر بابی شماره منظمی وضع نموده ایم. سه باب اول در بیان سه اصل سابق الذکر است و سه باب دوم الاقدم فالاقدم در بیان نتایج سه باب اول در ابواب هفتم و هشتم آخوند طریق خطا و صواب را از یکدیگر مشخص ساخته و چگونگی یافتن صراط مستقیم و شاهراه حقیقت را روشن نموده است. باب نهم مربوط به خاصه علم حقیقی و امتیاز آن از علوم ظاهر است و باب دهم و نازدهم درباره نور ایمان و ازوم تصفیة باطن و ترکیه نفس برای تجلی این نور. در باب دوازدهم آخوند نتیجه کسب این معرفت را روشن می سازد و نشان می دهد چگونه سالک گاهی حق را مرآت خلق و گاهی خلق را مرآت حق می بیند و در آفاق آیات او را مشاهده می نماید. باب سیزدهم شامل مباحثی است درباره امراض نفسانی مخصوصاً عرور کبر که نفس مرد عالم بما را مبتلی ساخته و او را از علم حقیقی باز میدارد. و بالاخره باب چهاردهم درباره عمل صالح و علم نافع یعنی رابطه بین علم و عمل است و آخوند پس از بحث دقیقی باین نتیجه میرسد که « آنچه در باب مدمت علم بی عمل واقع شده آن علم نیست که غیر مکاشفه باشد زیرا که دانستن معارف الهیه ازین نقائص و عیوب و عوائل مبراست و از همه آفتی آزادست و دانستنش عین مطلب اسب و هر چند که زباده دانسته شود بحسب کمیت و کیفیت بهتر است. و اما علمی که متعلق بعملست و از علوم معاملات به مکاشفاتست دانستن آن بقدر عمل واجب کفائی است و زیاده از عمل دانستنش وبال آخرتست. » ۴۴

با وجود اینکه رساله سه اصل شامل مطالب مهم و مباحث لطیف و دقیق

حقیقت است معزولند . « ۴۲

علم واقعی که درائر مکاشفه و شهود بدست می آید و فقط با «سبادت حقیقی و خردمندی معنوی» بیغمس اکرم ص میسر می گردد ، « آن علم عزیز شریف و آن معنی غامض لطیف که ازغایت شرافت و دقت از دیگران مخفی نموده و هیچ يك از ایشان مس آن نمی کرده اند و بنزد چندین کس از صحابه و تابعین کفر می نمود تا نتو همراهات چه رسد مراد از آن کدام نوع علم بود ؟ آیا مراد از آن خلاقیات فقه است یا علم معانی و بیان یا کلام یا لغت یا نحو و صرف یا طب و نجوم و فلسفه یا هندسه و اعداد یا هیأت و طبیعی ؟ معلومست که هیچ يك از افراد این علوم را آن مرتبه نیست بلکه این علم منحصرست در علم بطون قرآن و حدیث نه طاهر آنچه فهم همه کس بدان می رسد . « ۴۳

بنظر آخوند موابع و حجاب هائی که اکثر مردم را از ادراك و کسب این علم محروم می دارد مشتق از سه اصل می باشد که بمناسبت آن این رساله را نیز سه اصل نامیده است . بنانقول خود آخوند این اصول بدین قرارند :

اصل اول - «جهل است بمعرفت نفس که او حقیقت آدمیست»

اصل دوم - «حب جاه و مال و میل بشهوات و لذات و سایر تمتّعات» .

اصل سوم - «تسویلان نفس اقاره اسب و تدلبسات شیطان مگاره و لعین نابکار که بدرا نیک و نیک را بد و امی نماید» .

ملاصدرا رساله سه اصل را به چهارده فصل تقسیم کرده که چون شماره بعضی

مختلف علمی به ارزش علمی این رساله افزوده است.^{۴۶}

چنانکه در روصة الصفا بدان اشاره شده نسخ رساله سه اصل بسیار کمیاب است و از چند نسخه موجود بعضی ناقص و اکثر معلوط می باشد. و ابیگهی در بعضی از نسخ نام این رساله بصورت دیگری ذکر شده است، مثلاً نسخه ناقص موره در بریطانیا (فهرست دیو، ص ۸۲۹، Add 16832 9) «رساله در طعن بر مجتهدین» و نسخه کتابخانه آستانه قدس ربوی (شماره ۵۹۵) «رد بر منکرین حکمت» و نسخه کتابخانه ملی (شماره ۱۲۳۰) «سه فصل» نامیده شده، اکنون بنظر حقیر نام سه اصل اصح است

اشعار و از صدوا

آخوند اشعاری نیز سروده که شامل چند رباعی و یک مثنوی است رباعیات آخوند در حواشی کتب وی و صفحه اول نسخهای از شرح الهدایه در کتابخانه اهدائی مشکوه برانگنده است و منتخب مثنوی وی نیز در آن کتابخانه یافت می شود علاوه بر بقول حاج آقا بزرگ تهرانی در الدررعیة دیوانی نیز در کرم شاه از آخوند بقلم شاگرد او ملامحسن فیض موجود است^{۴۷} که حقیر با تمام کوششی

۴۶ - گرچه موضوع اصلی این رساله سیر و سلوک است آخوند بعضی از نکات دقیق علوم دیگر را مانند مبحث تناسخ و معاد با مهارت مطرح نموده و بجز خود را در شعب گوناگون علوم زمان خود نمودار میسازد. آخوند گذشته از دسسه و تفهیم و عرفان در علم رجال و ریاضیات نیز کاملاً وارد و در علم رجال سرآمد معاصران خود بود.

۴۷ - درون بعض شعره فی حیاته نامیده العیض فی ضمن مجموعه کتبا بحضه توحیدی کرم شاه عبدالحاج آقا صبا، الحاج آقا مهدی عوانه لاسناد ناالعارف صدرالدین محمد الشیرازی سلمه الله تعالی و آقامه. (الدررعیة، جلد بهم، ص ۶۰۰).

عرفانی و علمی و اخلاقی است و در هر مبحثی آخوند از آیات قرآنی و احادیث اخبار پیغمبر اکرم ص و ائمه اطهار ع و گفتار و اشعار بزرگان عرفان مانند عطار و اوحدی و مولانا شواهدی آورده و براهین خود را با آن مزین نموده، این اثر پرارج تاکنون از نظرا کثر دانشمندان مسطور مانده و بدان توجهی نگردیده است. در اکثر تذکرها و مآخذ دیگر تاریخی مانند روضات الجنات و ریحانة الادب و مستدرک الوسائل حتی نامی از این رساله برده نشده و بین کتب متداول فقط در روضة الصفا است که اشاره‌ای بدین رساله گردیده و درباره آن چنین نوشته شده است: «ار کتب بمسئله اوست رساله پارسینه موسوم به سداصل در تحقیق مبدأ و معاش و معاد بطریقه ریاضت و تدکیر و تصوّف نگاشته و بآیات و احادیث مرهن داشته بس مفید و سودمند و کماش و عربی الوجود است.»^{۴۶}

این رساله گذشته از یکی دو نامه تنها نوشته بشر ملاحظه در باب فارسی است و همین نکته ممکن است مانع اشاعه و شهرت آن گردیده باشد، چون آخوند در این کتاب به علمای قشری شدیداً حمله نموده و از آنجا که در باب فارسی است فهم آن از کتب عربی وی بی‌آسان تر بوده و بدون شک مراحمت بیشتری برای مؤلف بوجود می‌آورده است. سمک آخوند در این رساله سلیس و روشن است گرچه البته مانند بقیه نشر نویسان عهد صفویه کلمات سسته تا مأیوس عربی را بیش از آنچه در قرن ششم و هفتم یا امروزه رواج دارد تکرار کرده است. از آنجا که سخنی که از دل بر آید بر دل بشیند، کلمات آخوند چون با کمال صداقت و خلوص نیت نگاشته شده مؤثر و دلپذیر است. بعلاوه اشعار و گفتار لطیف فارسی و عربی و اشارات معتنابهی به نکات

متعلق به دانشمند محترم جناب آقای مدرّس رضوی است که ایشان بدون هیچگونه مضایقه در دسترس حقیر قرار دادند. این نسخه که در سال ۱۰۹۰ بدست محسن بن مرتضی یکی از شاگردان ملامحسن فیض درحالیکه هنوز استادش حیات داشت تحریر گردیده، بخط نسخ ۱۱ سطری و قطع رقعی و شامل چندین رساله است بقلم کاتب و استادش فیض و بالاخره رساله سه اصل که از ص ۴۴ تا ۸۰ نسخه درج شده است در طبع این رساله صفحه رو این نسخه را «ر» و پشت را «پ» نامیده، صفحه نسخه اصلی را در حاشیه ذکر نموده و پایان هر صفحه را با خط سیاهی در متن مشخص ساختیم این نسخه قدیمی ترین و صحیح ترین نسخه ای بود از این رساله که بدست حقیر رسید و نسخ دیگر هیچ یک بدین اعتبار نیست.

۲- (ر)- نسخه دیگری که در تطبیق و تصحیح از آن استفاده شده است متعلق به کتابخانه آستانه قدس رضوی (شماره ۵۹۵) است که در سال ۱۲۸۱ نوشته

شده، دارای ۱۱۴ ورق بخط نسخ ۱۱ سطری، و قطع جیبی است

۳- (م)- این نسخه متعلق به کتابخانه ملی (شماره ۱۴۳۰) است و بخط نستعلیق نگاشته شده و به قطع رقعی است عنوان این رساله «سه فصل» است ولی متن آن با نسخ فوق الذکر یکیست و گر چه تاریخ تحریر ندارد طاهراً در دوره قاجاریه نوشته شده است^{۴۸}.

۵- (مس)- این نسخه که در کتابخانه مجلس (شماره ۱۰۳) موجود است، بخط نستعلیق و بدون تاریخ تحریر و طاهراً در دوره اخیر نگاشته شده است.

۴۸ - آقای سیدحلال الدین حسینی معروف بمحدث در حواشی زادالسالک بقلم ملا محسن

فیض، طهران، ۱۳۳۱، ص ۹۱-۱۰۸، قسمتی از این نسخه را بطبع رسانیده اند.

که نمود نتوانست تا کنون بدان دسترسی یابد و چون در طبع این کتاب برای جشن چهارصدمین سال تولد آخوند مجال کافی نبود بناچار از آن صرفنظر و به طبع چند شعری که بدان دست یافت اکتفاء کرد.

اشعار ملاصدرا رویهم رفته از لحاظ ادبی ارزش زیادی ندارد و او بیشتر متوجه بیان معانی عرفانی بوده است. روش او در مثنوی به پیروی از مثنوی مولانا است و افکار او در محور وحدت وجود دور میزند. البته اشعار آخوند را نباید ملاک قضاوت درباره وی قرار داد، زیرا او اصلاً شاعر پیشه نبوده و افکار خود را بیشتر به نثر بیان نموده است. متأسفانه امروزه در ایران بسیاری از مردم مقام هر درگی را به اشعاری که سروده می‌سجند و بدین دلیل ممکن است «مطالعه این اشعار از مقام رفیع ملاصدرا در نظر آنان کاسته شود و ادب دامن بعضی از دوستان با طبع این ابیات مخالف بودند. لکن منظور ما معرفی آخوند است چنانچه او واقعاً بوده بدون آنکه بخواهیم شخصیت و مقام او را بصورت عرواقی جلوه گر سازیم و انگهی شعر سرودن در مقابل حکمت و عرفان چندان هنری نیست تا ادبایل ضعف و نارسائی اشعار اطمینان به مقام شامخ صدر المتألهین وارد آید. درباره ملاصدرا باید به استناد نوشته‌های نشر او در علوم عقلی و دینی قضاوت کرد و در نظر گرفت که اشعار او جزء سبّه ناچیزی از آثارش بیش نیست.

فهرست و متن و منبع

رساله سه اصل

۱- (اصل) - نسخه‌ای که بعنوان اصل در تهیه متن این رساله بکار برده شده

که در طهران در سال ۱۳۰۲ بطبع رسیده است درج شده و چند رباعی نیز در ریاض العارفین رضا قلی خان هدایت و شمس التواریخ شیخ اسدالله گلپایگانی و جلد نهم الدرر المعانی از آخوند ذکر شده است .

در حاشیه بعضی دیگر از کتب ملاصدرا به خصوصاً نسخه‌ای خطی از تفسیر آیه الكرسی متعلق به آقای جواد تارا که در سال ۱۲۰۲ تحریر گردیده اشعاری که اکثر از بزرگان قدیم مانند مولانا و مغربی است بعنوان شاهد و محرک ذوق خواننده ذکر شده است . چون وقت برای تهیه و چاپ رساله سه اصل بسیار محدود بود فرصت حاصل نشد تا با دقت تمام این اشعار را سنجیده و هویت کلمه سرایندگان آن را مشخص سازم و احتمال می‌رود بعضی از اشعار متعلق به خود آخوند در متن این ابیات باشد که از مجموعه فعلی حذف گردیده است .

چهارم

در پایان این مقدمه از استاد معظم جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر که کمر همت بسته و بار بار نمودن جشن چهارصدمین سال تولد ملاصدرا روح آن حکیم عالمقام را شاد کرده و به توسعه صبت شهرت وی و حکمت قدیم که او یکی از بزرگترین مروجین آن بود کمک نموده اند سپاسگزار است و همچنین از استادان و دانشمندان محترم آقایان مدرس رضوی ، دکتر مهدی بیانی ، محمد تقی دانش پزوه ، دکتر مهدی محقق ، عبدالحسین اکتائی ، مهدی ولائی ، و جواد تارا که نسخ رساله سه اصل را در دسترس حقیر گذاشتند و نیز از آقایان سید جعفر سجادی و عبدالطیف سعدانی و سید ضیاءالدین دهشیری که در تطبیق نسخ بما یاری نمودند

روبهررفته نسخه مجلس بسیار مغلو ط و دارای سقطات معتنا بهی می باشد من جمله باب چهاردهم که کاملاً حذف گردیده است .

۵- (ن) - نسخه آخری که بدست حقیر رسید متعلق به آقای جواد تارا است که بدست خودشان در سال ۱۳۳۹ قمری بخط نسخ اردوی نسخه ای که در یکی از کتابخانه های نجف یافته بودند استنساخ شده است .

گذشته از این پنج نسخه بنا به فهرست کتب خطی موزه بریتانیا (جلد دوم ، ص ۸۲۹) نسخه دیگری بنام « طعن بر مجتهدین » از این رساله (Add 16832 / fol . 86 - 105) در آن کتابخانه موجود است لکن ناقص می باشد و بدین دلیل در تصحیح و مطابقه نسخ از آن استفاده نشد .

منتخب مثنوی و رباعیات

۱- (اصل) - نسخه منتخب مثنوی که بعنوان اصل قرار دادیم نسخه شماره ۸۴۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه از کتابهای اهدائی آقای مشکوة است که بخط نسخ در سال ۱۳۰۰ بدست محمد علی نامی تحریر گردیده است (رجوع شود به جلد سوم ، بخش یکم ، ص ۱۳۶ ، فهرست آقای دانش پژوه) .

۲- (ق) - تنها نسخه دیگر از منتخب مثنوی که بدست رسید نسخه خطی متعلق به کتابخانه خصوصی آقای لاجوردی در قم است که جناب آقای مدرس رضوی در دسترس ما گذاردند .

چند عدد از رباعیات آخوند در صفحه اول شرح الهدایه او بخط خود مؤلف (کتابهای اهدائی آقای مشکوة ، شماره ۲۵۴ ، و فهرست آقای دانش پژوه ، جلد سوم ، بخش اول ، ص ۲۸۵) موجود است که متأسفانه در وصالیه نسخه قسمتی از آن از بین رفته است . رباعی دیگری در حاشیه رسائل ملاصدرا

اسمیت علیہ السلام

[illegible]

کمال امتنان را داریم از حکمای عالیقدر و علمای ربّانی جناب آقای سید محمد کاظم عّصار و علامه سید محمد حسین طباطبائی که هیچگاه از هدایت حقیر دریغ ننموده و پیوسته عنایت خود را در ارشاد و تعلیم او مبدول داشته‌اند و از دانشمند ارجمند و اسماء علم پرور جناب آقای دکتر یحیی مهدوی که همواره مشوّق و راهنمای اینجانب بوده و در طمع این کتاب یاری فراوان نموده‌اند کمال تشکر حاصل است .

از خوانندگان محترم خواهشمند است از مسامحات و خطاهای مصحح در تصحیح این آثار چشم پوشی نموده و با نظر مرحمت بدان ننگرد . بیت حقیر فقط احیاء افکار و تعالیم حکیم و عارف برزگوار ملا صدرا بود و امیدوار است دیگران اشتباهات مصحح را ترمیم و در زبده ساجتس نام آخوند و طبع نوشته‌های وی سعی و کوشش نمایند تا آنکه روزی جهان را با نامقامی که شایسته اوست ننگرد و حقّ او را چنانکه شاید ادا نمایند . والله الموفق لما فیه الخیر .

سید حسین نصر

۲۹ رمضان ۱۳۸۰ |
 طهران
 ۲۶ اسفند ۱۳۳۹ |

[illegible][illegible]

[illegible]

五、

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[مقدمه]

۴۴ (۱) ستایش بی انتها و ثنای بیرون از حدّ عدل^۱ و احصا پروردگاری را سزااست^۲ که سینه بی کینه پاکان صافی نهاد را مصحف آیات یمّات خویش گردانید که «لَ هُوَ آيَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أَوْنُوا الْعِلْمَ»^۳، «وَمَا يَجْعَلُ بآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ»^۴، و بر لوح محفوظ قلب حقیقی و نور نطقی نردی بکان که کتاب مسطور و رَق^۵ منشور عبارتست از آن، بقلم تقدیس و تمجید اسرار یقین و توحید نویسانید، که «أَوَّلِكَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ»^۶.

جان پاکان کتاب مسطور است رَق منشور و بیت معمور است

(۲) و همچنانکه آواره علّوشان و سُمور رُتبت و مکان^۷ کتاب مسجّل بحروف

اکرام اخیار و نامه مسجّل^۸ بصفوف انعام^۹ انداز را بمسامع صوامع ملکوت

۱ - م و ر: حدّ و عدل. ۲ - ر: سزااست. ۳ - سورة ۲۹ (العنکبوت)،

آیه ۴۹. ۴ - سورة ۲۹ (العنکبوت)، آیه ۴۷. اصل: الا القوم الکافرون.

۵ - رَق: «بوست تنک از آهوی و جز آن که بروی نویسند». (فرهنگ آماندراج). ۶ -

۶ - سورة ۵۸ (التجاذله)، آیه ۲۲. ۷ - ر: رتبت مکان. ۸ - م: نامه منجل. ۹ -

۹ - ر: بصفوف و منزلت انعام. ۱۰ - م: ...

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
	رساله سه اصل
۱	مقدمه
۱۳	باب اول - فصل اول در بیان اصل اول
۲۸	باب دوم - فصل دوم در بیان اصل دوم از اصول ثلثه مذکوره
۳۲	باب سوم - فصل سیم در اصل سیم
۳۶	باب چهارم - فصل اول در بیان نتیجه اعراض از معرفت نفس و علم معاد
	باب پنجم - فصل دوم در نتیجه اصل دوم که متابعت شهوت و آرزوهای
۴۵	نفس و بیروی عرصهای دنیاست
	باب ششم - فصل سیم در نتیجه و ثمره اصل سیم از رؤسای شیاطین که
۵۲	اسباب و دواعی شیطانی اند
۶۰	باب هفتم - فصل دیگر در بیان نصیحت و تنبیه بر طریق سعادت و شقاوت
	باب هشتم - فصل در پیدا کردن راه خدای که مسکوک روندگان و
۷۰	مسلك بینندگانست
۸۱	باب نهم - فصل
۸۸	باب دهم - فصل
۹۴	باب یازدهم - فصل
۱۰۵	باب دوازدهم - فصل
۱۰۸	باب سیزدهم - فصل
۱۱۶	باب چهاردهم - فصل در دانستن عمل صالح و علم نافع
۱۴۹	منتخب مثنوی
۱۵۴	رباعیات

را که علی الجملة محتوی بر فنون کذب و بهتان و مشتمل بر صنوف مغلطه و کذب و هذیانست ، مستوجب افروختن و شایسته سوختن دانسته ، بآتش جحیم انداخت و هارویه حامیه جهنم را بدان معمور^۱ و افروخته ساخت ، که « إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ أَنِّي سَجِّينٌ ، وَ مَا أَذْرِيكَ مَا سَجِّينٌ ، وَ لَئِنْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ^۲ .

دائم از سجین کند کسب علوم از حواس خود که فجّارند و شوم لوح حس سوزد در آتش همچو خس^۳ از چنین لوحی چو خواهد علم کس

- (۵) و درود نامعدود مر خواجه^۴ کائنات و صفوة ممکنات را که بامداد^۵ ۵
لوامع اشراقات صبحی^۶ آفتاب نبوتش^۷ و بسطوع تابشیر^۸ طلوع نور تعلیم
و هدایتش حابه‌ای مردگان قبرستان طبیعت^۹ و روانهای خفته‌گان خوابگاه ۱۰
قوال بشریت زنده گشته از جای جنبیدند ، و به تنبیه^{۱۰} و ارشاد کتاب رسالتش
نفوس گم گشته‌گان چراگاه معصیت و نادیه طلعت از و رطات ظلمات ثلث
قوّنهای بهیمی و سبعی و شیطانی خلاصی^{۱۱} یافته . و از موت حمادی و نوم
نباتی و سنه حیوانی و خواب پریشان^{۱۲} شیطانی در حاسته^{۱۳} بمقام بیداری
شری رسیدند . و گوش هوش بندای یا ایها الناس در داده ، بصدای صدق ۱۵
انتمای « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى

۱ - م : مأمور . ۲ - سوره ۸۳ (التطفیف) ، آیه ۷ و ۸ و ۱۰ . ۳ - ر :

همچو مس . ۴ - ر : بر خواجه . ۵ - ر : بامبد . ۶ - ر : صبح . ۷ - ر : و .

۸ - ر : طباشره ؛ م . طباشیر . ۹ - ر : طبیعت . ۱۰ - ر : به تدبیر .

۱۱ - ر : خلاص . ۱۲ - ر : پریشانی . ۱۳ - ر : برخواست .

و مجامع جوامع^۱ جبروت رسائید ، و اعلام قدرو منزلت و رأیات^۲ جامو
عزّت ایشان را تا بسرحدّ مقعد صدق^۳ مقربان ملاأعلى سر بلندی کرامت
فرمود ، که « إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيَيْنَ ، وَمَا أَذْرِيكَ مَا عَلَيْنَا ، كِتَابٌ
مَرْفُوعٌ يُشْهَدُ ، الْمَقْرُونُونَ^۴ » .

۵ اوج دل چون صاف گشت از شک و ریب

می فتد در وی^۵ زحق ارقام غیب

(۳) همچنین بمثابه آسمان آن کتاب کریم مکنون^۶ و سر مکتوم مکنون
را از مس آیدى شیطايس صفتان اشرار^۷ و لمس حرّاس^۸ ارجاس ابليس نهادان
فجّار^۹ مصون و مخزون^{۱۰} داشت ، که « إِنَّهُ لَفَرَّقَ كَرِيمٌ ، فِى كِتَابٍ
مَكْنُونٍ ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^{۱۱} » .

خدا و دایعج رسمی سدادی که دیوان را بیلاره ندادی
کشیدی بهرا بلیسان | یکی سدّ که کس ننهد برون گامی از آن حدّ
بریس یا جوح طمعان سد آئس کشیدی از جهالت سدّ روئین
برین دلهای همچون آهن و سنگ شد راه زمین و آسمان تنگ
۱۵ (۴) و نامه سنگی دلان فجّار^{۱۲} بد کاز و کتاب سه کاران اشرار تبه کردار^{۱۳}

۴۴ ر

۱ - ر : جامع حوامع . ۲ - ر : در آیات . ۳ - ر : فی مقعد صدق .
۴ - سوره ۸۳ (الطغیة) ، آیه ۱۸-۲۱ . ۵ - ر : بروی . ۶ - ر : آن کتاب کریم
مکنون را . ۷ - ر : اشرار . ۸ - تمسّ حواس . ۹ - ر : مجار . ۱۰ - ر :
محروس . ۱۱ - سوره ۵۶ (الواقعة) ، آیه ۷۶-۷۸ . ۱۲ - ر : مجار .
۱۳ - ر : تبه روزگار .

و تحیات فراوان برساد ، از آنکه نفوس و ارواح پاکیزه ایشان بتطهیر و تنویر پروردگار جهان ازرجس جهالت معصوم و مطهر است و آئینه طینتشان بصیقل تدهیب و تقدیس « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا » ، از آلودگی معصیت پاک و منور .

- (۷) و بعد^۲ ، چنین گوید خادم فقرا و معتکف باب خمبول و انزوا محمد
ابن ابراهیم بن یحیی مشهور^۳ بصدور شیرازی ، « هَذَا اللَّهُ طَرِيقَ التَّوْفِيقِ
وَسَقَاهُ رَحِيقَ الْحَقِيقِ^۴ » ، که^۵

بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود می پویم
در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

- « قُلْ هِدْهِ سَبِيلِي اُدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ ، اَنَا وَمَنْ اَنْعَمَى^۶ » .
« مَدَاهِبُ شَتَّى لِلْمُحِبِّينَ فِي الْهَوَى »

« وَلِي مَذْهَبٌ قَرَدُ اَعِيشُ بِهِ وَحْدِي »
« اِنِّی عَشِشْتُ وَمَا فِی الْعَشَقِ مِنْ بَأْسٍ »

« مَا اَطِيبَ الْعَشَقَ اَوْ لَاشَعَةَ^۷ النَّاسِ »

- « مَا لِي وَ لِلنَّاسِ كَمْ يُؤْذُ وَ نِنِی سَفَهَا »

« دِیْنِی اَنْفِی^۸ وَ دِیْنِ النَّاسِ لِلنَّاسِ »

(۸) بعضی از دانشمند نمایان^۹ پر شر و فساد و ستکلمان خارج از
منطق صواب و حساب و بیرون از دایره سداد و رشاد ، و متشرعان بری

۱- سوره ۳۳ (الاحزاب) ، آیه ۳۳ . ۲- ر - بعد . ۳- ر : المشهور .

۴- م : ر حیق التوفیق . ۵- ر - که . ۶- سوره ۱۲ (یوسف) ، آیه ۱۰۸ . ۷- م : من اتعس .

۸- ر : ولا شعة . ۹- ر : دینی لنفس . ۹- م : بعضی از دانشمندان .

١. ذکر الله^۱ ، راه حق^۲ پیش گرفتند^۳ و بیای علم و عمل طی راه خدا
 نموده ، مستعد قیام ساعت و ظهور^۴ نشاء قیامت و روز جمعه آخرت^۵ گشتند ،
 و هر کس از خواص امت عالی منقبتش بقدر روشنی نور علم و عرفان و قوت
 تقوی و ایمان طیران بعالم قدس نموده^۶ ، از عیش آخرت و نعیم مقیم بهره ور
 گردیدند و از پرتواشعة جمال احدیت و حلال صمدیت حام توحید نوشیدند
 تا شب نیست روز هستی راد آفتابی چنان^۷ ندارد یاد
 ای فرومانده رار و خوار و حجل^۸ در ججم تن و جهنم دل
 از در تن بمنظر جاں آی تماشای باغ قرآن آی
 مصطفی (ص) از کناره^۹ سر زخ دری^{۱۰} آویخته است در دوزخ
 ستش آن در است هین برخیر در ردای^{۱۱} محمدی آویز

۴۴ پ

۱۰

بسم الله

نبوت را از آب و گل عیان کرد زمین را سوی علیس روان کرد^{۱۲}
 زمین پرورده ای از خاک زاده بدوش هفت گردون^{۱۳} پا نهاده
 ز ماء و طین تعلیس علم زد همه افلاک را زیر قدم زد
 هزاران نور رحمت بر دل او فروغ آسمانها بر گل^{۱۴} او
 ۱۵ (۶) و بر آل پاکش که پیشوایان راه یقین و عرفان و ستارگان آسمان^{۱۵}
 توحید و ایمان و مشاغل منازل جنان و رضوانند سلام و صلوات بی پایان و ثنا

۱- سورة ۶۲ (الجمعة) ، آية ۹ . ر + و دزو البیع . ۲- م سلوك راه .
 ۳- ر . بیش گرفته . ۴- ر نشاء آخرت و روز جمعه قیامت ۵- ر . قدس نمودند
 و ؛ م : قدس آمدند و . ۶- م : چو او ۷- ر خوار و زار ۸- ر . بر کناره .
 ۹- م : روی . ۱۰- ر : بردوزخ . ۱۱- ر : درود ای . ۱۲- ر : زمان کرد .
 ۱۳- ر هفت اختر . ۱۴- ر : از گل . ۱۵- م - آسمان .

(۱۰) در ایمان معاد مندرجست علم^۱ نفس که کلید همه علمهاست، و ازین علم اصلاً^۲ خبری نزد علمای رسمی نیست و بهم نمی رسد تا بدیگران جهرسد^۳، که ازا کثرعقائد ایمانی و ارکان دینی به اسمی و رسمی قناعت کرده اند، و با وجود آن دیگران را هدف تیر طعن می نمایند، و زهر قهر بر جراحت سینۀ مجروحان می پاشند، و در ردّ و انکار و سرزنش و اصرار هر دم مصرّتر می باشند.

(۱۱) ای عزیز داشمنند و ای متکلم خود پسند، تا کی و تا چند خال وحشت بر رخسار الفت نهی^۴، و خاك كدورت بر دیدار وفا از سر کلفت پاشی، و در مقام ردّ و سرزنش و جفا با اهل صفا و اصحاب وفا باشی^۵، و لباس تلبیس و ریا و قبای حیلۀ و دغا^۶ در پوشی، و جام عرور از دست دیورغا بنوشی، و در ابطال حق و ترویج باطل و تقبیح دانا و تحسین جاهل بکوشی، و با کسی که خواهد قدمی چند از جادۀ هوا پرستی دور تر نهد و یا قدری در تلافی تضییع عمر بباد رفته سعی نماید «يُأْسَأُ عَنْ تَمَامِ التَّلَاقِي»^۷، و با خواهد که دو سه گامی^۸ بر سیرت علمای متّقین و شعار روندگان راه یقین بر دارد، «رَجَاءُ لِرَحْمَةِ اللَّهِ مِنْ بَرَكَاتِهِمْ»^۹ یَوْمَ التَّلَاقِي، «کمر عداوت در بندی و راه عناد و لداد پیش گیری.

(۱۲) بلی تو همیشه بجهت دواعی نفس ضلال پیشه و وسوس و هم محال اندیشه در آن شیوه و اندیشه^{۱۰} می باشی، که طریقه هوا پرستی

۱ - ر: ایمان معاد مندرج علم . ۲ - ر: اصلاً . ۳ - ر: الف

میگرداری . ۴ - م: اهل وفا و اصحاب صفا . ۵ - م: حیلۀ و فنا .

۶ - م: یأساً . ۷ - م و ر: گامی دو سه . ۸ - ر: - در آن شیوه و اندیشه .

از شرع بندگی و انقیاد^۱، منحرف از مسلک اعتقاد بمبدأ و معاد، افسار تقلید در سر افکنده، نفی درویشان شعار خود کرده اند^۲ و دایماً در مذهب حکمت و توحید و علم راه خدا و تجرید که مسلک انبیاء و اولیاست می کوشند، و حال در چندین موضع از کتاب و حدیث بخوبی مذکور و بخیر و فصیلت ممدوح و مشکورست، مثل «وَمَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۳، و مثل «وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^۴، «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۵.

(۹) و حق جل و علا این علم را در کتاب کریم خود نور خوانده، چنانکه گوید «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۶، و گوید ۱۰ «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»^۷ و مراد از این علم نه علمیست که آرا و فلسفه گویند^۸ و فلاسفه آنرا دانند، بلکه مراد از آن^۹ ایمان حقیقی است بخدا و ملائکه مقربین و کتابهای خدا و انبیا و خدا و ایمان بر روز آخرت، چنانچه فرموده: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ»^{۱۱}، و جای دیگر فرموده که «وَمَنْ يَخْضَرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْإِزْمَرِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بُعِيدًا»^{۱۲}.

- ۱- م و ر: انقیاد و منحرف. ۲- ر: حوذ کرده. ۳- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۲۶۹. ۴- سورة ۵ (المائدة)، آیه ۵۴. ۵- سورة ۸ (البقرة)، آیه ۱۰۵. ۶- سورة ۵ (المائدة)، آیه ۱۵. ۷- سورة ۶۶ (التحریم)، آیه ۸. ۸- ر: به این علم. ۹- ر: فلاسفه دانند. ۱۰- ر: مراد به آن. ۱۱- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۲۸۵. ۱۲- سورة ۴ (النساء)، آیه ۱۳۶.

(۱۴) بعضی از علماء درین باب چنین گوید: «وَلَا يَتَشَى الْأُمُورُ الْحَيَسَةَ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَيْهَا بَنَاءُ النَّفْسِ الشَّرِيفَةِ الْفَاضِلَةِ إِلَّا بِوُجُودِ أَهْلِ الْقُوَّةِ وَالظُّلْمَةِ وَالْبُعْدَاءِ عَنْ عَالَمِ الرَّحْمَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَالنُّورِ وَوُجُودِ النَّفْسِ الشَّرِيفَةِ الْجَاهِدَةِ^۱ لِلْأَنْوَارِ^۲ الْعَقْلِيَّةِ الَّتِي كَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ، وَلَوْ لَمْ يَكُنِ الْكَنَّاسُ وَالْجَبَامَةُ وَمَا يَشْبَهُهُمَا^۳ مِنْ أَهْلِ الْقُوَّةِ فِي الْمَمَالِكِ لَاضْطَرَّ الْحَكِيمُ إِلَى مُبَاشَرَةِ الْكَنَّاسِ وَالْجَبَامَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ فَاخْتَلَّ النِّظَامُ وَوَقَعَ النَّاسُ فِي الْمَهَالِكِ بِعَدَمِ الْقَائِمِينَ بِعِمَارَةِ الْأَبْدَانِ وَحُصْبِ النِّيرَانِ وَانْسَدَّ طَرِيقُ الْمَعْرِفَةِ وَطَلَبَ الْيَتِيمِ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ وَانْحَسَمَ بَابُ حِدْمَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

اگر کناس نبود در ممالک فتادی مردمان اندر مهالك

(۱۵) اکنون آماده باش ای دانشمند خودپسند که رخصت خطاب آمد،^{۱۰} و مهر سکوت از درج دهان و حقه حواهر جان برخاست و عقد صمت از در خزینه اسرار نهان انحلال پذیرفت، و زمان «وَأَصَارَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۵ منقضی شد، و اشارت «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»^۶ وارد گشت، و نوید امید «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»^۷ در رسید، و امر «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۹ مقروع سمع روان گردید |

۱۵ ۴۶ پ

اکنون دل و سمع یار گردان آن گوش که دوست چار گردان

(۱۶) پس بدان ای دشمن دوست نمایی^{۱۰} راه خدا و ای منکر سالکان و

۱- ر: الحاجدة . ۲- ر: الانوار . ۳- يشبهها . ۴- ر: عقده .

۵- سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۱۲۷ . ۶- سورة ۱۵ (العنكبوت)، آیه ۹۵ . م:

المستهزؤون ۷- سورة ۵ (المائدة)، آیه ۶۷ . ۸- م: وادع . ۹- سورة

۱۶ (النحل) آیه ۱۲۵ . ۱۰- مور: دشمن دوستان

بطلان نپذیرد ، و احکام اباحت لذات و استحسان تمتعات حیوانی و انسراح در مرعای دنیا و مشتهیات طبیعت و هوا منسوخ نگردد ، و مسلک تشبیه و تعضیل و مذهب مجسمه اباطیل باطل نیفتد^۱ .

تو در آن فکری همیشه با شتاب که باشد فرق از تو با دواب^۲

۵ (۱۳) و با این همت و عزم^۳ کسی چون حق شناس باشد^۴ و سخن

راست بشنود ، و در اعمال شرعی اخلاص بکار برد ، و گوش بسوی علوم

حقیقت کند^۵ ، همان بهتر که چنین کسی بسبب دنیا مشغول شود ،

چنانکه حق تعالی می فرماید « وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ، إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ

وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَوْتَّ كَلِمَةُ رَبِّكَ^۶ » و همچنین می فرماید

۱۰ « وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا وَآكُنْ | حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي^۷ » ،

زیرا که عمارت دنیا که راهگذار سرای عقبی و دار بقاست باصناف

گران جانان و علیظ طبعان بریاست ، و حبط نظام بی وجود ظاهر

پرستان و شیطان صفتان^۸ و نفوس جاسیه^۹ عاتیه و قلوب حبیه مکاره

و طبایع^{۱۰} کدره طلعمایه تمام نیست ، « وَ لَئِنْ ذَرَأْنَا لَهُمْ كَثِيرًا مِّنَ

۱۵ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا

وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَلَّا نَعَامِ بَلْ هُمْ أَصْلُ^{۱۱} » .

دد و دام را ره بمعراج نیست سر خوک شایسته تاج نیست

۱ - ر : تعطیل مذهب مجسمه و اباطیل بیعتد . ۲ - تا دواب .

۳ - ر : عزم و همت . ۴ - ر : شناس میباشد . ۵ - م : علوم حقیقه کند ؛

ر : علوم حقیقت برد . ۶ - سورة ۱۱ (هود) آیه ۱۱۸-۱۱۹ . ۷ - سورة ۳۲

(السجدة) ، آیه ۱۳ . ۸ - م و ر : شیطان سیرتان . ۹ - م : نفوس خاسه .

۱۰ - م مکاره طبایع . ۱۱ - سورة ۷ (الاعراف) ، آیه ۱۷۹ .

لَا كِلُونٍ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونُ^۱ .

(۱۷) سه اصل است که فی الحقیقه نزد ارباب بصیرت ، رؤساء شیاطین که مهلکات نفسند اینها اند ، و دیگر اصول و مبادی شرور که رؤس ثعابین جور^۲ و شقاوت و سرهای تنین عذاب گور و قیامت اند ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث عذاب قبر منافق ازان خبر داده^۳ ، از این سه | اصل منشعب میگردد . ۴۷ ر
و آن حدیث اینست که «يُسَلِّطُ^۴ عَلَيْهِ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ تَيْنَانًا وَ هَلْ تَذُرُونَ مَا التَّيْنُ^۵ تِسْعَةٌ حَيَّةٌ لِكُلِّ حَيَّةٍ تِسْعَةٌ رُؤُسٌ يَنْهَشُونَهُ وَ يَنْفَخُونَ فِي جَنْبِهِ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ

(۱۸) ای خودرأی خودپسند ، بخدا سو گند که خدا را ندگان هستند که اکنون این سرهای ماران را در جوف^{۱۲} تو مشاهده می کنند و ترا بدان ۱۰ معذب در گور می بینند و تو اران عافلی ، « قَدْ كُتِبَ فِي عَنَقِهِ مِنْ هَذَا^۶ » .

از برون سو تنت زعفلت شاد ار درون عقل و جات را فریاد

(۱۹) باش تا وقتی که^۷ این حجاب موهوم دنیا از پیش نظر مرتفع گردد^۸ ، و هنگام « فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۹ » در رسد^{۱۰} ، و اندرونها آنگاه بیرون شود تا بر توفیر احوال اندرون منکشف گردد^{۱۱} ، و صورت آن ۱۵ ماران^{۱۲} که امروز یاران و قرینان^{۱۳} تواند بر تو جلوه نمایند ، و آن زمان

۱- سورة ۳۷ (الصافات) ، آیه ۶۶ . ۲- م : - جور . ۳- ر : خبر داد در

حدیث عذاب قبر منافق . ۴- م : تسلط . ۵- م : مالتین . ۶- سورة ۲۱

(الانبیاء) ، آیه ۹۷ . اصل : لقد کنت . ۷- ر : - که . ۸- ر : کشفنا .

۹- سورة ۵۰ (ق) ، آیه ۲۲ . ۱۰- ر : و در رسد . ۱۱- ر : احوال درون منکشف

شود . ۱۲- ر : آن مار . ۱۳- اصل : قرینان .

همراهان با صفا که اعظم اسباب^۱ ترا و دیگر^۲ اهل شید^۳ و ربا و علمای دنیا را بر مذمت حکمت و انکار حکمای^۴ بحق و صوفیه، و عداوت اخوان صفا و تجرید و اصحاب وفا و تقرید می دارد، و مدام تخم خصومت روندگان شاهراه یقین و دانندگان علم توحید بی گراف و تخمین در اندرون جان می پاشید، و نهال عداوت و فاکیشان در زمین دل جای می دهد، و در ارض موات «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْحَجِيمِ»^۵ می نشانید، و باب هوای غرور نفس دغا «كَمَرَابٍ بَقِيعةً يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً»^۶ پرورش داده^۷، ثمره «طَلْعَهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ»^۸ از آن شجره خبیثه «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^۹ می چبنید، و ازین سخن چیدن و خبثات کردن که بمثابة گوشت میتة خوردنست، چنانچه «أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»^{۱۰} اوصاح^{۱۱} ارا ن می نماید، طعام گنه کاران و اهل جهنم و عمله نار جحیم حاصل می سازد، که «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ، طَعَامُ الْإِثْمِ»^{۱۲}، و در دیکدان سینه بر کینه از ماده عداوت و خشم دیرینه «كَالْمُهْلِكِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْخَمِ»^{۱۳} بجوش در می آید^{۱۴}، و بعد از آن باطن منافقان را از آن مادهای^{۱۵} عیط و عداوت و کبر و نخوت پرمیکردانید، که^{۱۶} «فَإِنَّهُمْ

- ۱- ر : اسباب که . ۲- ر : دیگر از . ۳- ر : اهل شه . ۳- ر :
 انکار و حکمای . ۵- سورة ۳۷ (الصافات)، آیه ۶۴ . ۶- ر : الحجیم پرورش داده . سورة ۲۴ (النور)، آیه ۳۹ . ۷- ر : - و باب هوای . . . پرورش داده .
 ۸- سورة ۳۷ (الصافات)، آیه ۶۵ . ۹- سورة ۱۴ (ابراهم)، آیه ۲۶ . ۱۰- سورة ۴۹ (الحجرات)، آیه ۱۲ . ۱۱- م : انصاح ؛ ر : ایضاح . ۱۲- سورة ۴۴ (الدخان)، آیه ۴۳ - ۴۴ . ۱۳- ر : می آید . ۱۴- م : از مادهها .
 ۱۵- ر : پرمیکردانند .

[باب اول]

فصل اول^۱ در بیان اصل اول

(۲۲) و آن جهلست بمعرفت نفس که^۲ او حقیقت آدمیست، و نهای ایمان
 بآخرت^۳ و معرفت حشر و بشراد و احوال اجساد بمعرفت دلست، و اکثر آدمیان
 از آن غافلند و این^۴ معظم ترین اسباب شقاوت و ناکامی عقابست که
 اکثر خلق را فرو گرفته در دنیا، چه هر که معرفت نفس حاصل نکرده^۵
 خدای را نشناسد، که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» ، و هر که
 خدای را شناسد با دوائ و انعام برابر باشد، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ
 هُمْ أَضَلُّ» . چندی کسان کور دل^۶ در روز آخر محشور گردند^۷ ،
 «صُمُّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» و حق تعالی در حق ایشان
 گوید^۸ «تَسُوا اللَّهَ فَانَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» . و این بمنزله عکس نقیض
 «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» است، چه هر گاه فراموشی خدا سبب^۹
 فراموشی نفس است، تدکّر نفس موجب تدکّر ربّ خواهد بود^{۱۰}، و

۱- م- اول . ۲- ر، که آن . ۳- ر: در آخرت . ۴- م: و آن . ۵- م: نکرد . ۶- سورة (الاعراف) ۷، آیه ۱۷۹، ر: + سیلا . ۷- م و ر: کور و کر . ۸- ر: محشور گردد . ۹- سورة (البقره) ، آیه ۱۸ . ۱۰- ر: ایشان فرماید . ۱۱- سورة (الحشر) ، آیه ۱۹ . ۱۲- ر: - بود .

فریاد از نهاد خود بر آری که «فَيْسَ الثَّرِينُ»^۱ و از خود گریختن گیری و
با خود ندای «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ»^۲ دردهی .

(۲۰) هیاهات هیاهات از خود چگونه توان گریخت؛ هر جا که گریزی
خود با خود باشی^۳، و کدام شقاوت و بدبختی از آن بیشتر که کسی از خود
ترسد و از خوی وعادت خود هراسد . سیاه کلیما در توچندان رسوائی هست
که شرح آن بسالها بتوان کرد .

نفس را نهصد سراسرست و هر سری از فراز چرخ تا تحت الثری
نفس از درهاست او کی خفته است^۴ از عم بی آلتی افسرده است
(۲۱) آمده وقتی که شفافسوده دنیا بسر آید ، و آفتاب رورقیامت تابیدن
گیرد ، و ماران خوابیده در حفرة تن گرم گردیده^۵ بیدار شوند و بحرکت
در آمده ، سردرجان موزیان و هواپرستان بهند .

هر که را امروز کردی^۶ دلقکار مار و کژدم میدهی دردل قرار
ارزبان چون مردم آزادی کنی مار در سوزاخ پرداری کنی
ازدرون کردی بسوزی مردمان خود | بسوزی روزحشر از دود آن
آمدیم بر سر بیان آن سه اصل ، و هر يك از آن را در فصلی^۸ یاد کنیم .



۱- سورة ۴۳ (الرّٰحِف) ، آیه ۳۸ ۲- سورة ۴۳ (الرّٰحِف) ، آیه ۳۸ .
۳- ر ، + و بدبختی از من بیشتر که کسی از خود بی خود باشد . ۴- ر : نفس از درها
او کی مرده است . م : نفس از درهاست او کی مرده است . ۵- ر : آید . ۶- ر :
گرم کردند . ۷- م : کزوی . ۸- م : و هر یکی از آنرا در دو فصلی .

ای نوش لبان چو زهر نابی بر من
وی راحت دیگران عذابی بر من
بستم سازی چو دست یابی بر من

خورشید جهانی و شمایی بر من

- ۵ (۲۵) زیرا که از اشراق نور آفتاب احدت بدو آن^۱ نصیب رسد ،
که خفّاش را از شروق نور آفتاب می رسد^۲ ، و مانند خفّاش که^۳ طلوع
شمس را موجب کوری خود می داند^۴ ، گوید « لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ
قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا^۵ » ، ندانستهای^۶ که نوری که بدان در روز آخرت
چیزها بینند نور دیگریست و آن نور^۷ معرفت پروردگارست . « قال
كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۸ » .

۱۰

چنان مکن که اگر راه حس فرو بندند

تو خویشتن را یکباره کور و کر یابی^۹

و هم و حس و آنچت^{۱۰} که قوی میگردند

کامی دو سه با تو آشنا می کردند

۱۵

مغرور مشو باین رفیقان کایشان

یکک یک در راه از تو وا می کردند

(۲۶) بسیاری از منتسبان بعلم و دانشمندی از احوال نفس و درجات

۱ - ر : بدون آن . ۲ - ر : مانند آفتاب حراسد . ۳ - ر : مانند آن

خفّاش ۴ - ر : خود داند . ۵ - سورة ۲۰ (طه) ، آیه ۱۲۵ . ۶ - م :

ندانست . ۷ - ر : - : نور ۸ - سورة ۲۰ (طه) ، آیه ۱۲۶ . اصل : - : كَذَلِكَ .

۹ - ر : تو خویشتن را همه یکباره کور و کر بینی . م : تو خویشتن را همه یکباره

کور و کربایی . ۱۰ - م : آویخت .

تذکر ربّ خود موجب تذکر وی نفس راست . که « فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ^۱ » ، و ذکر ربّ مر نفس را عین وجود نفس است زیرا که علم حق باشیاء حضور است .

(۲۳) پس آنکه معرفت نفس ندارد نفسش وجود ندارد ، زیرا که وجود نفس عین نور و حضور و شعور است . پس از این مقدمات معلوم شد که هر که نفس خود را نداند^۲ خدای را نداند و از حیات آن نشاء بی بهره است . « أَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۳ » ، و ازین جاست که عطار گوید :

ترا این پند بس در هر دو عالم
که بر ناید ز جانت می خدا دم
ز حق باید که چندان یاد آری
که گم کردی گر از یادش گذاری

(۲۴) ای بی درد ، روزی آید که خدای تعالی^۴ بندگانرا پیش خواند و حجاب عقلت^۵ از میانه بر دارد ، و هر بنده ای که امروز بیاد او مشغول نبوده و با او^۶ مهر نورزیده و با ذکر آن^۷ انس نگرفته و شناخت وی حاصل^۸ نکرده ، آن روز از لطف او برخوردار نیابد . « مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهَ لِقَاءَهُ » و زبان حالش این گوید :

۲۸ ر

- ۱- سورة ۲ (البقرة) ، آیه ۱۵۲ . ۲- م : خود را ندارد . ۳- سورة ۸ (الانفال) ، آیه ۴۵ و سورة ۶۳ (الجمعة) ، آیه ۱۰ . اصل : - کثیرا . ۴- م : شتخ عطار علیه الرحمة گوید . ر : شیخ عطار میفرماید . ۵- ر : حق تعالی . ۶- ر : حجاب عظمت . ۷- م : یاد آن . ۸- ر : ذکر او .

آن نموده‌اند، وبغیر از صورت پرستی کاری دیگر پیش نگرفته‌اند^۱.

چنان بعالم صورت دلش^۲ در آشفته است

که گر بعالم معنی رسد صور یابد

(۲۸) به بی که پروردگار قدیم در کلام کریم خود چه بسیار امر بذکر

خدای فرماید^۳، مثل «فَاذْكُرُوا اللَّهَ»^۴ و «اذْكُرُوا اللَّهَ فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ»^۵

و «اذْكُرْ رَبَّكَ»^۶ و بطائر آن. و مراد^۷ از ذکر خدا معرفت و علمست نه مجرد

حرف^۸ و صورت و ذکر زبان^۹ و آواز در کشیدن چنانچه عادت متصوفاً این

زمان است، و نفوس معطله از یاد خالق انس و جان و ایشان فی الحقیقه از

ناسیان^{۱۰} حقتند نه از ذا کرای، و از آن^{۱۱} جماعت که پروردگار عالم ترك

صحت ایشان را واجب گردانیده در خاصان خود، آنجا که فرموده «فَاعْرِضْ»^{۱۰}

عَمَّنْ نَّوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»^{۱۲}

با هر که نشستی و دلت جمع نشد^{۱۳}

و رتو برמיד صحبت آب و گل

زنهار بگرد صحبتش هیچ مگرد

و رنه نکند جان عزیزان بجلت^{۱۵}

۱- اعراس از آن نموده‌اند، و بغیر از صورت پرستی کاری دیگر پیش نگرفته‌اند.

۲- صورت دلم ۳- م: خود میفرماید؛ ر: خود فرموده. ۴- سورة ۲ (البقرة)

آیه ۱۹۸ ۵- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۱۵۲ ۶- سورة ۳ (آل عمران) آیه ۴۱،

و سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۲۰۵، و سورة ۱۸ (الکہف) آیه ۲۴. ۷- م: + آن

۸- ر: بمجرد حرف. ۹- م: زبان ۱۰- م: ناسبان ۱۱- ر: از این.

۱۲- سورة ۵۳ (النجم)، آیه ۲۹-۳۰. ۱۳- م: و ر: نشد جمع دلت.

و مقامات وی در روز قیامت غافلند، و اعتقاد بمعاد چنانچه باید ندارند؛ اگر چه بزبان اقرار بمعادی می نمایند و بلفظ اطهار ایمان^۱ بنشأء باقی می کنند، لکن دائماً در خدمت بدن و دواعی شهوت نفس می کوشند و راه هوا و آرزوها می پیمایند و پیروی مزاح و تقویت جسد و شاگردی جالینوس طبیعت می کنند و يك کام از خود بیرون نمی نهند، و در طاعت قوای اماره نقد عمر عزیز را صرف نموده پیر می شوند و بزبان حال نا خود مثل این مقال می گویند:

آزادی هر دو کون می خواست دلم

در نمدگی نفس و هوا پیر شدم

۱۰ (۲۷) و همچنین اکثر عالمان بی علم و ناسکبان بی معنی آخرت را بعینه

دنیا تصور کرده، بطمع «وَيْهَا مَا تُشْتَهِيهِ الْآنَفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» اعمال

بدنی و عبادات بی معنی بجای آورده فی الحقیقه چون غافل و غافل از

۴۸ پ

یاد خدا اند، عبادت نفس و هوا می کنند و ترك معرفت مبدأ و معاد

نموده بمطالب^۴ خمیسه و مآرب حسیه پرداخته اند، «عَاجِلَةٌ كَانَتْ

أَوْ آجِلَةٌ، بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ»^۵. و ار علوم الهیه

که عبارت از معرفت^۶ خدا و ملائکة مقربین و معرفت وحی و رسالت^۷

و نبوت و ولایت و سر معاد اصلاً چیزی یاد نا گرفته^۸ إعراض از

۱- م: ایمان اطهار. ۲- اصل: تشتهی. ۳- سورة ۴۳ (الزَّخْرَف)

آیه ۷۱. ۴- م: بمطالب. ۵- سورة ۷۵ (الْقِيَمَةُ)، آیه ۲۰ - ۲۱. م: و:

يُحِبُّونَ؛ م: و ر: يَذَرُونَ الْآخِرَةَ. ۶- م: - و معرفت. ۷- م: - و:

۸- ر: یاد نگرفته اند.

(۳۲) و چگونه دل زنده و بینا باشد کسی که مدام بامرده دلان و تیره طبعان دنیا صحبت دارد، چراغ عقلش را بدمهای سرد عوام^۱ و نفسهای افسرده ایشان خاموش کند، دیگری ازین چراغ بی نور چه حاصل نماید.

کسی از مرده علم آموخت هرگز

۵ ز خاکستر چراغ افروخت هرگز

(۳۳) حقا که اگر کسی بحیات حقیقی زنده گشته باشد و نور علم و یقین در دلش از جانب شرق ملکوت تابیده باشد، چنان از صحبت مردمان متوحش گردد که کسی از صحبت مردگان همچنان نفرت کند. همانا که این گروه بتمام زندگی هنوز نرسیده اند که با مردگان می نشینند، و باختیار با ایشان صحبت می دارند. بین که جبار عالم چسان رقم «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ»^۲ در ۱۰ صفحه حال و مال مرده دلان کشیده و دماغ «يَسُوا مِنَ الْأَحْرَقِ كَمَا يَسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»^۳ در جبین آمال خفتگان خوانگاه غفلت و جهالت نهاده.

۴۹ پ

هر آن^۴ دلی که درین خانه زنده نیست بعشق

۱۵ سرو نمرده بفتوای من نماز کنید

(۳۴) سقراط حکیم گوید «قُلُوبُ الْمُفْرَقِينَ بِالْحَتَائِقِ مَنَابِرُ الْمَلَائِكَةِ وَبُطُونُ الْمُتَلَذِّذِينَ بِالشَّهَوَاتِ قُبُورُ الْحَيَوَانَاتِ الْهَالِكَةِ»

آخشیجان کنبد دوار
مرد گانند زند گانی خوار^۵

۱- م: سرد عوام ۲- سورة ۱۶ (النحل) آیه ۲۱. م: خیر اشیاء ۳- سورة ۶۰

(المتحنة)، آیه ۱۳. ر: یسوا کما یس ۴- م: هزاران ۵- م: سائر ۶- ر:

+ آخشیج بلال ف بمعنی ضد و مخالف باشد و چهار عنصر بواسطه ضدیت آخشیجان گویند.

(۲۹) زیرا که این گروه از یاد خدا غافلاند^۱، کجا از اهل دلانند. اگر
ذرمای از نور معرفت در دل ایشان^۲ تابیده می بودی، کجا در خانه ظلمه و
اهل دنیا را قبله خود می ساختند و همیشه با نفس^۳ و هوا نرد محبت می باختند.

مکن طاعت نفس شهوت پرست که هر ساعتش قبله دیگرست

مگر کز تنعم شکمیا شوی و گرنه ضرورت بدرها شوی |

و گر خود پسندی^۴ شکم طلبه کن در خانه این و آن قبله کن

(۳۰) و همچنین است حال آنها که خود را از علما می شمارند و روی از جانب
قدس و طلب یقین گردانیده متوجه محراب ابواب سلاطین شده اند، و ترك
اخلاص و توکل کرده طلب روزی و توقع آن از دیگران می نمایند. «لَمَّا
تَرَكُوا الْإِخْلَاصَ وَالتَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ الْجَاهِمُ اللَّهُ إِلَى أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ وَحَوَّلَ
وُجُوهُهُمْ عَنْ طَلَبِ الْحَقِّ وَالْيَقِينِ إِلَى خِدْمَةِ الْهَوَى وَطَاعَةِ الْمُنْجَرِمِينَ وَ
صُحْبَةِ الْفَاسِقِينَ».

(۳۱) چه گونه نام خود عالم و دانا نهده^۵ کسی را که دثور و زوال دنیا و فنا
و ارتحال آن را نداده، و اخلاص بارض نموده روی دل با عمارت^۶ و زراعت نماید
و با اهل دنیا که غافلاند^۷ از حال عاقبت مأوی مساهم و مماثل گردد در تأسیس
بنای زائل و تشیید سرای باطل^۸ عاجل.

عمارت با سرای دیگر انداز که دنیا را اساسی نیست محکم

۱- ر: غافلند. ۲- ر: دل آنها. ۳- ر: + اماره. ۴- ر: و گر

خود پرستی. ۵- م و ر: نهند. ۶- م و ر: بعمارت. ۷- ر: - که غافلاند.

۸- م: عاطل.

معدوم را محال شمرد، باید که لامحالة منکر معاد^۱ باشد، و عجب آیدش که آدمی که در کور | بریزد و بیوسد و طعمه موران و ماران^۲ گردد چگونه یکبار دگر بخود قیام نماید و در نشاء قیامت و رستاخیز از قبر برخیزد. پس از روی تعجب و انکار و استبعاد در رد معاد چنین گوید که «أَنذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتَانَا إِنَّا لَمَبْعُونُونَ»^۳؛ «أَنذَا مِنَّا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُونُونَ»^۴، و زبان حال و مقالش^۵ این نغمه و آهنگ سر آید که «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ»^۶، چنانچه بعضی^۷ شعراء عرب بطریق^۸ استهزا یاد نموده:

«حَيَاتٌ ثُمَّ مَوْتٌ ثُمَّ حَشْرٌ حَدِيثُ خُرَافَةٍ يَا أُمَّ عَمْرُو»

(۳۷) «وَ عِنْدَنَا أَنَّهُ هُوَ لَاءِ الْمُنْكَرِينَ لِتَجْرِدِ الْأَرْوَاحِ الْمُحْبُوسِينَ

فِي مَجَالِسِ الْأَشْبَاحِ الَّذِينَ انْخَصَرَ عَنْدهُمُ الْوُجُودُ فِي الْخُسُوفِ ۱۰
وَلَمْ يَزَلْ يُنْقَرِ نَظَرُهُمْ عَنْ هَدْيِهِ الْوَهْدَةِ ۱۰ السَّوْدَاءِ وَ الْمَشْبَرَةِ الظُّلُمَاءِ
إِلَى عَالَمِ الثُّورِ وَ الضِّيَاءِ وَ الْغَلَاءِ الْأَعْلَى هُمْ أَخْسُ ۱۱ دَرَجَةً وَ أَدْنَى
مَنْزَلَةٍ وَ إِن يَسْتَحِقُّوا الْمَخَاطِبَ كَسَائِرِ الدَّوَابِّ، وَ يَسْتَأْهِلُوا لِتَقْرِيرِ ۱۲
الْجَوَابِ عَمَّا يُبْدُونَهُ مِنْ مَكْنُونِ الضَّمِيرِ عِنْدَ السُّؤَالِ، سُبْحَانَ اللَّهِ .

۱ - ر: منکر عرضی معاد. ۲ - ر: ماران و موران. ۳ - سورة ۱۷

(الاسرى) آیه ۴۹ و ۹۸. ۴ - سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۸۲، و سورة ۳۷

(الصافات)، آیه ۱۶، و سورة ۵۶ (الواقعة)، آیه ۴۷. اصل: - متنا و؛ ر: أندا

متنا و کنا تراباً؛ م: - أندا کنا تراباً و عظاماً ائنا لمبعوثون. ۵ - ر: حال و

مقال. ۶ - م: - هیهات. ۷ - سورة ۲۳ (المؤمنون)، آیه ۳۵.

۸ - م: + از. ۹ - ر: بطریقه. ۱۰ - م: عن يظهر الوهدة. ۱۱ - م:

اخص. ۱۲ - م: التقرير.

(۳۵) و بدان بتحقیق و راست^۱ از من بشنو که نزد اهل بصیرت و علماء آخرت؛ این جماعت منکرین تجرّد نفس و نشأ ارواح و از طاهرّیه^۲ و حشوّه اند، و اکثر متکلمین و کافّه اطباء و طبّاعین و اخوان جالینوس فی الحقیقه هنوز بمقام و مرتبه انسانیت نرسیده اند و از زمره اهل دانش و ینش نیستند، و در ایمان با آخرت که رکنی عظیم از مسلمانیست بر دل ایشان نتابیده، و در حقیقت از اعداد^۳ کفره اند هر چند بظاهر حکم اسلام بریشان جاریست. زیرا که بنای اعتقاد با آخرت بر معرفت نفس است، و بر هر آدمی واجبست که این را بداند یا اعتقاد نماید؛ اگر اراهل رأی و اجتهادست از روی بصرب، و اگر از ضعفاء العقولست همچو^۴ عوام و صبیان از روی انقاد و تقلید.

۱۰ (۳۶) و هر کدام^۵ نوعی از نجات دارند^۶ اگر از اهل رأی و اجتهادست و اعتقاد بخلاف آن دارد و استنکاف از تعلّم آن نموده عناد مینماید، بعد از^۷ اند مبتلا خواهد بود، همچنانکه اهل کفر مبتلاند، «يَسُوءُ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ»^۸. و کاف تشبه اشاره بدانست که این جماعت بظاهر مسلمانیست و در حقیقت مماثل کفار، چه^۹ هر که نداند که آدمی چه چیز است و از کجاست نداند که بازگشت وی با کجاست، و هر^{۱۰} که آدمی را جراین قالب کثیف مرگب از اعداد^{۱۱} یا حزئی از آن یا عارضی قائم بدان نداند^{۱۲} و اعاده

۱- ر: راست. ۲- و آن طاهرّه. ۳- م: اعداد. ۴- ر: همچون.

۵- م: هر کدام. ۶- ر: نجات باشد. ۷- ر: و، عذاب. ۸- سوره ۶۰

(المتحنه)، آیه ۱۳. م. کما یسوء الکفار من اصحاب القور؛ ر: کما یبئس الکفار من

اصحاب القور. ۹- م: چو. ۱۰- ر: که آدمی. و هر؛ م: که آدمی. ۱۱- م: کجاست.

۱۲- ر: یا عارضی از آن قائم بذات نداند.

را بیقین معلوم بود بقای دار عقیبی ، کی باختیار بچنین امری راضی می شدند؟ دلائل این مطلب بیش از آنست که حصر توان نمود. مع هذا حقیقت و ماهیت نفس را بنور^۱ کشف و یقین دانستن جز عارفان را نصیب نیست ، و لهذا افشای سرّ روح نفرموده اند^۲ ، « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^۳ » .

ماهیت علم^۴ را مجوئید از یوقلمون سخن مگوئید

هر لحظه بصورتی بر آید هر دم بحقیقتی گراید

(۴۰) و چنان مپندار که پیغمبر صلی الله علیه وآله آگاه از حقیقت

روح^۵ نبود ، حاشا ازین اعتقاد^۶ ، پس چون از احوال نشأه آخرت

خبر^۷ می داد و بمقام او آذنی رسیده و از حق بی واسطه خطاب شنیده ؛ ۱۰

لیکن^۸ چون عشاؤه طبع و طلعت وهم بر مردمان غالب است ، از کشف

ماهیت^۹ روح ایشان را حیرت و ضلالت روی می دهد و حکمای فلاسفه^{۱۰}

را با آنکه حظّی وافر ازین مسأله هست ، اما نسبت دانش ایشان با

دانش علمای آخرت و اهل قرآن همچو نسبت دانش عوامست با

متکلم :

۱۵

آن نفس را که ناطقه خوانند باز یاب

تا روشنت شود سخن گنج در خراب

۱- ر : جز از نور . ۲- ر : نفرموده ؛ م : + که . ۳- سورة ۱۷

(الاسرى) ، آیه ۸۵ . ۴- م : نفس . ۵- ر : روح . ۶- م : حاشا

ازین اعتقاد . ۷- ر : - خبر . ۸- ر : و لیکن . ۹- ر : - ماهیت .

۱۰- : حکمای فلسفه .

هرگاه آدمی بمرگ تن فانی گردد و بفساد مزاج باطل و مضمحل شود ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت رحیل چرا گفت « الرَّفِیقُ الْأَعْلَى وَالْكَأْسُ الْأَوْفَى ^۱ وَالْفَيْشُ الْأَصْفَى ^۲ » ، با آنکه مخیرش ^۳ ساختند میانه سفر آخرت و بقای دنیا ، و از چه رو فرمود ^۴ که

« الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ » ۵

(۳۸) چون آدمی بمرگ جسد فانی گردد ، میان روضه و حفره چه فرق ماند نزد وی ؟ و آنکه ^۶ رسول صلی الله علیه و آله فرمود « اتَّبِرْ أَوَّلُ مَزَلٍ مِنْ مَنَارِلِ الْآحِرَةِ » ندانم چه فهم خواهی کرد ، این حدیث خود از سر حدّ ادراک تو دورست و حالا محل شرح آن نیست

(۳۹) و دیگر از دلائل سمعی بر بقای نفس آنکه چون رسول صلی الله

علیه و آله در وقت رحیل بفاطمه علیها السلام گفت ^۷ « إِنَّكَ أَسْرَعُ أَهْلِ

بَيْتِي لِخَاقًا ^۸ بِي » | خرم ^۹ کردید . اگر ^{۱۰} نه بقای نفس معلوم بودی ۴۵۰

چرا ازین خبر شادان می شد ^{۱۱} ؟ و حضرت مرتضی صلوات الله علیه در

هنگام صرت ابن ملجم ^{۱۲} چرا فرمود « فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ » ؟ و

اصحاب امام ^{۱۳} حسین علیه السلام در کر بلا بضر و تشنگی و قتل ^{۱۴}

و مصیبت راسی شدند و از بیعت یزید انا نمودند . اگر نه ^{۱۵} ایشان

۱- ر : الْكَأْسُ الْأَدْنَى . ۲- م : مجبرش . ۳- م : فرموده .

۴- ر ، با آنکه . ۵- م رسول صلی الله علیه و آله فرموده بفاطمه ع در وقت رحیل

گفت . ۶- ر : العاقا . ۷- ر : وی خرم . ۸- م : - : اگر .

۹- ر : شادمان . ۱۰- م : + ملعون . ۱۱- ر : - : امام . ۱۲- م :

- قتل . ۱۳- ر : انا کردند ، و گر نه .

اضمحلال . و اکنون هر عملی که از روح ناشی^۱ می شود همچو^۲ روح نورانی و باقی و لا یزالست^۳ :

هر شربتی که او ندهد بیست سودمند

هر دعوتی که او نکند بیست مستجاب

عهدش وفای صافی و قولش صواب حرف^۴

فعلش کمال حالص و وضعش حیات باب^۵

(۴۳) در اخبار داود چنین آمده^۶ که « يَا دَاوُدُ أَسْمِعْ مِثِّي وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا إِلَّا إِنْ أَوْلِيَايَ يَكْفِيهِمْ مِنَ الْعَمَلِ^۷ مَا يَكْفِي الطَّعَامَ مِنَ السَّلَاحِ » و اشاره بدین مقامست آنکه رسول با امیرالمؤمنین علیهما السلام^۸ گفت « يَا عَلِيُّ أَخْلَصْ فِي الْعَمَلِ بِجَزْكَ^۹ الْقَلِيلِ » و در تورات موسی علیه السلام مذکورست که « وَأَرْيِدُ بِهِ وَخَهِي قَلِيلًا^{۱۰} كَثِيرًا^{۱۱} وَأَرْيِدُ بِهِ غَيْرَ وَجْهِ كَثِيرُهُ قَلِيلٌ^{۱۲} » .

(۴۴) و معلومست که هر که بغیر بدن^{۱۱} خود را بشناسد ، هر عملی که می کند مقصودش سعادت بدن نیست ؛ و تا آفتاب طلعت روح از مغرب بدن طلوع نمی نماید و رخسار^{۱۲} آدمیت بنور روح منور و روشن شده نمی گردد ، هر چه^{۱۳} از آدمی صادر می گردد همه ناقص و تیره^{۱۴} و

۱- ر فاش . ۲- ر همچون . ۳- باقی لایزالست .

۴- م صواب صرف . ۵- م و ر : دو بیت شعر بعد از الطعام من الملح آمده

است . ۶- ر : و در اخبار داود علیه السلام چنین آمده است . ۷- م العلم .

۸- ر : رسول صلی الله علیه و آله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام . ۹- ر

بجرك . ۱۰- م و ر : کثیراً . ۱۱- ر : بغیر از بدن . م غیر از بدن .

۱۲- م و ر : رخساره . ۱۳- ر : و هرچه . ۱۴- ر : تیره و ناقص .

گوئی که عقل ما و دل ما و جان ما

این ما و من که گفت بمن بازده جواب

نیکی ستاره ایست کز و میکند طلوع

انسان حقیقتی که بدو دارد انتساب

اولت هستی تو و آنکه تو قشر آن

۵

زین قشر^۱ نا گذشته کجایمی^۲ آن لباب

(۴۱) هر که معرفت نفس حاصل نکرده باشد^۳ هیچ عمل او را سود

نبخشد :

« مَنْ أَسَمَ يَكُنْ لِلْوَصَالِ أَهْلًا »

۵۱ ر

« فَكُلْ إِحْسَانِ ذُنُوبُ »

۱۰

(۴۲) ایمان حقیقی که آن منشأ قرب و ولایت حقست کسی را حاصل

آید که از طلعات دواعی قوای بدنی^۴ گذشته بمقام نور روح رسد^۵.

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »^۶، و این^۷

مقامست که « فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ »^۸ خبر از آن

داده^۹؛ پیش ازین^{۱۰} مرتبه هر حسنه^{۱۱} ای حکم سیئه داشت زیرا که

« الْأَنَاءُ تَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ » هر علمی که از جسم صادر شود^{۱۲} همچو

جسم ظلمانی است و بی ثبات ، و همچو^{۱۳} جسم در صدد تغییر و زوال و

۱- ر: ز آن قشر. ۲- م: یابی. ۳- ر: - باشد. ۴- ر: قوی بدنی.

۵- م و ر: + الله نور السموات و الارض. ۶- سورة (البقرة)، آیه ۲۵۷.

۷- م: آن. ۸- سورة (الفرقان)، آیه ۷۰. ۹- ر: خبر داد از آن.

۱۰- ر: پیش از آن. ۱۱- م: هو حسنه. ۱۲- ر: صادر میشود.

۱۳- ر: و همچو.

مقامش « إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ^۱ » ، و « مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۲ » باشد^۳ و این آخر^۴ مقامات آدمیست ، و ازینجا گفته است^۵ « مَنْ رَأَىٰ فَقَدْ رَأَىٰ الْحَقَّ » . و کس^۶ باشد که مقامش انزل از حیوانات باشد ، « أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّيْهُمْ أَضَلُّ^۷ » ، « أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ^۸ » . و شناختن نفس و شرح مقامات او بغایت کاری نزر گست و جز^۵ کاملان را روی نداده^۹



۱- سورة ۴۸ (الفتح) ، آیه ۱۰ . ۲- سورة ۴ (النساء) ، آیه ۸۰ . ۳- ر : شد . ۴- م : آخرت ۵- م ور : + رسول ص . ۶- ر : کسی ۷- سورة ۷ (الاعراف) ، آیه ۱۷۹ . ۸- سورة ۷ (الاعراف) ، آیه ۹ . ۹- ر : نداده است .

كدورت ناك و در معرض زوال و فسادست . و چون دل منور بنور روح
گشت ، همگی مبدل می گردد بخیر^۱ و احسان ، حتی^۲ زمین بدن که
آن نیز مبدل می گردد زمین نورانی که لایق دخول^۳ بهشتست ، بل
جزئی از اجزاء زمین بهشت | می گردد ، که « وَ اُشْرَقَتِ^۴ الْأَرْضُ
بِنُورِ رَبِّهَا^۵ » ، « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۶ » در خانه بكدخدای
ماند همه چیز ؛ این آن مقامست که :

« وَإِذَا الْخَلِيبُ أَتَى^۷ بِذَنْبٍ وَاحِدٍ »

« جَاءَتْ مَخَاسِنُهُ بِالْفِ شَنِيعِ »

« فِي وَجْهِهِ شَافِعٌ يَمْجُو إِسَاءَةَ^۸ »

« مِنْ الْقُلُوبِ وَ يَأْتِي بِالْمَعَاذِيرِ »

۱۰

(۴۵) واکثر علما و جمهور فلاسفه چنان تصور کرده اند که جوهر آدمی
در تمام یکست^۹ بی تفاوت ، و این نرد ارباب بصیرت صحیح نیست . ای بسا
آدمیان که نفس حیوانی زنداند و هنوز بمقام دل نرسیده اند ، چه جای مقام
روح و ما فوق آن^{۱۰} . از اسفل سافلین تا اعلیٰ علّیین درجات و مقامات افراد بشر
میباشد^{۱۱} ، « لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ^{۱۲} » و این درجات بعضی را بالقوه و بعضی
را بالفعل می باشد ، و در بعضی مطوی و در بعضی منشور بود . کس باشد^{۱۳} که

۱۵

۱ - م : و بعیر . ۲ - م : حسی . ۳ - م : اشرقت . ۴ - سورة ۳۹

(الزمر) ، آیه ۶۹ . ۵ - سورة ۱۴ (ابراهيم) ، آیه ۴۸ . ۶ - ر : الی .

۷ - ر : سامته . ۸ - ر : تمام عمر یکست . ۹ - مور : مافوق او . ۱۰ - مور :

بشری باشد . ۱۱ - سورة ۸ (الانفال) ، آیه ۴ . ۱۲ - ر : کسی باشد .

چندین اغلال و سلاسل^۱ مقید و محبوس و بعذابهای گوناگون جهنم معذب
و از نعیم اند محروم و مأیوس خواهد گشت^۲.

شرم نباید مر ترا شه زاده ملک بقا

در سرای تن اسیر بند و زندان داشتن

روح را از حلقه^۳ خلق حس کردی عری

کی روا باشد بعالم شاه بریان داشتن

روح از درون عاقه و تن از برون بعیش

دیو لعین بهیضه^۴ و جمشید ناشتا

(۴۸) و هر که آئینه دل را که قابل عکس ادوار معرفت الهی و پرتو نور تو حید

بود، در زنگ شهوات و مرادات نفس و کدورات معاصی و غشاوة طبیعت فرو

برده، و بر آئینه صمیر خاك جهالت و بدبختی بیخته و پاشیده، و جام جهان نمای

روح را در ظلمات بدن و لجن^۵ دنیا غوطه داده، کی روی^۶ فلاح و نجات خواهد

دید، و کجا پذیرای صلاح^۷ و قابل صیقل دل زدای^۸ کلمات حکمت آیات

خواهد گردید.

توان پاک کردن ز زنگ آئینه ولیکن نماید ز سنگ آئینه ۱۵

(۴۹) حکمت و بصیحت و موعظت^۹ دل خفته را بیدار کند، اقامت مرده را^{۱۰}

سود نبخشد؛ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۱۱}، «فَطَبَعَ

۱- ر: سلال. ۲- ر: خواهد بود. ۳- ر: در حلقه. ۴- م: بهیضه

هیضه: «بد هضمی که عموماً اسهال هم با آن هست» (فرهنگ نظام). ۵- ر: بدن

ولجی دنیا. ۶- م: روح. ۷- م: اصلاح. ۸- ر: دل ربای. ۹- ر:

حکمت و موعظت و بصیحت. ۱۰- م: مرده. ۱۱- سورة ۸۳ (التطفیف)، آیه ۱۴.

[باب دوم]

فصل دوم^۱ در بیان اصل دوم از اصول ثلاثه مذکور^۲

(۴۶) وَأَن حَبَّ جَاهٍ وَ مَالٍ وَ مِيلَ بِشَهَوَاتٍ وَ لَدَاتٍ وَ سَائِرِ تَمَتُّعَاتِ نَفْسِ حَيَوَانِي كِه جَامِعِ هَمِه حَتَّ دَنِيَاست، چنانكه حق سبحانه^۳ درین آیت^۴ می فرماید: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّسْلِ وَ الْفَنَاطِيرِ الْمُقَطَّرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْحِلِّ الْمُسَرَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ»^۵

(۴۷) هر نفس که امروز خود را «دین تمتعات حیوانی و مستلذات جسمانی و طیبیات دنیا که^۶ خبثات آخرتند عادت فرمود^۷ و متخلق بصفات بهیمی و سبعی شد، در روز قیامت و روز نشاء آخرت باهائم و حشرات محشور می گردد. و هر که عقل را مطیع و فرمان بردار و حکم پذیر^۸ نفس اماره ساخت، و در خدمت قوای بدنی کمر بندگی^۹ بر میان جان بست^{۱۰}، و ملک را خادم شیطان^{۱۱} هوا گردانید، و جنود ابلیس بر تلبیس را بر سلیمان عقل فرشته نهاد سروری داد، لاجرم مالک دوزخ ویرا سرنگون در سجن جحیم^{۱۲} انداخته،

۱- م: دوم. ۲- مذکور. ۳- ر: + تعالی. ۴- ر: - درین آیت. ۵- سورة (آل عمران) آیه ۱۴. ۶- م: دنیا. ۷- م: ور: فرموده. ۸- ر: - حکم پذیر ۹- ر: کمر خدمت. ۱۰- ر: بسته ۱۱- م: ور: شیطان و هوا. ۱۲- ر: سجن جهنم.

مقام نصیحت و راست گوئی با ایشان^۱ در آید بدشمنی وی گرایند، و آغاز لجاج و عناد نموده چون سگ دیوانه دروی جهند و بزور تلبیس و مکر ردّ سخنانش کنند.

دل که با مال و جاه دارد کار

۵ دل چوسک دان و آن دو چون مردار

(۵۱) ببین که حقّ تعالی از حال بلعم ناعور را چگونه خبر می دهد :
 « اَوْشِنَا لِرَفْعَتَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحِمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ^۲ ». اگر متوجه نصیحتش می شوی، زبان درازی می کند، و اگر وامی گذاری همچنن بد خوئی می رند^۳ و کزند می رساند.

۱۰

سگ دیوانه داری اندر دل	چون نصیحت پدیری ای جاهل
ای مقیم از دو دیو دیوانه	شهوّت حیز و خشم مردانه ^۴



۱- مور، با ایشان. ۲- سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۱۷۶. ۳- ر :
 - و اگر ۰۰۰ میکند. ۴- مور، شهوت ماده خشم مردانه.

عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ^۱ .

جان شهوت دوست ار دانش تهیست

همچو حیوان از علف در^۲ فربهیست

او نه بیند جز که اصطبل دواب

غافل از اندیشه یوم الحساب

« إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ نُؤُوبِهِمْ أَكِنَّةً^۳ | أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا^۴ وَإِنْ تَدْعُهُمْ

إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا^۵ » .

چنان مکن که اگر راه حس فرو نمدد

توخوشتن را یکباره کور و کربابی^۶

۱۰ « مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ^۷ عَقْلُهُ وَهُوَ أَذْنَىٰ مِنَ الْبَهَائِمِ^۸ » .

علم و حکمت کمال انسانست خشم و شهوت جمال حیوانست

تا تو از خشم و آرزو مستی بخدای ار تو آدمی هستی

(۵۰) و از این جهت سخن حق گزاران در گوش هواپرستان تلخ می نماید،

و کلام حکمت گویان در مذاق متکبران و طبع خود پسندان مغرور بجاه و

زینت ناخوش می افتد. « سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِنِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ^۹ ۱۵

بَغْيِرَ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ

لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا^{۱۰} » . و هر که^{۱۱} در

۱- سورة ۶۳ (المنافقین)، آیه ۳ . ۲- ر: علف او . ۳- سورة ۱۸

(الكهف)، آیه ۵۷ . ۴- ر: توخوشتن راهه یکباره کور و کربینی ؛ م توخوشتن

یکی باره کوربایی . ۵- ر، + قل . ۶- ر: -: می الارض . ۷- سورة ۷

(الاعراف)، آیه ۱۴۶ . ۸- م، و ناهر که .

(۵۳) « قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » . و جای دیگر میفرماید که ^۳ « وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ ۖ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَبْثُورًا » . و از بن قبیلست ^۴ تقلیدات مقلدان بی بصیرت و تعصبات بارده ایشان ، و همچنین بحثهای متکلمان و گفت و گوی مجادلان از روی طبع و هوا به از روی جستن حق و راه هدی ، « كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُرُ الْهُدَىٰ » ، و طعن نمودن ارباب ملل و آراء و لعن کردن اصحاب بدع و اهواء هر يك مر دیگرى را ، « كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا » .

(۵۴) و همچنین است بسك جاهلان و عبادت سیاری از ^۵ خود پسندان ، ۱۰ چه در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که « أَلَا خَيْرَ فِى قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدْبِيرٌ أَلَا خَيْرٌ فِى عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ » . و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست ^{۱۰} که گفت « قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالِمٌ مُتَهَتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ » .

نه هر کو آید ^{۱۱} از کوهی بود بادعوب موسی ۱۵
نه هر کو زاید ^{۱۲} از زالی بود باسطوت دستان

۱- م : يحسون . ۲- سورة ۱۸ (الكهف) ، آیه ۱۰۳-۱۰۴ ۳- م : - که .

۴- م و ر : - من عمل . ۵- سورة ۲۵ (العرقان) ، آیه ۲۳ . ۶- ر : - و از بن

قبیلست ۷- سورة ۶ (الانعام) ، آیه ۷۱ ؛ اصل : فِى الارص له اصحاب يدعونه

الى الهدى ول ان هدى الله هو الهدى . ۸- م و ر : بسار . ۹- ر : تدبر الاخير .

۱۰- م و ر : مرویست . ۱۱- ر : نه هر که آید . ۱۲- نه هر که رايد .

[باب سوم]

فصل سیم در اصل سیم^۱

(۵۲) و آن تسویلات^۲ نفس اماره است و تدلیسات شیطان مکار^۳ و لعین نابکار که مدرا نیک و نیک را بد و امی نماید، و معروف را منکر و منکر را معروف می شمارد، و کارش ترویج سخنان باطل و ترین عمل غیر صالح^۴ و تبلیس و تمویه نمودن و مکر^۵ و حیل و غرور گرائیدن و برور خیالات فاسده و اوهام کاذبه انکار حق و ابطال براهین عقلیه پیش گرفتن، و بدروغ و وسواس و فسفسطه اعتماد داشتن، و غرور و تبلیس ادراج^۶ شر در تعداد خیر و تصویر باطل بصورت حق نمودن، و بتمویه و تدلیس اعمال^۷ را لباس^۸ حسنه پوشانیدن. و حاصلش بجز خسران دنیا و آخرت چیزی نیست، زیرا که فعل شیاطین بتمویه و تخییل^۹ است، و وسواس بی حاصل، و عمل اهل غرور چون عمل اهل سیمیا بود بی بودست^{۱۰} و بی بقاء، و بغیر از ناقصان و کودکان طبعان از آن فریفته نمی شوند.

- ۱ - ر : فصل سیم در بیان اصل سیم ؛ م : فصل در اصل سیم . ۲ - تسویلات : « مرید و اغوا » (مرهنگ نقیسی) . ۳ - م ور : مکاره . ۴ - ر : - غیر صالح . ۵ - ر . تبلیس و ادراج . ۶ - م ور : + سینه . ۷ - ر : + اعمال . ۸ - ر : تحیل . ۹ - ر : سیمیا نمود بی بود و بی بقاء است ؛ م : سیمیا نمود و بی بود است .

(۵۶) آن کس^۱ که به بضاعت عقل مزخرف و بصیرت حولا و فطانت تبرّا تصرف در اسرار دین و حقائق یقین کند^۲، و یا آنکه خواهد که از راه^۳ خلوت نشینی و نافله گزاری بسیار و نماز و روزه^۴ بشمار با غلظت طبع و قساوت و فظاظت قلب و قصور معرفت و جسامت قوّت شهوت خود را یکی از برگزیدگان حقّ و خاصان و بزرگان دین شمرد، و بر دیگران تفوّق^۵ و ترفع نماید^۶،
 نعوذ بالله حاصل آن جر ضلالت و حیرت نست، که «[مَنْ] يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» و يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ^۷ و نتیجه این جر کبر و نخوت^۸
 چیزی دیگر نه، و نتیجه کبر و نخوت دورخ سوزانست^۹ که «الْأَنسَ فِي جَهَنَّمَ نَشْوَى لِلْمُتَكَبِّرِينَ»^{۱۰}.

۵۴ ر

نشوی بر نهاد خود سالار شمار و برورده بسیار ۱۰
 زانکه هر چند گردد برگردی زین دو هر روز تیره تر گردی
 (۵۷) اکنون بدان که این صفتهای سه گانه^{۱۱} را ثمرات و لوازم بسیارست و تبعات و لواحق بشمار، غیر آنچه گفته شد از عداوت و خصومت با فقرای باب الله و جویندگان راه یقین، و آن را در سه فصل دیگر بیان نمائیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- م و ر: آنها. ۲- م و ر: کنند. ۳- ر: آنکه خواهند از راه.
 ۴- م: تفرّق. ۵- م: ترفع نمایند. ۶- سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۱۸۶.
 اصل: فمن يضل. ۷- ر: نتیجه آن جز نخوت و کبر. ۸- ر: آتش سوزانست.
 ۹- سورة ۳۹ (الزمر)، آیه ۵۹. ۱۰- ر: سه گونه.

(۵۵) اولی و انسب بحال این دونفر آنکه اکتفا برواتب^۱ یومیّه و فرائض
مقررّه | کرده، همچو دیگر عوام بکار نظام و نسق عالم پردازید، و^۲ دست
از تشبّه به بلعم باعورا و شیخ بر صیصا بار گرفته^۳، بکسب وزراعت دنیا و امثال
آن مشغول بوده، مدد کاری ابنای جنس و همراهی خلائق نمایند، و در
طریق^۴ الفت و جمعیت^۵ اریزنو نور صجّیب بیکان و بزرگان بهره‌ور گردند^۶
و از فضیلت «البلاّهة اذنی الی الخلاص من فطایة تبرّاء» در نگذرند، تا^۷
از ممرّ خدمت بزرگان دین و روندگان راه یقین امروز صیب گیرند و در روز
قیامت در ظلّ حمایت شفاعت ایشان مشفوع گردند، و همچو ناخن و شعر و
استخوان که بحیات حیوان^۸ رنده می‌باشند، حان سرمدی و حیات اندی
یابند، که «من ننبه یتؤم فهو ونهم و من احب شیئاً خیراً معه»، زیرا
که در هر دلی نور عزّت و اسرار صمدت نیفتد، و در هر گوشه طاق سماع
سطوات حقایق احدیت بگنجد.

«جِثْمَانِی السَّنَلَا^{۱۰} سَرَّ سَعْدِی

تجدانی بسر^{۱۱} سَعْدِی سَجِیحاً

زاهد بمآز و روزه حورسند مباح

کین پشه روزگار عنقا نشود .

زاهد از راه بهریدی بُرد معذور است

عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

- ۱- مور: بروایت . ۲- ر: و . ۳- ر: بارداشته؛ م: بار گرفته و.
۴- م: طریقت ۵- ر: جمعیت و الفت. ۶- ر: بهره گیرند. ۷- ر: و تا.
۸- م و ر: حیوان. ۹- ر: فحشر. ۱۰- ر: لتبلی؛ م: لتبلا. ۱۱- م و ر:
تجدانی السّر.

بیما و شنوا می داد، و در روز قیامت که روز حقایقست و عاریتها مرتفع می گردد، و چشمی بجهت دیدن آخرت کسب نکرده، گمانش آنکه او را چشمی بوده که کورش کرده اند. پس می گوید که خدایا «لِمَ حَسَرْتَنی اَعْمٰی وَ قَدْ کُنْتُ نَصِیْرًا» ، و ندانسته که او را هرگز چشمی بوده جز چشم عاریتی، و چشم عاریت مکار آخرت نمی آید.^۲ |
 ۵۴ پ

که در دیدن ندارد استواری

یکی چشمی دیگر بی غش و بی عیب

مدست آور برای دیدن غیب

و همچنان گوش دنیا که خر و گاو و همه جانوران را هست^۳ مکار شنیدن ۱۰
 رور عقی می آید.

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

کین سخنها را نیابد گوش خر

(۶۱) «لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ اُذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا».

همچنانکه روشنی این عالم عاریتی است و سببش ذاتی نیست بلکه ۱۵
 اتفاقیست، زیرا که از نور آفتاب و ماه و ستارگان و چراغها^۴ حاصل می شود، و اینها در آن روز مطموس و مکور و بی نور و مکدرند،
 که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»^۵، بدین قیاس

۱- سوره ۲۰ (طه)، آیه ۱۲۵. ۲- ر: نیابد. ۳- ر: راست.

۴- سوره ۷ (الاعراف)، آیه ۱۷۹. ۵- ر: ستارگان چراغها.

۶- سوره ۸۱ (التکویر)، آیه ۱-۲.

[باب چهارم]

فصل اول در بیان نتیجه اعراض از معرفت نفس و علم معاد

(۵۸) و آن طلعت دل و عمای بصیرتست . « فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ »^۱ و همچنین صیق صدر و عذاب قبر و معیشت منک^۲ و دل تنگ نصیب جاهلانست از جهت وراموشی از یاد حق . « وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَيَخْشَرُهُ يَوْمَ الْفِتْمَةِ أَعْمَى »^۳ .

۵ (۵۹) بدان که این چشم و گوش که حالا^۴ آدمی بدان چیزها را می بیند و می شنود عاریتی است^۵ ، و قوامش باین بدست^۶ که در خاک می ریزد و می پوسد و اسان را^۷ چشم و گوش دیگر هست که آن حقیقی است و در آخرت باقیست ، زیرا که نتیجه نور معرفتست و از لوازم حیات نشاء ثانیست که قائم بروحست ، و در بدن مکتسب اخروی طاهر می شود چنانچه نزد دانندگان معرفت احوال معاد روشن و ثابت گشته .

(۶۰) اکنون چون حاهل بعلم نفس را گمان آست که این چشم و گوش و حواس دنیا امر او را ثابتست و عاریتی نیست ، و خود را بدین چشم و گوش

۱- سوره ۲۲ (الحج) ، آیه ۴۶ . ۲- ضنک : « تنگ و ضیق از هر چیزی خواه مذکر باشد و یا مؤنث » (فرهنگ معیسی) . ۳- سوره ۲۰ (طه) ، آیه ۱۲۴ . ۴- ر : حالا که . ۵- ر : عاریتست . ۶- ر : بدین اندانست . ۷- ر : و ترا .

چنانکه عرفاء را حاصلست شناسد^۱، کشف قبور بر وی آسانست و وی می‌داند که « الْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ » چه معنی دارد :

بسان روضه باشد جان احرار^۲

○ که باشد حفره جان تنگ اشرار

- (۶۴) سینه‌ای باشد که روزی دو هزار نوبت اعیان و اولیای خدا بر بارت آن آیند^۳ که ایشان را یاد کند و حاضر سازد . و حَقَّ جَلَّ و علا بر آن سینه تجلی کند که دایم ذکر خدا کند ، و ملائکه و ارواح بسلام وی آیند که « وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ » ، و سلام حق بوی رسانند « نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ، سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ » ؛ پس هر سخن حق که بشنود آن سخن از آن درها بهشت افتد . و سینه‌ای باشد که بروزی^۴ دو هزار بار با مسلم‌بان جنگ آورد و با مردمان خصومت کند و پیر از لعنت و کذب و افترا و دروغ و ناسرا باشد ، و پیوسته آتش حشم خدا در آن سینه می‌سوزد ، که « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنَةِ »^۵ ، ۱۵ و فی الحقیقه آن سینه‌گنده‌ای از دوزخ باشد و سخن که در وی افتد بدوزخ افتد

۱- ر: حاصل شناسد . ۲- م: اصرار . ۳- ر: آیند . ۴- ر: سینه
مبرود . ۵- سورة ۹۷ (القدر) ، آیه ۴- ۵ . اصل - باذن ربهم .
۶- ر: روزی . ۷- سورة ۱۰۴ (الهمزة) ، آیه ۶- ۷ .

هیچ چشمی در آن روز نور ندارد الا چشم اهل^۱ بصیرت که بنور معرفت چیزها را نبینند . پس هر آن کس که امروز دلش کسب نور معرفت نکرده باشد و بعلم زنده نگردیده ، در آن روز که این نور محسوس چون نور آفتاب و ماه و غیر آن باطل و مدروس^۲ و مطموس گردد^۳، وی در ظلمات افتد .

۵

(۶۲) اینست معنی « دَهَبَ اللَّهُ نُورَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ^۴ » . و همچنین عذاب و ضغطة^۵ قبر و تنگی و تاریکی گور از سوء خُلق و ضیق صدر ناشی می شود ، زیرا که احوال قبر تابع احوال صدرست . پس هر که امروز منشرح الصدّرت بایمان^۶ فردا منفسح القبرست^۷ ، روزن روضه رضوان ، و هر که دلش پراز اسرارست گورش پر نور عالم ابوارست و همچنین هر که جانش جاهل و قاسی است و جسمانی و حاسیست تنش با آتش دوزخ سوختنیست ، و هر که چشم دلش کورست^۸ دائم معدّب و محبوس در گورست و عالم روشن در چشمش سیاه و تاریکست

۱۵ چو چشم کور باشد گور کافر سیاه و تذك و تاریك و مكدّر
دل بی علم او^۹ نبود حضوری چراغ مرده را کی هست نوری
(۶۳) بدان که هر که | معرفت نفس کماهی داند^{۱۰} و احوال وی

۴۴

- ۱ - م : - اهل . ۲ - م و ر : باطل و مندرس . ۳ - م نگردیده .
۴ - سورة ۲ (البقره) ، آیه ۱۷ . ۵ - ضغطة : « سختی و مشقت و فشار »
(فرهنگ نظام) . « سختی و فشار و تنگی و اکراه » (فرهنگ نفیسی) .
۶ - م : با ایمان . ۷ - ر : منفسح القبر است . ۸ - ر و هر چشم که کورست .
۹ - م : بی علم او . ۱۰ - ر کمال داند .

زمین آخرت را از خار و خاشاک^۱ و گیاههای زهرناک شور و تلخ و خود
 رسته پاک کند، تا آنکه قابل غرس درخت علم میوه یقین گردد. « إِنَّ
 الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۲ » دلیلیست^۳ واضح بر
 آنکه قوام آخرت و حیات همه در آنجا بعلم است.

۵ و آنکه جنت را نه زالت^۴ بسته‌اند

بلکه از اعمال و نیت بسته‌اند

حقّ همی گوید که دیوار بهشت

نیست چون دیوارها بیجان و زشت

ملکه چون^۵ آب و گل آدم کسده

۱۰ نور از آهک بارها^۶ تابان شده

هم سریر و قصر و هم تاح و ثیاب

با بهشتی در سؤال و در جواب

(۶۸) زیرا که بهشتی هر چه تصور کند^۷ در بهشت موجود می‌شود،

و در حدیث آمده که^۸ « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ سُوقاً^۹ يُبَاعُ فِيهِ الصُّورُ. قَالَ

بَعْضُ الْعُلَمَاءِ السُّوقُ عِبَارَةٌ عَنِ اللَّطْفِ الْإِلَهِيِّ الَّذِي هُوَ مَنبَعُ

۱۵ الْقُدْرَةِ عَلَى اخْتِرَاعِ الصُّورِ بِحَسَبِ الْمَشِيَّةِ وَإِنْطِبَاعِ الْقُوَّةِ الْبَاصِرَةِ

بِهِ إِنْطِبَاعاً ثَابِتاً مَا دَامَتِ الْمَشِيَّةُ ».

۱- م: خاک . ۲- سورة ۲۹ (العنكبوت)، آیه ۶۴ . ۳- ر: دلیلی .

۴- م را که ژاله . ۵- ر: بحر چون . ۶- ر: آهک باره . ۷- م: تصور

میکند . ۸- ر: - که . ۹- ر: می الجنة سوق .

ای آنکه ز آتش درون می سوزی

از نار جحیم خشم تون می سوزی

گر ز آنکه نمونه‌ای ز دوزخ طلبی

بنگر بدرون خود که چون می سوزی

سخنم شد بلند و می ترسم ۵

که مرا چیزی از زبان بجهد

(۶۵) خداوند این سخنان را در روضه سینه پاکان و روشن دلان

حای ده ، و از دوزخ سوزان کوتاه طبعان و حمزه نیران تیره دلان
بر شر و فتنه و آتش فساد^۱ دور دار .

۱۰ (۶۶) و بدان که^۲ حمیع عرفاء و کافئه محققان حکماء بر آنند که

قوام نشاء آخرت بدل آدمیست و حیان دل بمعرفتست .

جسد از روح و روح از علم بر باست

حساب جمله از قیوم داناست^۳

۵۵ پ (۶۷) و عمارت بهشت و قصور و انهار و اشجار و طیور و حور و علما

۱۵ همه بتعمیر دل و تکمیل ویست^۴ باعتبار دادن حقه و نیات صادقانه :

« بَانَ الْجَنَّةِ قَاعٌ صَنْفٌ وَإِنَّ غُرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ » . نشو و نما^۵

درختان بهشت و میوه‌های وی از دانه علم و آ^۶ یقین است ، و تنقیه

زمینش از اخلاص قلب سبب اعمال شایسته و افعال پسندیده ، که

۱- ر. فساد . ۲- ر. بدانکه . ۳- ر. قیوم دلهاست .

۴- ر. + و . ۵- ر. + آن . ۶- ر. علم و آداب .

(۷۱) ازین در گذریم تا از مقصود دور نیفتیم . پس گوئیم چون دانستنی

که روشنی آن نشأ بمعرفت دل و نور یقین است ، پس هر مؤمنی بقدر نور ایمان و عرفانش آن راه را^۱ بیند ، تا آنگاه که^۲ بمقصود اصلی رسد . کس باشد که دلش بنور یقین چون آفتاب^۳ باشد و بر همه عالم تابد ، و

کس باشد که همین پیش پای خود بیند و بس و نورش بقدر ابهام قدمش^۵ باشد . و آن نیز گاه مضی^۴ باشد و گاه منطفی^۴ ، « فَاِذَا ضَاءَ قَدَمٌ مِّنْیَ فَاِذَا

طَفِی^۵ قَامَ » . و مراتب اوساط همچو نور ماه و زهره و مشتری و دیگر کواکب تا بشبها رسد ، و بعد از آن مثل چرأهای بزرگ و کوچک .

و سعی و حرکت مردم در طریق آخرت نیز بقدر نور علم ایمان ایشانست و

مرور هر کس بر صراط بقدر^۶ نور آن کس است چنانکه در آیه^{۱۰} « نُورُهُمْ

یَسْعَىٰ بَيْنَ اَیْدِیْهِمْ وَ اَیْمَانِهِمْ » مفهوم می گردد . در خبر آمده بعد از

ذکر تفاوت مراتب نور و ایمان که « مُرُوذُهُمْ عَلٰی الصِّرَاطِ عَلٰی قَدْرِ

نُورِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ یَّمُرُّ كَطُرَافِ الْعَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَّمُرُّ كَالْبَرْقِ

وَ مِنْهُمْ كَالسَّحَابِ وَ مِنْهُمْ كَالنَّقْضَاضِ^۷ الْكَوَاكِبِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَّمُرُّ

كَشْدِ الْفَرَسِ ، وَ الَّذِیْ أُعْطِیَ نُورٌ عَلٰی قَدْرِ^۸ اِسْمِهِ قَدِمَهُ یَحْبُو^۹ »^{۱۵}

عَلٰی وَجْهِهِ وَ رِجْلِهِ یَجْرِیدَا وَ | یُعَلِّقُ اُخْرٰی وَ یَجُرُّ رِجْلًا وَ یُعَلِّقُ اُخْرٰی

۱- ر :- را . ۲- ر - که . ۳- ر :- + تابان . ۴- ر - گاهی

مضی و گاهی منطفی . ۵- م قدم قدمه مشی فادا اطفی قام . ۶- ر + آنکس .

۷- م و ر . ۸- م و ر . ۹- م یحبو . ۱۰- م :- قدر .

۹- ر یحبو ، م یحبوا .

(۶۹) ای عزیز^۱، ایمان بهشت و دوزخ رکن عظیمست در دین و کم کسی را این اعتقاد حاصل است^۲ از روی برهان و یقین نه ظن و تقلید و تخمین بیشتر دانایان و مجتهدان درین مسأله مقلدانند و مثل^۳ ابوعلی سینا که رئیس فلاسفه اسلامش می دانند در این مسأله بتقلید راضی شده و بکشف و برهان ندانسته، تا بدگر^۴ ارباب بحث چه رسد. حقائق احوال آن نشاء را جر نور متابعت سید اساء و علیه وآله السلام و الدعاء^۵ نمی توان دریافت^۶، زیرا که معرفت دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ و معرفت ملائکه و جن و روح و کربیین^۷ و احوال معراج و معیت حق تعالی با کمال موجودات و همچنین سیر معراج و طی سموات و بطائر اینها از علوم^۸ مکاشفاتست که عقل ارباب فکر و اهل نظر از ادراک آن عاجزست، و اوح ابن علوم جر^۹ در مکتب «وَعَالَمَانَا مِنْ لَدُنَّا عَلَمَانَا»^{۱۰} نوشته می شود

(۷۰) بعد^{۱۱} از آنکه آئینه دل انسان بصیقل ایمان و طهارت از^{۱۲} عشاؤه تعلق بد و بیات^{۱۳} مصفی گشته باشد، و دست از نشاء صوری و حیات مجازی شسته^{۱۴} :

دبر شد تا هیچ حس را از عریبان نماندست

بی زوال ملک صورت ملک معنی در کنار

- ۱- ر: + من . ۲- ر: حاصل میشود . ۳- ر: مقلد متل .
 ۴- ر: بدیگران . ۵- م: صلی الله علیه و آله و السلام . ۶- ر: نمی توان یافت . ۷- ر: کربوبین . ۸- ر: آن از علوم . ۹- ر: - جز .
 ۱۰- سورة ۱۸ (الکف) ، آیه ۶۵ . ۱۱- ر: وبعد . ۱۲- م: - از ، ۱۳- ر: بدبیات . ۱۴- ر: صوری شسته ؛ م: صوری کشیده .

تضایق ، اینجا موضع بیان آن نیست :

تو چه دانی بهشت یزدان چیست

تو چه دانی که جنت جان چیست

« فَلَا تَعْلَمُ^۱ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ^۲ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ^۳ بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ^۴ » .

۵

[باب پنجم]

فصل دوم در نتیجه اول دوم^۳ که متابعت شهرت و

آروزهای نفس و پیروی فرخندهای دنیا است

(۷۳) و آن از فطرت اصلی منسلخ شدست و کور و گنگ با بهائم

و حشرات^۴ محشور شدن ، زیرا که هر صفت که در دنیا^۵ بر کسی غالب

شود^۶ بسبب بسیاری افعال و اعمالی^۷ است که صاحب آن صفت را می باشد ،

و در روز^۸ قیامت صاحبش | بصورتی مناسب آن صفت^۹ محشور می شود .

۷ و ۸

۱- م : يعلم . ۲- سورة ۳۲ (السجدة) ، آیه ۱۷ . ۳- ر : فصل دوم

در بیان نتیجه اصل دوم ، م : فصل در بیان نتیجه اصل دوم . ۴- م و ر : - و حشرات .

۵- م : دنیا است . ۶- ر : غالب میشود . ۷- ر : اعمال . ۸- م و ر :

در روز . ۹- ر : + باشد .

وَّ يُصِيبُ جَوَانِبَهُ النَّارُ ، قَالَ فَلَا يُزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَخْلُصَ
الْحَدِيثُ . «

(۷۲) پس آنچه در حدیث آمده از پیغمبر^۱ صلی الله علیه وآله که

« لَوْ وُزِنَ إِيْمَانُ عَلَى بِإِيْمَانِ الْخَلَائِقِ لَرُجِعَ » ، مثل آنست که

۵ گوئی اگر موازنه کنی نور آفتاب را بنور همه چراغها هر آینه بر همه

فایق آید، زیرا که نور ایمان عوام^۲ مثل نور چراغهاست ، و ایمان اولیاء

نورش همچو نور ماه و ستارگان بزرگست^۳ ، و ایمان پیغمبران همچو

نور آفتاست . و همچنین^۴ تفاوت اشراح صدور همچو تفاوت اتساع

مواقع نورست ، و همچنانکه منکشف می شود نور آفتاب صورتها که در

۱۰ آفاقست و از نور چراغ^۵ منکشف نمی شود ؛ بقدر زاویه^۶ تنگی ازین

خانها^۷ ، همچنین نور علم و ایمان عارفین^۸ بحق جمیع عالم ملکوت و هر

چه در آفاق آن عالمست^۹ با سعت وی منکشف می گردد . و ما این مسأله را

در موضع خودش بیان کرده ایم که روشنی چیزها^{۱۰} بعلم و نور عقلی

موجود شدن آنست ، نه چون روشن شدن چیزهای^{۱۱} محسوس است^{۱۲} .

۱۵ بنور محسوس مثل نور آفتاب و غیر آن ، و بیان کرده که هر عالمی را

در آن نشاء عالمیست . از ملک و ملکوت همه قایم بویند بی مزاحمت و

۱- حضرت پیغمبر . ۲- ستارگان بزرگ . ۳- ر . ۴- ه چنین .

۴- ر :- منکشف میشود بنور . . نور چراغ . ۵- م :- زاویه .

۶- ر : + و . ۷- م : عارفان . ۸- م و ر باشعه . ۹- م روشن شدن

چیزها . ۱۰- ر - که روشنی ... چیزهای ؛ م . - بعلم . . چیزهای .

۱۱- ر : بیان کرده ایم ، که روشن چیزها محسوس است .

همه پیدا شود آنجا ضمائر

بخوان تو آیه تبلی السرایر

دگر سازه بوق عالم خاص

شود اخلاق تو اجسام^۱ و اشخاص

- (۷۵) و بدان که این معنی نزد دانایان علم^۲ نفس و متبّعان نتایج
 اخلاق و ضمائر و لوازم تبعات سرائر بغایت روشن هویداست ، چنانچه
 بر بعضی از ایشان احوال شأء دیگر چنان منکشف می گشته که هر کس
 را صورتی که در قیامت بدان محشور خواهد شد امروز مشاهده
 می کرده اند^۳ چنانچه علامه دوانی از استاد خود نقل نموده که وی از
 بعضی ثقات شنیده^۴ که در نواحی فارس شخصی از اهل کشف بوده ، بك
 روزی مستغرق در حال^۵ خود بوده که یکی از اهل دنیا بدیدن وی آمده
 بود . وی بحادم^۶ خود خطاب می کرده^۷ که چرا می گذاری^۸ که این
 خر^۹ بدرون آید ، بیرون کن وی را . آخر که از آن حالت باز آمد
 خادم آنچه رفته بود عرض نمود ، گفت « مَا قُلْتُ إِلَّا مَا رَأَيْتُ وَاسْمُ
 أَكُنْ وَاقِفًا عَلَى مَا نَقُولُ » ، من نگفتم مگر آنچه دیدم^{۱۰} ، و از | ۱۵
 آنچه تو می گوئی واقف نبودم . و هم درین معنیست^{۱۱} این رباعی :

پ ۵۷

۱- م : اجسام تو . ۲- م و ر : دانایان عالم . ۳- م : میکرده .

۴- م : شنیدی . ۵- ر : مستغرق حال . ۶- ر : بزودی بحادم . ۷- م :

کرده . ۸- م : - که چرا میگذاری . ۹- ر : این خر . ۱۰- ر : نگفتم

غیر آنچه دید ؛ م : نگفتم غیر آنچه دیدم . ۱۱- ر : درین معنی .

اگر صفت^۱ شهوت بروی غالبست بصورت خرس^۲ و خوک محشور میگردد،
 و اگر صفت غضب و درندگی^۳ غالبست بصورت سگ و گرگ، و اگر
 گرندگی و ایذا^۴ بصورت مار و عقرب، و اگر دزدی و حيله^۵ بصورت
 موش و کلاغ، و اگر تکبر بصورت شرو پلنگ، و اگر رعنائی و خرامیدن
 بصورت طاوس و کبک^۶، و اگر حرص^۷ و ذخیره کردن چیرها^۸ بصورت
 مورچه.

(۷۴) و همچنین در باقی صفات چنین میدان، چنانچه در حدیث آمده
 که «يُخْشَرُ النَّاسُ عَلَى صُورِ نَبَائِهِمْ يُخْشَرُ نَعَصُ النَّاسِ عَلَى صُورَةِ
 يَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقَرْدَةُ وَالْأُخْرَابُ»^۹. و اشاره بمثل^{۱۰} این معنیست «يَوْمَ
 ۱۰ تَلَى السَّرَابُ»^{۱۱}. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ^{۱۲}.

ز تو هر فعل کاؤل گشت طاهر

بران کردی بیماری چند قادر

بعادت حالها با خوی گردد

بمدت میوها خوش بوی گردد

۱۵ همه احوال و افعال مدحّس

هویدا گردد اندر روز محشر

۱- م: بصمت. ۲- ر: خرس و ۳- ر: + غضب.

۴- م: گرندگی آرا غالب است. ۵- ر: + بروی غالبست. ۶- م: کبک

و طاوس. ۷- م: حرص. ۸- ر: + غالب باشد. ۹- سورة ۸۱

(التکویر)، آیه ۵. ۱۰- ر: - مثل. ۱۱- سورة ۸۶ (الطارق)، آیه ۸.

۱۲- سورة ۸۱ (التکویر)، آیه ۴. ر: و اذا الوحوش حشرت و اذا الجار سجرت.

و شید و زرق ببند^۱ که همه^۲ بجهت پیروی شهوت و غضب و گمراهی و متابعت شیطان چگونه از فطرت اصلی برگشته و با بهائم و سباع و شیاطین برابر گشته، و بدین^۳ صورتها در روز «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» مصور و مجسم خواهند گردید، بهیأت این جانوران بروز خواهند نمود.

- (۷۸) ای عزیزان، دیدن و شنیدن که تو می دانی در روز قیامت باطل و هرزه است، و این چشم و گوش که تو آن را چشم و گوش می دانی و بر آن چیزها را می بینی و می شنوی^۴ در آن روز از عمل^۵ معزول و معطلست^۶ و همچنین کوری آنجا^۷ کوری چشم دلست^۸ «إِنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۹، و کوری آنجا^{۱۰} کوری سمع جاست، «إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ»^{۱۱}، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^{۱۲}. و این نطق که تو آن را نطق^{۱۳} و سخن کوئی می پنداری، با خرس و کنکی برارست، «صُمُّ بَنُكُم عَنْهُمْ لَا يَعْقُلُونَ»^{۱۴}.

(۷۹) کفار قریش و منافقان مثل ابی لهب و ابی جهل و غیر آن همه را

- این^{۱۵} چشم و گوش و عقل دنیا بود^{۱۶} و می شنیدند و می دیدند^{۱۷} و متکلم^{۱۸}

۱- م و ر: زرق هستند. ۲- م: همگی. ۳- ر: و برین.

۴- م: و. ۵- م: بدان. ۶- ر: و این چشم ... می شنوی.

۷- م: آن عمل. ۸- م: مطلقست. ۹- ر: کوری آنجا. ۱۰- اصل

چشم و دلست؛ م و ر و ت: چشم دلست. ۱۱- سورة ۲۲ (الحج)، آیه ۴۶؛

اصل: - الابصار ولكن تعمي ۱۲- م: اینجا. ۱۳- سورة ۲۶ (الشعراء)،

آیه ۲۱۲. ۱۴- سورة ۵۰ (ق)، آیه ۳۷. ۱۵- م: میدانی

۱۶- ر: این. ۱۷- ر: دنیا. ۱۸- م و ر: میدیدند و میشنیدند.

خوی خوش تو بهشت و داغ تو بس است
 تسلیم و رضا چشم و چراغ تو بس است
 ورنه^۱ نعوذ بالله این وصف تو نیست
 محرومی این^۲ صفات داغ تو بس است

۵ (۷۶) و تناسخی^۳ که آن حقیقت و باطل نیست همین است که باطن در
 دنیا مسموخ^۴ و مبدل می گردد و خوی اصلی دیگر گون می شود^۵ و در
 روز قیامت و رستاخیز بصورتی مناسب آن خلق از گور بر می خیزد ،
 زیرا که در آخرت اجساد بمنزل ضلال ارواحند ، و هر روحی را بدی
 مکتسب لازم می باشد که هر گز از وی منفک نمی گردد

۱۰ گویم سخنی ز حشر چون خور از میع
 بشنو که ندارم^۶ از تو این نکته دربع

این جان و تنست که هست شمشیر و غلاف

آن روز بود علافی از جوهر تبع

(۷۷) و علم آخرت و کیفیت حشر اجساد را غیر^۷ اهل بصیرت و شهود
 ۱۵ ندانند ، و ارباب علوم حکمیّه رسمیّه از کیفیت آن بی خبر اند تا بظاهر
 بینان چه رسد این نسخ باطل درین اّمت بسیارست ، بینمده یابد که
 تماشا^۸ کند و چندین قرده و خنازیر و عبده طاغوت^۹ در لباس زهد و صلاح

۱- م ، ورنه ۲- م و ر : محرومی ازین ۳- ر : + است .

۴- ر دنیا ممنوع ، ۵- ر : - و ۶- م ندارد ۷- ر : - غیر .

۸- ر تماشاى آن ، م تماشاى این ۹- طاغوت « بت و کاهن و شیطان و دیو
 و هر باطل و هر چه بدی را سزد و شاید و هر چه جز خدای که او را پرستند » ،
 (فرهنگ نفیسی) .

فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ^۱ . و آنچه در قوم موسی علیه السلام واقع می شد نمونه ای بود^۲ از احوال آخرت که بواسطه رسوخ نفس آن^۳ جماعت در آن صفات بدن نیز متحوّل بدن می شد، و در این اِمتِ بدن مشابه نمی باشد، و اگر چه حدیث « إِنْ خَوَانَ الْعَلَانِيَةَ أَغْدَاءُ السَّرِيرَةِ يَلْبَسُونَ مَشُوكَةً^۴ الْكِبَاشِ وَ قَاوْنَهُمْ كَالذَّآبِ^۵ » دلیلست بر وجود مسخ باطن .



۱- سورة ۳۶ (یس)، آیه ۶۷ . ۲- م : + و . ۳- م . این .

۴- م . مشرك . ۵- م و ر . كالذباب .

بودند و بحث می کردند^۱ و با پیغمبران خدای صلی الله علیه وآله گفت
و گوئی که متکلمان کنند^۲ می کردند، «وَاللّٰهُ اِنَّ عِيُوْنَهُمْ لَفِيْ وُجُوْهِهِمْ
وَ اِنَّ اَسْمَاعَهُمْ لَفِيْ اَآذَانِهِمْ وَ اِنَّ قُلُوْبَهُمْ لَفِيْ صُدُوْرِهِمْ وَ لَكِنَّ
الْعَنَايَةَ الْاِلٰهِيَّةَ مَا سَبَّتْ لَهُمْ بِالْحُسْنٰی^۴».

ای بی خبر از جهان معنی

۵

با تو چه کنم بیان معنی

(۸۰) آن ختم و مهر که در قرآن مذکور است به برین دهانست که
خاك خواهد شدن، و لیکن بر دلت، «الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ
وَ تَكَلِّمُنَا اَيْدِيَهُمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ^۵». هیأت
۱۰ بدن و اشکال دست^۶ و پا گواهی می دهد^۷ که صاحب این بدن چه صفت
دارد و بیّتش چه بود^۸. و همچنین طمس به این عین راست، بلکه بصیب
چشم اندروبی گمراه است، که «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰی اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا
الصِّرَاطَ وَاَنْتٰی يَنْبُرُوْنَ^۹».

(۸۱) و این صورتها بجهت مسخ^{۱۰} باطن و محشور شدن در روز آخر^{۱۱}

۱۵ بصورت سگ و خوک و موش^{۱۲} و بوزینه و پلنگ و مار و غیر آن واقع
می گردد^{۱۳} و روی می دهد، که^{۱۴} «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰی مَكَانَتِهِمْ

۱- ر بحث مینمودند. ۲- م و ر: میکنند. ۳- ر- و. ۴- م

الحسنی؛ ر. + میرحسین سادات گوید. ۵- سورة ۳۶ (یس)، آیه ۶۵. ۶- ر:

اشکال و دست. ۷- ر. میدهند. ۸- م و ر: چه بوده. ۹- سورة ۳۶ (یس)،

آیه ۶۶. ۱۰- ر: مسخ. ۱۱- م روز قیامت. ۱۲- م: - و موش. ۱۳- ر.

واقع است. ۱۴- ر: - که.

به بینم دوزخی را من نگون سر

فتاده آتش اندر جان و در بر

جهد برقی در و هر دم ز کلخن

بسوزد ز آتش^۱ جان در دمش تن^۲

بیندازد بهر وقتی یکی پوست

بیتقد هر دم از چشمش^۳ یکی دوست

نگون سر او فتاده در جهنم

بصد زنجیر آتش بسته در هم

بچندین سلساه بسته تن او

۱۰ ز آتش علها در گردن او

بهر دم می فتد برقی بسویش

از آن برق آتشی افتد رویش

(۸۳) و از مضمون^۴ «نَمَّ لِّشَّالَنِ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»^۵ معلوم می شود که

این^۶ نعمتهای دنیاست و لذتهای دنیاست و لذتهای نفس و آرزوهای هوا که

فردا منشأ نعمتها و عقوبتهای اخیری^۷ می گردد. چه خوش گفت از الهی نامه ۱۵

عطار که جانم بنده تحقیق آن یار :

از این آتش که ما را در بهادست مسلمان در جهان کمتر فتادست

حریصی بر سرت کرده^۸ فساری ترا حرص است و اشتر را مهاری

۱- ر : بسوزد آتش . ۲- م : هر دمش . ۳- ر : هر دم از آتش .

۴- م : + آیه . ۵- سورة ۱۰۲ (التکائر) ، آیه ۸ . ۶- ر : میشود در این .

۷- م : عقوبتهای عقی . ۸- ر : بر سرست گرچه .

[باب ششم]

فصل ششم^۱ در نتیجه^۲ و ثمره اصل سیم از رؤسای شیاطین که اسباب
و دواهی شیطانی اند

(۸۲) بدان که نتیجه تسویلات | نفس اماره و مکاید قوت شیطانیه نیز
بسیارست، از آن جمله عذاب ابدی و خسران سرمدیست و سوختن بنار جحیم
و مقید گشتن بعذاب الیم. و این^۳ آتشیست که اکنون در درون متکبران و
خودپسندان زبانه می کشد چنانچه اهل بینش و صاحبان کشف بحسب
« وَ بُرَزَتْ الْحَجِیمُ لِمَنْ یَرِیْ^۴ » امروز مشاهده آن از ایشان می کنند، و
بعلم الیقین و عین الیقین آتشی را که در روز^۵ آخرت در ایشان در می گیرد
و بدان سوخته می شوند الیوم افروخته می بایند. « کَلَّا لَوْ نَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ،
لَسَرَوْنَا الْجَحِیمَ، ثُمَّ لَتَرَوْنَهَا عِینَ الْیَقِینِ^۶ » چنانچه از این آیات معلوم
می گردد^۷.

۱۰ از آن^۸ نوری که در جانی نهانست

که حال آن جهان از وی عیانست

۱- ۱۲- سیم. ۲- در بیان نتیجه. ۳- م و ر، و آن. ۴- سورة
۷۹ (النّازعات)، آیه ۳۶. ۵- ر: - روز. ۶- سورة ۱۰۲ (التّکّوثر)،
آیه ۵-۷. ۷- م: میشود. ۸- ر: و از آن.

ریاضت بدن و ترك جاه و شهرت وصیت و جمعیت دنیا و تجرید از رسوم و عادت خلق میسر نمی شود، و بی پیروی اهل دل در متابعت^۲ انبیاء و اولیاء علیهم السلام و اقتباس نور معرفت از مشکوة ابواب خاتم نبوت^۳ و خاتم ولایت علیهما و آلهما^۴ السلام ذره ای نور یقین بردل هیچ سالکی نمی نابد.

دیر شد تا هیچکس را از عزیزان نامده است ۵

بی زوال ملك صورت ملك معنی در كنار

(۸۶) چه شرط سالک آنست که از راه دل تنها نه^۵ از راه زبان طلب حق کند، و از راه باطن پیروی قرآن و اهل^۶ پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیهم اجمعین نماید، نه مجرد نقل و داستان از راه زبان. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده^۷ «إِنِّي نَارِكُ فِيكُمْ الْثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ^۸ بِهِمَا^۹ لَنْ تَضَلُّوا^{۱۰} بَعْدِي أَبَدًا أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ | وَ عَثَرَتْنِي^{۱۱} أَهْلَ بَيْتِي»، همچنانکه در قرآن و کتاب متشابهات هست که آن را بغیر از^{۱۲} علمای راسخین ادراک نمی کنند. و^{۱۱} همچنین در حدیث و خبر الفاظ مشترک و متشابه هست که او را بغیر از^{۱۲} اهل بصیرت و یقین در نمی یابند.

۵۹ پ

زانکه^{۱۳} از قرآن بسی گمراه شدند ۱۵

زان رسن قومی درون^{۱۴} چه شدند

- ۱- م: وشهوت. ۲- ر: دل و متابعت. ۳- ر: ابوار خاتم انبیاء؛ م:
- ابوار خاتم نبوت. ۴- ر: -آلهما. ۵- م: و نه نها. ۶- م: + بیت.
- ۷- م: فرمود. ۸- م: و ر: التعلیمین کتاب الله و عثرتی ما ان تمسکتم. ۹- م: بها.
- ۱۰- م: - از. ۱۱- م: - و. ۱۲- ر: که آنرا بغیر از؛ م: که آنرا بغیر.
- ۱۳- م: و ر: وانکه. ۱۴- م: در آن.

شکم کزنو بر آورد آتش و دود از این دوزخ بدان^۱ دوزخ رسی زود
 (۸۴) «كَلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا»^۲. هر گاه بسبب^۳ گرسنگی یا خواب
 آن آتش فتنه و فساد فرو می نشیند، باز بسبب ورود اسباب وی آن ماده
 شر^۴ و عناد، هیجان می آید و خرمن اندیشه | عاقبت را می سوزد. «فَاتَّقُوا
 النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۵.

۵۹ ر

۵

دروغ آتشی شد بر شراره که میسوزد زوی ناس و حجاره
 ز نفس آتش فتنه در جهنم زوی سوزد همی ابلیس و آدم^۶
 (۸۵) این آتش است که امروزش^۷ باب توبه و قطره ای چند اشک از روی
 ابتهال و تضرع می توان بشانید، و فردا که شروع در شعله زدن و ربانه کشیدن
 ۱۰ کند صد هزار دریا يك شراره اش را نمی توان پوشانید^۸. و از جمله نتایج
 غرور شیطانی و تسویلات نفسانی آنست که اکثر متمكلمان و طاهر پرستان
 می خواهند که بدین عقل^۹ مزخرف و نقل منحرف حق را^{۱۰} دریابند و در
 اسماء و صفات الهی سخن گویند و سرّ معاد و حشر اجساد را^{۱۱} از راه
 حواس^{۱۲} دریابند و بی متابعت مسلك اهل ریاضت و اصحاب قلوب احکام الهی
 ۱۵ را^{۱۳} بنقل و قیاس ثابت کنند. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ
 الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^{۱۴}. ندانسته اند که این علوم جز بتصفیه باطن و

۱- م: به آن. ۲- سورة ۱۷ (الاسرى)، آیه ۹۷؛ ر: - سعیرا. ۳- م: بجهت.
 ۴- ر: - و فساد فرو مینشیند... ماده شر. ۵- سورة ۲ (البقره) آیه ۲۴.
 ۶- م: ور: ابلیس آدم. ۷- ر: که امروز. ۸- ر: نمی توان نشانید. ۹- ر:
 بدین عقیده. ۱۰- م: - حن را. ۱۱- م: ور: - را. ۱۲- ر: - را.
 ۱۳- م: ور: - هم. ۱۴- سورة ۳۰ (الروم) آیه ۷.

مکتب طفولیت وی اند، زیرا که بدینها نقوش و صور موجودات را ادراک می کنند^۱، و از صورت بمعنی راه می یابد^۲ و منتقل می شود^۳، که «مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ عِلْمًا» و از معنی بسوی حقیقت

(۸۹) هر^۴ شیئی [را] سیر آخرت ارقوت بفعل می آورد، و ایکن بنور حدس

و کشف ساطع راه را می بیند، و پهای سلوک و برهان قاطع^۵ قطع و طی آن راه می کند.

غازیان طفل خویش را پیوست | تبع چوبین ار آن دهند بدست
که چون این طفل مرد کار شود | تیغ چوبینش ذوالفقار شود
عالم حس و وهم و فکر و خیال | همه باریچه اند و ما اطفال

(۹۰) چه^۶ هر که بر ادراک حواس^۷ که مثار غلط والتباس است اعتماد نماید
و سیر آخرت را همچو^۸ سیر دنیا بشمرد، و عقل طاهر بپیمش از ثقبه اصطربالاب
تن و این آلات جسمانیات خواهد که در ارتفاع آفتاب قیامت بنگرد و
کواکب^۹ حقائق ملکوت اعلی را^{۱۰} بدان بشمرد، جز کلال بصر و اضمحلال
چشم و گوش و ملال طبع و زوال عقل و هوش^{۱۱} حاصلی نمی اندوزد.
«يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ^{۱۲} الْبَصَرُ حَاسِبًا وَ هُوَ حَسِيرٌ^{۱۳}».

ز بینندگان^{۱۳} آفریننده را به بینی مریحان دوبیننده را

۱- ر: موجودات را تصور میکنند؛ م: موجودات را ادراک میکنند. ۲- ر:

می آیند؛ م: می یابند. ۳- م و ر: میشوند. ۴- م: هو. ۵- ر: + که.

۶- م: چو. ۷- ر: را هم سیر. ۸- ر: و با کواکب. ۹- ر: الیه.

۱۰- ر: عقل و هوا. ۱۱- ر: الیه. ۱۲- سورة ۶۷ (الملك)، آیه ۴،

۱۳- ر: به بینندگان.

مررّسن را نیست جرمی ای عنود

چون ترا سودای سر بالا نبود^۱

هر که را روی به بهبود نبود

دیدن روی نبیّ سود نبود^۲

۵ (۸۷) هرگاه دیدن شخص نبیّ بی آگاهی ضمیر و معرفت باطن هر کسی

را سود نداشته باشد، شنیدن حدیث وی از راه روایت بی درایت بطریق اولی

فایده نخواهد داشت، بلکه باعث چندین غرور و اعوجاج و ضلال میگردد.

«يُضِلُّ^۳ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا^۴». اکثر متکلمان و ارباب رسوم

اعتماد بر مجرد سماع^۵ و روایت نهاده، از راه بدر می افتند و می خواهند که

۱۰ تصحیح احکام الهی بی نور عرفان از راه حواسی که مثار غلط و التباس اند

کنند^۶، و هر سالکی را که مخالف طور عقل ظاهر بین خود^۷ دریافتند

منکر وی می شوند^۸ و شروع در ایداء و عناد و استهزاء می نمایند.

وردا که^۹ پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجار کرد

۱۵ (۸۸) این حواس اگر چه بوجهی محتاج الیه اند^{۱۰}، بوجهی حجاب

راهند حاجت نفس بدین حواس بجهت^{۱۱} آنست که وی در اول کون بغایت

ناقص و بالقوه^{۱۲} است و خالی از جمیع علومست، و این حواس بجای لوح

۱- م: نمود. ۲- ر: هر که را ۰۰۰۰ سود نبود. ۳- ر: و یضّل.

۴- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۲۶. ۵- ر: مجرد سمع. ۶- ر: که مثار غلط و

والتباس باید کنند. ۷- بود. ۸- م: شدید. ۹- ر: فرداچه؛ م: فرداچو.

۱۰- ر: محتاج الیه است؛ م: + اما. ۱۱- م: جهت. ۱۲- م: و ر: ناقص بالقوة.

(۹۲) لوح این کتاب جز در مکتب تقدیس^۱ بقلم ابداع «عَلَّمَ بِالْفَلَمِ، عَلَّمَ
الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۲ نوشته نمی شود، و خواندن آن کتاب جز بسمی
«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۳ مبسر نگشته، و سواد این
خط^۴ جز بتأیید «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^۵ از قوت بفعل نمی آید، و علم بوی
جز بتعلیم «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ آدَنَّا عِلْمًا»^۶ دانسته نمی گردد.

«مَنْ رَامَهُ بِالْعُقُلِ مُنْتَرِشِدَا»

«أَسْرَحُهُ فِي حَيْرَةٍ [يَلْهُوا]^۷»

«وَشَابَ بِالتَّلَاسِيسِ أَسْرَارَهُ»

«يَقُولُ مِنْ حَيْرَتِهِ هَلْ هُوَ»^۸

۱۰ راه توحید را بعقل مجو

دیده روح را بخار مخار

زانکه کرده است قهر الآله

روح را بر دو شاخ لا بردار

من چون تو هزار عاشق از عم کشتم

۱۵ کر خون کس آلوده نشد انگشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- م و ر: مکتب خاه تقدیس. ۲- سورة ۹۶ (العلق)، آیه ۴-۵.

۳- سورة ۵۳ (النجم). آیه ۳-۴. ۴- ر: خط. ۵- سورة ۵۳ (النجم)،

آیه ۵. ۶- ر: اسرجه فی خیره یلهوا؛ اصل: یهلو. ۷- ر: یهلو. ۸- هو.

(۹۱) و چه جای حواس که عقل نیز^۱ تا بنور عشق منور نگردد راه
 بمطلوب اصلی نمی‌برد، و همچنانکه حواس^۲ از ادراك مدرکات قوت نظر^۳
 عاجزند، عقل بطری از ادراك اولیات امور اخروی عاجرست. و ازین قبیل
 است معرفت روز قیامت که بقدر پنجاه هزار سال دنیاست، و سرّ حشر و
 ۵ رجوع جمیع خلایق پیرورد کار عالم و حشر ارواح و اجساد و نشر صحایف
 و بطائر کتب^۴ و معنی صراط و میزان و فرق میانه کتاب و قرآن و سرّ شفاعت
 و معنی کوثر و انهار اربعه و درخت طوبی و بهشت و دوزخ و طبقات هریک و
 معنی اعراف و برول ملائکه و شیاطین و حفظه و کرام الکاتبین و سرّ معراج
 روحانی و هم جسمانی که مخصوص حاتم ابیاست علیه وآله الصلوة و سایر
 ۱۰ احوال آخرت و بشأء قبر و هر چه ازین مقوله ار ابیاء علیهم السلام حکایت
 کرده‌اند^۵ همه از علوم و^۶ مکاشفانیست که عقل بطری در ادراك آن اعجمی
 است، و جز بنور متابعت وحی سید عربی^۷ و اهل بیت^۸ نبوت و ولایتش علیه
 وعلیهم السلام و الثناء ادراك نمی‌توان کرد، و اهل حکمت و کلام را از آن
 نصیبی چندان نیست.

ای دوست حدیث عشق دیگر گویس ۶۰ پ ۱۵

وز گفت و شنید این سخن بیرونست

گر دیده دل بسار گشائی نفسی

معلوم شود که این حکایت چو نیست

۱- ر :- نیز . ۲- ر :- همچنانکه حواس . ۳- م :- نظری .
 ۴- ر :- نظائر و کتب . ۵- ر :- نقل کرده‌اند . ۶- ر :- و . ۷- ر :- + است
 ۸- ر :- بیت .

۶۱ ر

راسخ گشت | موجب هلاك ابدست و زوالش^۱ محالست .

- (۹۴) اکنون^۲ اگر سنگی نیستی و این صفتها در تو راسخ نگشته^۳ ،
 خود زود اثرش ظاهر خواهد شد^۴ ، و اگر نه خود مدّیست که تعزیت تو
 و همگان سنگکات^۵ بداشتم ، « اَمَوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ^۶ » بر
 سر کورت خوانده^۷ ، اگر^۸ کار آخرت را در تو^۹ بهاده بودی^{۱۰} . بچندین
 ادبار متلا نگر دیدی ، و اگر آرادگی دنیا و آخرت از تو مقصود بودی^{۱۱}
 بچندین سلاسل و اغلال^{۱۲} مقید نگشته می بودی ، « وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ^{۱۳} » .
 و چون^{۱۴} دانستی که این سه اصل از اصول جهنّمست ، و همه شاخهای
 شقاوت و بدبختی از بن سه^{۱۵} بیخ رسته است ، و از نتایج و ثمرات و
 لوازم و تبعان^{۱۶} این بیخهاست^{۱۷} ، اکنون ساعتی بخود رجوع کن و در
 خود لحظه ای فرو رو ، و ببین که این سه^{۱۸} اصل در تو موجود
 هست یا نه .

(۹۵) اگر بیابی که این سه یا بعضی ازین در باطن تو موجودست ،
 پس خود را مریض النفس می دان و در صدد علاج آن مریض سعی

- ۱- ر :- زوال آن . ۲- ر : که اکنون . ۳- ر : شده .
 ۴- ر :- خواهد شد . ۵- ر : همکاسگانت . ۶- سورة ۱۶ (النحل) ،
 آیه ۲۱ . ۷- ر : خوانند . ۸- ر و اگر . ۹- ، باتو . ۱۰- م و ر :
 بودندی . ۱۱- ر : میبودی . ۱۲- ر : اغلال مسلط ؛ م : اغلال .
 ۱۳- سورة ۴۶ (الاحقاف) ، آیه ۲۳ . ۱۴- ر : چون . ۱۵- م - سه .
 ۱۶- ر : تبعات . ۱۷- ر : نتیجه هاست . ۱۸- ر : سه .

[باب هفتم]

فصل ۱ دیگر در بیان نصیحت و تنبییه بر طریق معاد و مشقوت

(۹۳) ای صورت پرست عافل، آنچه گفته شد همه از راه نصیحت و سلامت قلب بود^۲ از آفت خشم و غیظ و حقد و حسد مشفقاً عليك، نه از راه عداوت و خصومت و چون دانستی^۳ بدین بیان روشن که حّت و جاه و منصب و لذّت مال و ریاست و عروور نفس اماره نمکّر و حبّلت و آنچه بدان ماند از امراض نفسانی و ارمهلکانت و از اصول جهنّمست^۴، که همین که رسوخ در نفس پیدا کرد و مزمن گشت، اطباء روحانی از علاج آن عاجزند و حسم^۵ ماده آرا می توانند کرد چنانکه^۶ اطباء جسمانی از علاج اکمه^۷ و ابرص^۸ عاجزند از حضرت عیسی علی میّنا و آله علیه السلام منقولست که گفت من از علاج اکمه و ابرص عاجز نیستم و^۹ از علاج جهل مرگب عاجزم، زیرا^{۱۰}

۱۰ که از جمله امراض نفسانیست، و همه امراض^{۱۱} نفسانی چنانست که چون

۱- ر: - فصل. ۲- م و ر: نصیحت بود و سلامت قلب. ۳- ر: - دانستی.

۴- ر: - است. ۵- حسم: «بریدن و قطع کردن و رگ را بریده از آهن داغ کردن

تا خون بندشود و بریدن مرض را بدو و بازداشتن کسی را از چیزی» (فرهنگ آنابدراج)؛

۶- ر: چنانچه. ۷- اکمه: «کود مادرزاد» (فرهنگ آنابدراج).

۸- ابرص: «کسیکه مبتلا به یسّی اندام باشد» (فرهنگ نفیسی). ۹- ر: - از علاج

اکمه و ابرص عاجز نیستم و. ۱۰- ر: چرا. ۱۱- ر: - نفسانیست، و همه امراض.

خود را بصور فاصده مصوّر ساختن حکایت آن نقاشیست که^۱ در ملاد یونان بوده بیکى از حکماء میگفت که « حَصَصْ بَيْتَكَ لِاصْوَرَةٍ^۲ ». آن حکیم در جواب گفت « صَوْرَةُ لَا حَصَصَةَ ». معلوماتی که تو خانه دل را که در اصل لایق آنست که محل معرفت دو حکمت بوده باشد، بدان منقش و مصوّر ساخته‌ای^۳، سزاوار آنست که سآب نسیان شسته و بسفید آب سذاجت^۴ اندوده شود، تا یکبار^۵ دیگر اگر خدا خواسته باشد چیزی که بکار آید در وی ثبت گردد، بعد از محو، که « يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ».

دل را که مهن خرابه^۶ معرفتست

۱۰ مازیگه نقشهای طعلان کردی^۷

خاطرت کی رقم فیض^۸ بذبرد هیهات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

(۹۷) لکن چه فایده که اکثر جاهلان خود را کامل می‌دانند و

اکثر اهل تلبیس و غرور خود را محق و مصیب می‌شمرند و بسیاری از

بیماران نفس و هوا خود را صحیح می‌پندارند. اما چه گوئی در باب^۹ ۱۵

حبّ جاه و ریاست و محبّت دنیا^{۱۰} و مال و عزّت؛ این را چه گونه انکار

خواهی کرد و بچه حیل و غرور^{۱۱} خود را معذور خواهی داشت.

۱- ر: + در آئینه‌ای که از. ۲- ۱- صوره. ۳- ر داشته.

۴- ر: سراج. ۵- ر: تا به یکبار. ۶- ر: خوانه. ۷- م: م گردد

۸- ر: مهر. ۹- م و ر + مرض. ۱۰- ر: - و محبت دنیا.

۱۱- ر: - و غرور.

کن^۱ که از مهملکاتست ، و بدانچه اطباء ارواح و نفوس از قوانین علاج در دفع^۲ و ازاله هر مرضی ازین امراض نفسانی قرار داده‌اند عمل می‌کن ، و در هر بدی که بمردم نسبت می‌دهی خود را بدان متهم میشناس^۳ و همچنین در اعتقادات و اعمال رأی^۴ خود را باطل^۵ و علیل می‌دان ، که « رَأَى الْعَلِيلَ عَالِيًا » لیکن مشکل آنست که خود را بدین صفات « سَيِّئًا حَقْلًا » موصوف نمی‌دانی ، و لحاف عرور شیطان را در سر کشیده ، پنداری که مگر کسب^۶ دانشی یا هنری کرده‌ای ، زیرا که مشغول بوده‌ای چنگدگاه بخواندن و نوشتن^۷ درس و مقالات شیوخ و حفظ اقوال و تحصیل اسانید عالییه و علاوه آن ، کشته تحسین عوام و تعظیم باقصان . ۱۰ هیئات کاشکی آنچه حواصده بودی و دانسته ، نمی‌خواندی و نمی‌داستی^۸ .

ایں^۹ حرمن داش که تو ابدوخته‌ای |

سر مایه مرد^{۱۰} خوشه چینی به اراوست

۶۱

(۹۶) دولتی می‌بود^{۱۱} اگر اوح اندیشهات ازین نقشها ساده می‌بود

۱۵ یا بر سذاجت^{۱۲} اصلی خود ، که « الْبَلَاهَةُ أَذْنَى إِلَى الْخَلَّاصِ »^{۱۳} مِنْ فَطَانَةٍ نَبْرَاءَ « عود می‌نمودی^{۱۴} حکایت تو و کسب علوم کردن و نفس

۱- م و ر : میکن . ۲- ر : ودفع . ۳- م : + خود را .

۴- ر ، آرای . ۵- ر + عاطل . ۶- اصل و م : که هر . ۷- ر :

نوشتن و خواندن . ۸- م و ر : + دولی بود . ۹- م و ر : ای .

۱۰- ر : مزد . ۱۱- ر : - دولتی میبود . ۱۲- سذاجت : « الساذج معرب

(ساده) بالفارسیه وهو مالا نقش فيه » (البستانی) ؛ ر سراچه ، م . شراحه .

۱۳- ر : مالا خلاص . ۱۴- ر . مینمود .

نمودید که بحسب باطن آگاه و مظلّمست بر مکر و عدر و نقص و جهالت و کید و بطالت امثال شما، می‌خواهید که بنیادش در روی زمین نباشد که مبادا چیزی از وی سرزند از فعل و قول و عمل که منافى مسلک هوا پرستی و غرور باشد و اگر خود احیاناً در مقام نصیحت در آید یا شیوه جاهلان و منافقان را مدّمت نماید یا کلمه‌ای از روی حقیقت بر زبان آورد^۱ ۵ که مضادّ طبیعت اهل شید و مکر باشد، فی الحال دود کبر و نخوت از مهوی دیگدان غضب و شهوت غلیان پذیرفته، بمصعد دماغ مرتفع گردد و درون کنبند^۲ دماغ را^۳ چنان تیره و سیاه^۴ سازد که جای هیچ اندیشه صحیح در آن^۵ نماند، و چنان کرد و عبار حقد و حسد صفحه آئینه ادراک را فرو گیرد که کنجایش صورت نصیحت نماند، و چراغ عقل که ۱۰ باندك سببی از عایت کم نوری مخفی میگردد^۶، از باد نخوت دماغ فرو می‌رود :

شمع دلشان شادمانه پیوست

آن باد که در دماغشان هست

(۹۹) فی الحال در | مقام خصومت و جدال یا مکر و احتیال در آمده، ۱۵ پ ۱۲
بچندین وجه ردّ سخنانش نمایند و قدرش را در نظرها بشکنند.

قدر من کم کنند عدو که

چون دبیران ز نقش سیم الله

۱- م و ر آورد . ۲- م ، - دماغ مرتفع گردد و درون کنبند .
۳- ر : را آن . ۴- ر : تیره و نار . ۵- ر : - در آن . ۶- ر : میگردد.

نمی‌بینی که در جمع^۱ اسباب و تحصيل مستلذات چگونه سعی بجای می‌آوری و در خدمت اهل ثروت و منصب چه عمر^۲ ضایع می‌کنی و در عبودت حکام و سلاطین چگونه اوقات را مستغرق می‌سازی ، و بفنون حمل و مکر^۳ چگونه در توسیع اسباب عیش می‌کوشی و علی الدوام در فکر زیب و رینت خود و | پیوستگان جان و ایمان صرف می‌کنی

۵ ر ۶۲

(۹۸) اگر این را بیرندانی زهی غرور و جهالت ، که اکثر عوام و جهال دنیا بر تو شرف^۴ خواهند داشت ، زیرا که ایشان معتقدند باین مرض محبت دنیا و تو بیستی ، و اگر این علت در خود^۵ معلوم کرده‌ای^۶ ۱۰ پس ساعتی بخود پرداز و بدان^۷ که سر جمع بدبختی همین است ، چنانچه پیغمبر^۸ فرموده است که « حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَةٍ » . و همین علتست^۹ که منشأ عداوت تو و همسران با فقیران و گوشه نشینان^{۱۰} شده است ، زیرا که تو و ایشان می‌خواهید که از راه شید و ریا و تشبه^{۱۱} علماء و کسب جاه و عزت و تحصيل مال و ثروت کنید ، و عوام را برور حيله و تلبیس^{۱۲} صید خود سارید ، و اسباب تمتع دنیا را^{۱۳} ۱۵ از راه صورت صلاح و تقوی فراهم آورید . و اگر ار کسی استشعار آن

۱- م در جمع . ۲- ر : چگونه عمر ۳- ر دیگر .

۴- ر شرافت . ۵- ر : بر خود . ۶- ر : کنی . ۷- ر : و بدان .

۸- م : حضرت پیغمبر . ۹- م : علتی است . ۱۰- ر : فقیران گوشه گبران .

۱۱- ر : ریا تشبه . ۱۲- ر : تزویر . ۱۳- م و ر : را .

مَنْ أَتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ^۱ . و از بعضی آیات قرآنی چنان معلوم میگردد^۲ که یهود^۳ منکر ملائکه مقدّسین و نشأه روحانیات و ملکوتیین و عالم تجرّد و تقدیس بوده‌اند ، و عالم را منحصر در نشأه اجسام می‌دانسته‌اند ؛ مثل این آیه^۴ که « مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ^۵ » ، و مثل « مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ^۶ فَإِنَّهُ^۷ نَزَلَ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ^۸ » ، و مثل « مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^۹ » .

د ۶۳

(۱۰۲) و هر گاه برهاں عقلی و کشف قلبی برطبق شواهد نقلی محقق و معین شده باشد وجود ملائکه روحانیّه و عالم عقلی و ارواح مقدّسه که ۱۰ از لوث طبیعت پاک و از رجس آثار شهوت و غضب مبرا و از اکل و شرب منزه‌اند چنانچه در کلام امیرالمؤمنین و امام الموحّدین^۹ علیه السّلام در چندین موضع از^{۱۰} خطب و کلمات حقیقت آیاتش مذکور است ؛ پس هر که منکر حقیقت ملائکه^{۱۱} باشد و باطل داند ، و خود هر چه بیرون از مدرکات حواسّ خمسّه باشد نفی نماید ، این قسم کسی نزد عارف محقق ۱۵ و بصیر محقّق حکم کفار یهود خواهد داشت ، مثل ظاهر بیه و حشو بیه .

۱- سورة ۴۵ (الباقية) آية ۲۳ . ۲- ر : میشود . ۳- م : یهود .

۴- م و ر ، + کریمه . ۵- سورة ۲ (البقرة) آية ۹۸ . ۶- اصل ،

الجبرئیل و میکال . ۷- ر :- فاته . ۸- سورة ۲ (البقرة) ، آية ۹۷ .

۹- ر - و امام الموحّدین . ۱۰- اصل : مواضع . ۱۱- م :- ملائکه .

کمی شود ز آفت دبیر و قلم قدر بسم الله اردو [بدره] کم^۱

(۱۰۰) گاهی از راه تفقه و لباس صلاح چنانچه شیوه متقشفان^۲ و اهل شید است، و گاهی از راه حمله و مکر چنانچه شبحه اهل غدرو کبدست، و گاهی بطریق بحث و عناد و اجاح و لداد چنانچه عادت متکلمان و ارباب جحود و انکار و استکبار است، و گاهی بطریق^۳ بی النّفانی و علوّ شأن و افتخار چنانچه صفت رعنايان و متکبر است و ازین قبیل بوده اند^۴ جمعی منافقان دین و دشمنان راه یقین که در زمان رسول الله^۵ و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین^۶ بوده اند، از اخبار^۷ یهود و منافقان که دائماً دشمنی با اهل حق از راه اغترار^۸ بخدا و رسول و سبب امتحال دین و مذهب می کرده اند. ۱۰

(۱۰۱) و همچنین اند جمعی که انکار^۹ علوم حقیقیّه و معارف یقینیّه می نمایند، و مذمت طریق اهل حقیقت و عرفان می نمایند^{۱۰}، و تحسین شیوه تن پرستان و جاهلان بنا بر تعارف اصلی و تناسب و تشابه جبلی، که نفوس معطله و عبده الهه هوا و عباد هیاکل^{۱۱} و اصنام دنیا و تبعه و خدمه شیاطین و اهل بدع و اهواریا نام می باشد، می کنند. «أَفْرَائِبَ ۱۵

- ۱- اصل: بدر؛ اردوسر کوتاه، م اردوسر کم. ۲- متقشف. «مرد شکیبای به فوت روز گزار و بجای دریده در پی نهاده و مرد تسک زیست» (فرهنگ نفیسی).
- ۳- ر: متقشفان. ۴- ر: بواسطه. ۵- م بوده است. ۶- ر: الله.
- ۷- ر: سلام الله و علیهم اجمعین. ۸- اخبار: «یکی از علمای تابعین که در اول یهودی بوده بعد مسلمان شده» (فرهنگ نفیسی). ۹- ر: اغترار.
- ۱۰- ر: منکر. ۱۱- ر: و مذمت ۰۰۰ می نمایند. ۱۲- م: هیکل.

یکی نورست از حق پرتوافکن	زمین و آسمان زان گشته روشن
بنور حق توان راه یقین رفت	ازینجا تا بملک داد و دین رفت
توای محبوب ازان ^۱ نورای سیه دل	ازان ماندی بدنیا پای در کل
چنان محبوس این ^۲ محسوس گشتی	که از عقل و خرد مأیوس گشتی
وجودی ^۳ در جهان چون آدمی نیست	جرا و کس را بایزد ^۴ همدمی نیست
حقائق را بدو پیوند ازانست	که حاش سایه خورشید جانست
اگر نه جانش از حق نور تاست	چرا هر چیز را باوی ^۵ حساست
دل او چشمه آب حیات است	که در وی رند گیتی ^۶ کائناتست
ضمیرش مردگانرا نفخ صورست	که صورت هر حقیقت را چو کورست
ضمیرش هست چون صحرای محشر	که در وی حشر میگردند یکسر
برون آرد ز هر محسوس جایی	بسارد در خود از جاها جهانی ^۷
بیکدم طی کند هر دو جهان را	زمین بگذارد و هم آسمان را



۱- ر : از این . ۲- ر : از آن . ۳- م : وجود . ۴- م : باین رو ؛
 در این ره . ۵- ر : بروی . ۶- ر : زندگانی . ۷- م و ر : خط ۹ و ۱۰
 مقدم و مؤخر است

(۱۰۳) و همچنین اند جماعتی که بغیر از حق تعالی بهیچ مجردی قائل نیستند ، و بیشتر معلوم شد که هر که^۱ عالم را منحصر در عالم حس و عالم شهادت داند ، وی از منکران نشأ قیامتست ضمیراً و اعتقاداً ، و از جمله کسانی^۲ نیست که «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۳» بر ایشان صادق باشد .
 و هر که روز آخرت^۴ را از جنس روزهای دیا شمرد ، حقیقه از جمله «يُؤْمِنُونَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ^۵» نخواهد بود .

(۱۰۴) پس^۶ معلوم شد که فرق از زمین تا آسمان حاصلست میانه اسلام زبانی و ایمان قلبی . به هر کسی که بدهد اقرار نماید به ارکان دین^۷ وی مؤمنست ، اگر چه بطاهر احکام^۸ مسلمانان بر او جاریست مؤمن حقیقی آن کیست^۹ که عارف بخدا و ملائکه خدا و کتابهای خدا و رسولان خدا^{۱۰} و روز^{۱۱} آخرت باشد ، که «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ^{۱۲} وَ رُسُلِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ^{۱۳} وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» . و این ایمان عطائی نورست که خدای تعالی از خود بردل مؤمن می افکنند که بدان نور | هر يك از این^{۱۴} نورهای عالم عیب را ادراك می کند . ۱۵ پ ۶۳

- ۱- ر :- که . ۲- ر :- کسانی . ۳- سورة ۲ (البقرة) ، آیه ۳ .
 ۴- ر :- آخرت . ۵- اشاره است به سورة ۳ (آل عمران) ، آیه ۱۱۴ . (در آیه قران یومنون بالله والیوم آلاخر آمده است) . ۶- ر : و پس . ۷- ر : دید .
 ۸- ر : حکم . ۹- ر : آست . ۱۰- ر : + و اولیاء خدا . ۱۱- ر : در روز . ۱۲- ر : و کتبه . ۱۳- ر : و من یکفر . . . و رسله
 ۱۴- ر : هر يك از .

نیست، که «وَمَا مِنَّا إِلَّا أَنَا مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱، و هر يك از ایشان بیش از يك اسم تعلیم^۲ نگرفته‌اند، که «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۳. و اشاره بدین معنی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است، که «فَمِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَزْكُوعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَسْجُدُونَ».

- ۱۰۶) و نیز انسان از جمله ممکنات مخصوص است بدانکه امتزاج حقیقت وی از دو روح گشته^۴، یکی روح حیوانی فانی، و دیگری روح ملکى باقى؛ و اربین جهت وی را هر زمان خلقى^۵ و لبسى تازه و موتى و حیاتى میجدد مى‌باشد، و وی را ترقى از منرلى بمنزلى دست مى‌دهد، و رحلت از مقامى بمقامى روى مى‌نماید، و اربشاه بنشاه تحول مى‌کند.

«لَقَدْ صَارَ قَلْبِي قَابِلًا كُلِّ صُورَةٍ»

فَمَرْعَىٰ إِنْغِرَازٍ وَ دِيرَآ لِرُهْبَانِ

- ۱۰۷) تا وقتى که بوسیله این فناها از همه منازل کونى و مقامات خلقى درمى‌گذرد، و شروع در منازل ملکوتى^۶ و سیر در اسماء الهى و تخلق باخلاق الله مى‌نماید تا بمقام فنای کلی و بقای^۷ ابدى مى‌رسد، و در موطن حقیقى «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۸ قرار مى‌گیرد.

۱۵

از جمادى مردم و نامى شدم

وز نما مردم ز حیوان سر زدم

۱- سورة ۳۷ (الصافات)، آیه ۱۶۴. ۲- ر: -تعلیم. ۳- سورة ۲ (البقرة)

آیه ۳۲؛ اصل: سیحانك. ۴- ر: دوروح اسب؛ م: دوزخ گشته. ۵- ر: طبعی؛

م: خلقى. ۶- م: ملکى و ملکوتى. ۷- ر: + کلى. ۸- سورة ۲ (البقرة)،

آیه ۱۵۶؛ م ور، انالله وانا اليه راجعون.

[باب هشتم]

فصل ۱ در ۲ پیدا کردن راه خدای که «مسلك» روندگان

و مسلك يزنند گانست

(۱۰۵) « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ^۴ » ،
 « إِنَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّاسِينَ مِنْ نَعْدِهِ ^۵ » ، « قَدْ جَاءَكُمْ
 بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَنْصَرَ فَلْتَنفِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ^۶ » . بدان که آدمی
 اگرچه بجهت کثافت بدن از جنس بهائم و انعامست ، اما اریشان ممتازست
 ۵ بدانکه روح نفسانیش ^۷ مستعد فیضان روح قدسیست . و اگر چه بجهت
 لطافت نفس باملائکة آسمانها مساهمست ، اما ازیشان بدین صفت ممتازست
 که بهر طور می تواند بر آمد ، و بهر صورت می شاید که گراید ، و سیر در
 مقامات کونی و تطوّر در اطوار ملکى و ملوکوتى و معارج ^۸ نفسانى و روحانى
 می کند ، و تخلّق باخلاق الهی و تعلّم اسماء ربّانى او را ممکنست ، که ^۹
 ۱۰ ر ۶۴ « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ^{۱۰} » . و هر ملکى را بغیر از يك مقام مقرر

- ۱- ر ۱ - فصل . ۲- م : + بیان . ۳- م ر ، سلوک . ۴- سورة ۱۲ (یوسف) ، آیه ۱۰۸ . ۵- سورة ۴ (النساء) ، آیه ۱۶۳ . ۶- سورة ۶ (الانعام) ، آیه ۱۰۴ ؛ اصل : قد جاءکم بصائر من ربکم فمن انهدى فانها هتدی لنفسه ومن عمى فعليها . ۷- ر : نفسانى انسان . ۸- م : معراج . ۹- ر : - که . ۱۰- سورة ۲ (البقرة) ، آیه ۳۱ .

رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱ .

گر آدمی صفتی از فرشته در گذری

که سجده گاه ملک خاک آدمیزاد است

و حَمَلًا بار امانتست^۲ که^۳ آسمان و زمین و کوهها از تحمل آن عاجزند ،

که « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^۴ » .

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

☆☆☆

طلومی و جهولی صد نورد و لیکن مظهر عین ظهورند

چو پشت آئینه باشد مکدر نماید روی شخص از عکس دیگر

نو بودی عکس معبود ملائک از آن گشتی تو مسجود ملائک ۱۰

بود از هر تنی پیش تو جانی از آن در بسته با^۵ تو ریسمانی

از آن گشتند امرت را مسخر که جان هر یکی در تست مضمّر

(۱۰۹) و همچنین^۶ که آدمی را ممکنست که بسبب ترقی در علم و عمل

و فنا و بقا از درجه پستی باعلی علّیین و اشرف مقامات و درجات ملائک^۷

مقرّبین عروج نماید ، هم ممکن است که بواسطه پیروی نفس و هوا و بحسب ۱۵

جنبش طبیعت و هیولی ازین مقام که هست بادی منازل خسائس و اسفل

سافلین^۸ گراید ، و بمنزل^۹ و مهوی دواب و حشرات نزول نماید ، و با

شیاطین و سباع و وحوش محشور گردد .

۱- سورة ۱۵ (الحجر) ، آیه ۲۹ . ۲- ر ، امانتست . ۳- ر : + این .

۴- سورة ۳۳ (الاحزاب) ، آیه ۷۲ ؛ اصل : - و اشفقن منها . ۵- ر : روی .

۶- ر ، بسته بر . ۷- ر : و همچنان . ۸- ر السافلین . ۹- ر : - بمنزل .

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی زمردن کم شدم

بار دیگر هم بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملائک بال و پر

بار دیگر از ملک قربان^۱ شوم

۵

آنچه اسیر وهم باید آن شوم

پس عدم کردم عدم چون ارعنون

گویدم کانا^۲ الیه راجعون

☆☆☆☆

اسر جان چه گذشتم رح جانان دیدم

ترك سر کردم و سرتاسر بس جان دیدم

۱۰

در بیانان فنا از پی تحصیل بقا

خویش ریز قدم آوردم و آسان دیدم

هر حاجایی که مرا بود اراں بود که خویش

خسته چرخ فلک بسته ارکان دیدم

۱۵ (۱۰۸) حاصل کلام^۳ آنکه آدمی بالقوه خلیفه خداست، که «إِنِّي جَاعِلٌ

فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۴» و قابل تعلیم اسماء، که «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ^۵».

تو بقوت خلیفه ای ز خدا | قوت خویش را بیار بجا

۶۴ پ

و مسجود ملائکه ارض و سماست، که «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

۱- ر : بران . ۲- م : انا . ۳- ر : حاصل معنی . ۴- سورة ۲

(البقرة) ، آیه ۳۰ . ۵- ر : کلها .

یکتائی ندانسته و شاهد نیست آلا هم خدا و ملائکه و صاحبان علم یعنی علم توحید نه علمهای دیگر، همچنانکه از بن آیه که «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ»^۲ و از بن آیه^۳ که «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۴ معلوم می گردد که پیغمبر خدا را برسالت و نبوت و غیر از صاحبان علم نمی دانند^۵، و ارباب عمل و دیگر علوم جزئیّه از بن باب داش که آن^۶ دانش حقیقتست معزولند

علم حزئی نیست جز بهر عمل

چون عمل نبود نباشد جز دغل

لیک آن علمی که وصف کبریاست

۱۰

به بود از هر عمل کز تن بخواست

نسبت علم و عمل با یکدگر

همچو جان و تن بود ای بی خبر

علم^۷ جان از بهر روز دین بود

علم تن از بهر مهر و کین^۸ بود

۱۵

(۱۱۲) عزیزمن میان^۹ کار دل و کار گل فرق بسیارست و تفاوت بشمار.

۱- ر: الذی . ۲- سورة ۳۴ (السّبا)، آیه ۶ . ۳- ر: - و از بن آیه .

۴- سورة ۱۳ (الزّعد)، آیه ۴۳ . ۵- ر: که حزدا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله

را برسالت و نبوت و صاحبان علم دیگر کسی نمیداند؛ م: که پیغمبر خدا را برسالت و

نبوت بغیر از صاحبان علم دیگر کسی نمیداند . ۶- ر: - که آن؛ م: - آن .

۷- ر: + و . ۸- م: بهر روز کن . ۹- ر: - میان .

(۱۱۰) اکنون ازین مجالس^۱ ظلمانی خلاصی یافتن و بمقام رفیع مرتفع

رسیدن جز بنور علم و قوّت عمل مبسر نیست .

بردبان پایه به رعلم و عمل نبود سوی آسمان ازل

و غرض از عمل ، صفیّه باطنست و تطهیر قلبست^۲ و عرض از علم تنویر و تکمیل

و تصویر ویست^۳ ، صور حقائق^۴ .

علم بالست مرغ جات را بر سپهر او مرد رواست را

از عمل مرد علم باشد دور مثل این مهندس و مزدور

مزد آن کم مزد این^۵ رانست کوتن کرد و این بجان دانست

۶۵ ر (۱۱۱) و آن^۶ علمی که آن مقصود اصلی و کمال | حقیقتست^۷ و موجب

۱۰ قرب حق تعالیست ، علم الهی^۸ و علم مکشفانست ، به علم معاملات^۹ و جمیع

انواع علوم اعمال عاقلست مجرد عملست ، و فایده عمل^{۱۰} تصفیّه و تهذیب

ظاهر و باطنست ، و فایده تهذیب باطن^{۱۱} حصول صور علوم حقیقه است .

و این^{۱۲} دعوی از قرآن و حدیث و کلمات اولیاء و عرفاء بر وجه اتمّ استفاد

می گردد^{۱۳} . حق^{۱۴} سبحانه فرموده^{۱۵} که « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

۱۵ الْخَلَّاتُكَةُ وَ أَوَّلُ الْعِلْمِ^{۱۶} » . از این آیه معلوم می شود که خدا را به یگانگی و

۱- ر : مجلس ، م : مجس . ۲- ر : و عرس از تصفیّه ، باطن و تطهیر قلب .

۳- ر : آنست . ۴- م : + شیخ واحد ۵- م : مزد آن . ۶- ر : - آن .

۷- ر : حقیقی . ۸- ر : الهی است . ۹- م : معاملات است . ۱۰- ر : علم

۱۱- م : + تحصیل و . ۱۲- ر : و اما این ۱۳- ر : میشود . ۱۴- ر :

و حق ۱۵- ر : فرمود . ۱۶- سورة ۳ (آل عمران) ، آیه ۱۸ ؛ ر

+ قائما بالقسط .

خدا چه معنی دارد و سلوک بهشت عبارت از چیست و بال و پر ملائکه کدامست و شهر جبرئیل چه معنی دارد و چگونه هر که^۱ در آسمان و زمینست حتی ماهیان دریا طلب آمرزش می کنند از جهت طلبکاران^۲ علم، و این وراثت پیغمبر صلی الله علیه و آله که مستلزم سیادت حقیقی و فرزندی^۳ معنوی و بست بوسیله علم حاصل می شود. دریاب^۴ که عجب حدیثیست^۵، اما کوآن بصیرت باطن و گوش هوش که بدان امثال این حدیث را توان یافت^۶.

این هوسناکان ز قرآن و خبر

غیر حرف و صوتشان نبود نظر

همچو کوری کش نصیب از آفتاب

۱۰

جز حرارت نیست از پس احتجاب

(۱۱۵) و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که فرمود

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْعِلْمِ لَطَلَسُوهُ وَ لَوْ بَصُكُ الْمُهْجِرِ وَ خَوْضِ اللَّحْجِ». و از

حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ دُعِيَ فِي

مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيماً»، و آثار و اخبار درین باب بیش از حدّ شمارست. ۱۵

هر که خواهد که راستی معلوم نماید^۷ رجوع بکتابهای حدیث نماید^۸

بشرطی که بسبب الفاظ مشترکه علم و فقه و حکمت غلط نکنند و از راه نیفتد

چه هر يك ازین الفاظ در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سادات طریقت

۱- ر پر که. ۲- ر، طلبکار. ۳- م، مرزیدان. ۴- ر: دریاب.

۵- م و ر: حدیثی میباشد. ۶- م: دریافت. ۷- ر: کند. ۸- ر: کند.

عمل کان^۱ از سریر حال باشد

سی بهتر ز علم قال باشد

ولی کاری که از آب و گل آید

به چون علمست کان کار^۲ دل آید

میان جسم و جان بنگر چه فرقت

۵

که این را عرب گیری و آن چو شرقست

از اینجا باز دان احوال اعمال

به نست با علوم قال با حال^۴

(۱۱۳) و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که از پیغمبر خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ^۵ روایت نموده که وی فرمود که «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا

يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ

۶۵ پ

أَخْنَعَتَهَا لَطَّابِ الْعِلْمِ رِصًا بِهِ وَإِنَّهُ يَنْتَفِرُ لَطَّابِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

حَتَّى الْخُوتُ فِي الْبَجْرِ، وَفَضَّلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلَ التَّمْرَ عَلَى سَائِرِ

النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّهُمْ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا

وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثَتُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِخَطَرٍ وَإِيرٍ» .

۱۵

(۱۱۴) ای دوست دریاب این حدیث را و نیک تعمق کن در وی که

بحریست پر لآلی اسرار معرفت، و خزینه ایست پر از جواهر معادن حقیقت .

از شرح این حدیث صاحبان بصیرت را منکشف می گردد که روندگی راه

۱- : عمل کو . ۲- ر : - کار . ۳- ر : - و . ۴- ر : - حال باقال .

۵- ر : + و سلم .

وَلْيَنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ^۱ « معلوم می‌گردد آنست که فقیه
 کسیست که پیش از همه کس از حدای ترسد و خوف و خشیت در دل وی
 بیشتر^۲ باشد. و معلومست که ازین ابواب جرأ و جسارت بیشتر حاصل
 می‌شود که خوف و خشیت؛ و علمی که موجب انداز و تخویف است کی ازین
 اقسامست، بلکه مواطیبه و اقتضای برین ابواب اصداق آنچه گفته شد نتیجه
 میدهد، و منشاء انتزاع خوف و خشیت و استحکام اسباب قساوت و غلظت و
 اامن بودن از مکر الهی می‌شود چنانچه از مخادیم مشاهده می‌گردد.

این گروهی که نورسیدستند عشوه^۳ جاه و زر خریدستند
 سر باغ و دل و زمین دارند کی سر شرع و عقل و دین دارند
 همه در علم سامری دارند از برون موسی از درون مارند^۴
 از ره شرع و شرط^۵ برگشته نشئه خون یکدگر گشته
 پس روان کرده^۶ از هوا قرقر^۷ کین فلان ملحد ابن^۸ فلان کافر
 همه زشتان آنسه دشمن همه خفاش چشمه روشن
 نیست اینجا [چو] مرخرد^۹ را برگ مرگنه با^{۱۰} چنین حریفان مرگ

۶۶ پ

(۱۱۷) در کتاب کلینی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده^{۱۱} که
 فرمود « اَوْحَى اللَّهُ^{۱۲} إِلَى^{۱۳} دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ لَا تَجْعَلَ بَيْنِي وَ
 بَيْنَكَ عَالِمًا مَثْنُونًا بِالْذَّنْبِ فَصَدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي أُولَئِكَ قَطَاعُ

۱- سورة ۹ (التوبة)، آیه ۱۲۲. ۲- ر: دل او. ۳- ر: عشوه و.

۴- ر: همه در عقل سامری دارند از درون موسی از برون مارند ۵- م ور: شرطه.

۶- م: گشته. ۷- ر: فرور. ۸- م ور: آن. ۹- اصل: چه مرخرد؛ ر: خرك.

۱۰- ر: - با. ۱۱- ر: شد. ۱۲- ر: + تعالی ۱۳- م: علی.

علیهم السلام بمعنی دیگر غیر ازین معنیها که حالا مصطلح متأخران گذشته اطلاق می کرده اند، و اکنون تصرّف در آن شده، بعضی را^۱ بتحریف و بعضی را بتخصیص. از آن جمله لفظ فقه است^۲، چنانچه بعضی از دانایان تصریح بدان نموده اند^۳ که درازمنه^۴ سابقه لفظ فقه را^۵ اطلاق می کرده اند بر^۶ علم طریق آخرت و معرفت نفس و دقائق آفات^۷ و مکیاید و امراض وی و تسویلات و غرور شیطانی فهم نمودن و اعراض نمودن از لذّات دنیا و اعراض نفس و هوا و مشتاق بودن بنعم آحرت و لقاء پروردگار و خوف داشتن از روز شمار.

(۱۱۶) و اکنون پیش طالب علمان^۸ این زمان فقه عبارتست از استحضار مسائل طلاق و عتاق^۹ و اعلان^{۱۰} و بیع^{۱۱} و رهن و مهارت در قسمت^{۱۲} موارد و مناسخات^{۱۳} و معرفت حدود و حرائم و تعزیرات^{۱۴} و کفّارات و غیر آن. و هر که خوض درین مسائل بیشتر می کند، و اگر چه ادر علوم حقیقیّه^{۱۵} هیچ نداند، او را افقه^{۱۶} می دانند؛ و نزد ارباب بصیرت چنانچه از مؤدّای «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^{۱۷} و از فحوائی «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»

- ۱- ر : + را ۲- ر : - است . ۳- ر : بوده . ۴- ر : - را .
۵- ر : بر . ۶- ر : + دیا . ۷- ر : طالبان علم و علمای . ۸- عتاق .
« آزاد شدن غلامان و کنیزان و غیره » (فرهنگ آباد راج) . ۹- لعان ، « ملاعنه
و بر یکدیگر لعنت خواندن شوی وزن » (فرهنگ نفیسی) . ۱۰- بیع : « مأخوذ از
تازی - خرید » (فرهنگ نفیسی) . ۱۱- سام : « خرید و فروش غله و یا چیز دیگر
بیشکی که هنوز نرسیده باشد » (فرهنگ نفیسی) . ۱۲- ر : + اموال و .
۱۳- مناسحة : « مردن بعضی از وراثا پس از تقسیم میراث و میراث تقسیم نشده »
(فرهنگ نفیسی) . ۱۴- تعزیر : « مأخوذ از تازی سیاست و عقوبت » (فرهنگ نفیسی)
۱۵- ر : حقیقة ۱۶- ر : فقه . ۱۷- سورة ۳۵ (الفاطر) ، آية ۲۸ .

[باب نهم]

فصل

(۱۱۸) ای بی درد نا اصف و ای خودپسند پرجور و اعتساف^۱ آخر علمی که اسرار صمدت و حقایق الهیت را بدان دانند^۲ و معارف ربوت را بدان شناسند، و نیز معرفت اسرار ایمان را^۳ مثل علم وحی و انزال و الهام و معنی رسالت و نبوت و امامت و علم کتابهای خدا و صحایف ملکوت و لوح و قلم پروردگار و کتابت و رقم آفریدگار، و همچنین معنی ارقام و اقلام و ملائکه^۴ و صحف انبیاء علیهم السلام^۵ و سجالات^۶ کرام الکاتبین^۷ و معنی جفر جامع و مصحف فاطمه علیها السلام، و کیفیت نزول شطاین بر دلهای اشرار بوسواس و برول ملائکه بر قلوب اخیار بالهام علوم و اسرار، و علم نفس و سعادت و شقاوت و درجات و مقامات وی، و دانستن دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ و قبر و سؤال و حساب و کتاب و میزان و حور^۸ و رضوان، و آنچه ازین قبیل^۹ ۱۰
که هر يك بحریست از علم مكاشفه^{۱۰} چرا منكر^{۱۱} می شوی و دانستن آن را سهل و عبث می دانی، و علمهای دیگر که هر يك از آن را^{۱۲} درشش ماه یا کمتر

۱- اعتساف: «معنی بی راه رفتن و مل کردن از راه و خدمت خواستن از کسی»

(فرهنگ آنادراج). ۲- بدانند. ۳- را. ۴- و. ۵- علیه السلام.

۶- مسجلات. ۷- کرام الکرام الکاتبین. ۸- م و ر: + قصور و غلمان.

۹- از قبیل این؛ م: + باشد. ۱۰- علوم مکاشفات. ۱۱- ر: که چرا که

منكر. ۱۲- ر: از آنرا.

بِطَرِيقٍ^۱ عِبَادِيَّ الْمُتَرِيدِينَ: إِن أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ^۲ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ
 مُنَاجَاتِي بَيْنَ قُلُوبِهِمْ^۳. لَذَّتْ مُنَاجَاتُ وَ مَكَالَمَةُ حَقِيقِي، که آن عبارتست از
 افاضه علوم و استفاضة معارف از پروردگار، از دلهای ایشان بجهت آن نزع
 می شود که روی دل ایشان^۴ از جانب قدس و منبع فیض منصرف و متنگس^۵
 شده بجهت خلق و جهت شغل^۶ دنیا و معدن جهل و ناکامی و ویل عذاب جهنم
 و هوای^۷ شقاوت ابدی و هلاک سرمدی. لاجرم اگر يك وقتى استعداد درك
 علوم حقیقی در ایشان بوده، حالیا بسبب مزاولت اعمال دنیا و اعراض نفس و
 هوا ازین سلح^۸ گشته و مسح شده، وار آسمان فطرت ملکى اصلی سرفکون،
 بچاه جهالت و مدلت بهیمی و سعی فرورفته، «وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ
 إِلَيْهِمْ»^۹ و صف الحال ایشان شده



- ۱- ر، طریق. ۲- ر: اصنع. ۳- ر، بجهت آن ۰۰۰ دل ایشان.
 ۴- متنگس: «تنگس: مطاوع نكس. نكس، غلبه على راسه و جعل اسفله و مقدمه
 مؤخره» (المنجد). نكس بمعنای شکستن و تنزل کردن در زبان فارسی آمده لکن
 بنابه شواهد کتب لغت باب متنگس در فارسی استعمال نشده است. ۵- ر: سفل.
 ۶- مور: مهوی. ۷- مور: منلخ. ۸- سورة ۳ (آل عمران)، آیه ۷۷.
 ۹- ر: مهوی.

فَاتَّخَذَ الْكِتَابَ ، از کدام معلّم بشری^۱ بطریق معهود فرا گرفت؟

(۱۲۱) و همچنین از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما^۲

السلام منقولست که فرمود^۳ : «إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عَلَيِّ جَوَاهِرُهُ» ، إِلَى

آخِرِ هَذِهِ الْأَنْبِيَاءِ ، چه علم مراد است و آن کدام | علمست که از

غایت شرف و عزّت از فهمها پنهان است ، و جمعی کثیر از مسلمانان آن را

کفر می شمردند ، نعوذ بالله و قائل بدان را بت پرست و کافر و مستوجب

کشتن می دانسته^۴ ، و همچنین آنچه از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده که

«لَوْ ذَكَرْتُ لَكُمْ^۵ مَا أَعْلَمُ مِنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى (اللَّهُ الَّذِي

خَلَقَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ^۶) لَرَحِمْتُونِي^۷

وَفِي رِوَايَةٍ لَقُلْتُمْ إِنَّهُ كَافِرٌ^۸ » ، چرا دیگر صحابه و تابعین با وی

در آن علم شریک نبوده اند؟

(۱۲۲) و آن علم عزیز شریف و آن معنی عامض لطیف که از غایت

شرافت و دقت از دیگران مخفی نموده ، و هیچ يك از ایشان مس آن

نمی کرده اند و بنزد چندین کس^۹ از صحابه و تابعین کفر می نموده ، تا بتو و

همراهانت چه رسد ، مراد از آن کدام نوع علم بود^{۱۰} ؟ آیا مراد از آن

خلافیات فقه است یا علم معانی و بیان یا کلام یا لغت یا نحو و صرف یا طب و

۱- م: بشر - ۲- م: علیها - ۳- ر: فرمود - ۴- ر:

می دانسته اند - ۵- م: ربکم - ۶- سوره ۶۵ (اطلاق) ، آیه ۱۲ -

۷- م: لرخمونی - ۸- ر: من رواة اخرى لغتلونی انه کافر؛ م: فی رواة اخرى

لقتونی انه کافر - ۹- ر - کسی - ۱۰- ر: بوده -

فهم می توان کرد عظیم می شماری و صاحبش را از علمای دین می پنداری .

(۱۱۹) ای نا جوانمرد علمی را که در مدت پنجاه سال روندگان کرم رو

از سر و دیده^۱ قدم ساخته و جان و تن در تحصیل آن باخته و گذاخته ،

و ترك تنگ و ناموس و جاه و عزت کرده و متعزّص خصومت^۲ و طعن چندین

نادان مسکین و دانای همچو تو طاهر بین شده اند ، و قمع آرزوهای نفس

کرده ، بمدّت و انکسار راضی شده اند ، و بدان قرار داده تا آن علم در دل

ایشان قرار نافته ، اسکار و حجود آن می کنی . آخر آن علمی که پیغمبر

خدا صلی الله علیه وآله از آن خبر داده که « إِنْ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيَاةِ

الْمَكْنُونِ^۳ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَمْ يُكْرِهُ إِلَّا

أَهْلُ الْغَرَمِ بِاللَّهِ » ، کدامست ، و چه علم است که مغروران بخدا ناید

منکر وی باشند .

(۱۲۵) آنا^۴ اندیشه نمی کنی که مغرور بخدا شاید^۵ همچون تو کسی

باشد ؟ اگر هر علمی چنانست که تو داستهای و یا باید که از راه نقل و

مشيحه فرا گیرید ، پس حقّ تعالی چرا در چندین مواضع از قرآن مذمت

می نماید جمعی را که تقلید مشایخ و آدای خود در اعتقادات اعتماد

نموده اند^۶ و در اصول دین تعویل بدان کرده ، اگر هر علمی^۷ باید که از

استاد بطریق متعارف شنوند ، آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از

خود خبر داد و فرمود « لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَصِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ

۱- ر: سر دیده . ۲- ر: + و جنگ . ۳- ر + و .

۴- م + و : ر + هیچ . ۵- ر : + که . ۶- : مینمایند . ۷- ر : - هر .

قلب از غشاوات طبع و هوا نیست، بلکه با حّت جاه و ریاست، و آرزوی قضا و حکومت، و ذوق صیت و شهرت، و حسد بر همکنان و ترفع بر اقران بهتر و زودتر حاصل می شود.

- (۱۲۴) ای نا انصاف اگر فرض کنیم که تو قرآن نشنیده باشی و از روی تقلید دیگران حقیقت آن را بدانی، و کسی از خارج آید و این آیات را بر تو خواند، که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱ و «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^۲، و «مَا مِنْ نَجْرَى ثَلَاثَةٌ إِلَّا هُورًا بِهِمْ»^۳، و «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»^۴، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۵، و «جَاءَ رَبُّكَ»^۶، و «يَدَا اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۷، و «مَا فَرَطْتَ فِي حَنْبِ اللَّهِ»^۸، و مثل «اللَّهُ يَسْتَفْزِي بِهِمْ»^۹ و «مَكُرُوا وَمَكَّرَ اللَّهُ»^{۱۰} و «الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرُسُلَهُ»^{۱۱}، و «افْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»^{۱۲} و آیات غیر معدود^{۱۳} ازین قبیل؛ و همچنین آنچه از احادیث^{۱۴} وارد شده مثل «مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا»^{۱۵} فاعله کترددی فی قبض روح

-
- ۱- سورة ۴۲ (الشوری)، آیه ۱۱، م و ر السميع البصير. ۲- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۱۱۵. ۳- م: - و. ۴- سورة ۵۸ (المجادلة)، آیه ۷. ۵- سورة ۵۷ (الحديد)، آیه ۴. ۶- سورة ۲۰ (طه)، آیه ۴. ۷- سورة ۸۹ (الفجر)، آیه ۲۲. ۸- سورة ۴۸ (الفتح)، آیه ۱۰. ۹- سورة ۳۹ (الزّم)، آیه ۵۶. ۱۰- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۱۵. ۱۱- سورة ۳ (آل عمران)، آیه ۵۴. ۱۲- سورة ۳۳ (الاحزاب)، آیه ۵۷. ۱۳- سورة ۵۷ (الحديد)، آیه ۱۸. ۱۴- ر: معدوده. ۱۵- م: در احادیث. ۱۶- م: انی.

نجوم و فلسفه یا هندسه و اعداد^۱ یا هیأت و طبیعی ؟ معلومست که هیچ يك از افراد این علوم^۲ را آن مرتبه نیست ، بلکه این علم منحصرست در علم بطون قرآن و حدیث ، نه ظاهر آنچه فهم همه کس بدان می رسد . و آنچه زمخشری و امثال آن^۳ از قرآن میفهمند نه علم قرآنست فی الحقیقه بلکه باز راجع^۴ بعلم لغت و نحو و معانی و کلام می گردد^۵ ، و علم قرآن سوای این علمهاست همچنانکه جلد و قشر انسان نه انسانست بالحقیقه بلکه بالمجاز^۶

(۱۲۳) و اهدایکی از اصحاب قلوب چون نظردر کثاف نمود^۷ صاحبش را گفت « أَنْتَ مِنْ عُلَمَاءِ الْقَشْرِ^۸ » علم قرآن چنانست که حق تعالی فرموده که « لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۹ » ، علميست که مس آن نکنند بجز اهل طهارت و تقدیس و اهل تجرد و تنزیه ، چه مراد ازین طهارت نه همین شستن روی و ریش و پاک ساختن جامه و تن خویش است ، بلکه مراد تطهیر قلست از لون شهوت و غضب ، و تجرید وی از عقائد فاسده و نجاسات | کهرو تشبیه و تجسیم و تعطیل و حلول و اتحاد و انکار معاد و حشر ارواح و اجساد و آنچه بدین ماند و مشخص است که دانستن هیچ يك ازین علمهای مشهور در میان جمهور محتاج بتهذیب باطن و تجرب بد^{۱۰}

۶۸ ر

- ۱- ر : هندسه با اعداد . ۲- ر : . ۱ا . ۳- م : امثال وی .
 ۴- ر : + اسب . ۵- میگردد . ۶- ر : - همچنانکه جلد . ۷- بلکه بالمجاز .
 ۷- ر : نموده . ۸- ر : التفسیر . ۹- سورة ۵۶ (الواقعة) ، آیه ۷۹ .
 ۱۰- ر : تجرب د .

تو چه دانی زبان مرغان را

که ندیدی شبی سلیمان را

دارم سخن و یاد می آرم کرد

فریاد که فریاد می آرم کرد

- (۱۲۶) عزیز من اگر علم همین است که تو می دانی و علم شریعت و حدیث نامش نهادهای و آنچه تو دانی و توانی دانست صحیح نباشد، پس قامت علم عجب کوتاه، عرصه دل تاریک و سماء، و فسحت میدان معرفت و مجال دانش بغایت تنگ، و بای حرد سحت سست و لنگ خواهد بود. کمال بر خود وقف ممکن، و فوق^۱ «کُلُّ ذِي عِلْمٍ عِلْمٌ»^۲ بر خوان، و ازین حجابها و کدورتها و کجیها^۳ که در مثال آئینه مدکورست^۴ بدر آ ۱۰ و پاک شو «لِتَعْلَمَ»^۵ گم حایا فی الزّوایا».

۱۱ ۱۲ ۱۳

۱- ر: که فوق؛ م، و فوق که ۲- سورة ۱۲ (یوسف)، آیه ۷۶.

۳- ر: کجیها. ۴- م و ر: مکدرست. ۵- م: لیعلم.

عَبْدِي الْمُؤْمِنِ وَأَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ ، ، و مثل « كُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَيَدَهُ وَ رِجْلَهُ » ، و مثل « مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ » ، و « إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ » ، آما نخواهی گفت^۱ که آن کس^۲ زندیقتست یا بت پرست یا حلولی و یا مشبّهی یا از مجسمه^۳ .

۵ (۱۲۵) پس حالبا با^۴ آنست که ایمان داری اجمالاً که این سخنان همه

حق و صدقست^۵ از روی تقلید دیگران نه^۶ از روی بصیرت ، یا آنکه راه^۷ تأویل کلام خدا و رسول صلی الله علیه و آله ناز می دهی و لفظ را از ظاهر خود دور میبری که نه مراد الله و مراد الرسولست^۸ . و بمیزان علم کلام که حاصل وی بغیر از جدل بست میسنجی ، و هر از مرتبه آن

۶۸ پ ۱۰ ایمان اجمالی که مقلد راهست بهتر از آنست | که بمیزان متکلم قرآن

و حدیث را بسنجی . پس اگر^۹ کسی اتیان^{۱۰} بمثل این سخنان کند یا گوید که آنچه در کلام و خبر واقعست همه بی تأویل حق و صدقست ، چرا منکر می شوی و نسبت کفر و تجسم و تشبیه بوی می دهی و اصلاً نسبت جهل بخود راه نمی دهی و احتمال آنکه بمقتضای « وَمَا يَعْلَمُ^{۱۱} »

۱۵ نَاقِلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ^{۱۲} » و مؤدای « لَعَلَّهُ الَّذِينَ

يَسْتَنْبِطُونَهُ^{۱۳} » جمعی باشند که زبان قرآن دانند و منطق مرغان قدسی^{۱۴} آشیان فهمند .

۱- ر : نخواهی گفت آیا . ۲- م : + که . ۳- م : - یا .

۴- ر : صدقست و حق ، م : صدق و حقت . ۵- ر : - از روی تقلید دیگران نه .

۶- ر : - راه . ۷- ر : مراد الله و رسول است . ۸- م و ر : + همچنین .

۹- ایقان ، « آمدن و مجامعت کردن » (فرهنگ آندراج) . ۱۰- ر : لایعلم .

۱۱- سورة ۳ (آل عمران) ، آیه ۷ . ۱۲- سورة ۴ (النساء) ، آیه ۸۳ .

۱۳- م و ر : قدس .

که « مَنْ أَكْرَمَ عَالِماً فَقَدْ أَكْرَمَنِي » ، و در حدیث قدسی آمده که « مَنْ بَارَزَ وَلِيَّتِي فَقَدْ بَارَزَنِي » .

با شیر و پلنگ هر که آویز کند

آن به که ز تیر فقر پرهیز کند

این همت مردان نوچوسوهان میدان^۱

گر خود بُرد بُرنده را تیز کند

بسا منکر که آمد تبع در مشیت

نرد زخمی و شمع خویش را کشت

(۱۲۹) و همین نور است که مؤمن از پرتو آن راه آخرت را طی می کند ،

و هر که^۲ تحصیل آن نور امروز نکرده ، یا اطاعت و انقیاد صاحبش ننموده

در آن روز عالم بدان فراخی و روشنی بروی تنگ و تاریک خواهد بود

و راه آخرت بروی مسدود^۳ و گام از گام برداشتن از وی مستحیل و مفقود ،

و^۴ آخر خواهد دانست که اقتباس این نور واجب بوده در روزی که آن

دانستن فائده‌ای نکند ، چنانچه حال اهل غرور ازین آیه معلوم می شود^۵ :

« يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَارَ نَفْتَسٍ مِنْ نُورِ كُمْ ۝ ۱۵

قِيلَ اَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ

فِيهِ الرَّحْمَةُ فَظَاهِرُهُ^۶ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ۝ يُنَادُوهُمْ اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ^۷

۱- م : دان. ۲- ر : و هر که. ۳- ر : + گردد. ۴- ر : - و.

۵- ر : + که. ۶- م : و ظاهره. ۷- اصل : معهم.

[باب دهم]

فصل

(۱۲۷) چون دانستی که ایمان حقیقی نوریست که از پروردگار عالم بر دل بنده می‌تابد، پس هر که در انکار آن نور می‌کوشد^۱ و در اطفاء آن نور سعی می‌نماید با استهزاء مؤمنی میکند، فی الحقیقه دشمنی با خدا و ملائکه و کتب و رسل و ائمه علیهم السلام کرده خواهد بود، و بمقتضای «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»^۲ و مؤدای «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۳ بعمل خود گرفتار می‌شود.

آنکه در سر چراغ دین^۴ افروخت

سبلت پف کنانش پاك سوخت

(۱۲۸) و بمصداق «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيُذِئِبُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۵

۱۰ درین غرور بمستی و بدبختی کور و کر خواهد محشور گشت، و شواهد

این معنی در کتاب و سنت | از آن بیش است که بحصر درآید، «اللَّهُ وَلِيُّ

الدِّينِ آمَنُوا»، و در حدیث نبوی علی قائله و آله الصلوة و السلام واردست

۶۹ ر

۱- ر: هر که انکار آن نور میکند. ۲- سورة ۶۱ (الصف)، آیه ۸؛ اصل:

- بافواهم. ۳- سورة ۱۱ (هود)، آیه ۸. ۴- م: نور. ۵- ر: والله.

۶- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۱۵.

قشر آن قشر است ، که در روز « وَ بُرَزَتِ الْجَحِيمُ اِمْنِ یَرَى » بر همه کس
مکشوف می گردد . به او از این جهت گفته شده :

ظاهرش چون کور کافر بر خلل

و از درون قهر خدا عز و جل

- ۵ (۱۳۲) بدان و آگاه باش که چون بادشاه عالم جل شانه به بنده‌ای^۱
خواهد که خیر و سعادت برساند و بقر خودش متصف سازد ، نور توحید
بر جانش پرتو اندازد و ذوق تجریدش بخشد لاجرم حرمت و تعظیم صفت
آن^۲ شود ، و محافظت نمودن بر آداب صحبت حق عانت وی گردد ؛ و هر دم
آنها را راحت و اس نعمت ملکوت و قدس و الفت بموطن و مقربین می افزاید و
لذت مناجات و مکالمه حقیقی در باطن وی قرار می گیرد ، و دولت نونو بوی
۱۰ می رسد تا بعدی که ار هر^۳ چوب و سنگی ذکر حق می شنود ، و از هر حجری
و مدری^۴ تسبیح بگوش هوشش می رسد .

- (۱۳۳) و هر شقاوت که بمردودان راه یافت از آن یافت^۵ که قدر نعمت
حق ندانستند و باندك مایه دانش و صلاح طاهری مغرور گشتند ، و از راه
هدی منحرف شدند ، و شروع در طلب ریاست و جاه^۶ و شهرت کردند ، و
۱۵ در مقام جحود و انکار با اهل دل برآمدند ، و انکار علوم مکاشفه نمودند .
آخر چنان گشتند که از ادراك اولیات و مسّ بدیهات منسلخ شدند ، و

۱- ر بنده خود . ۲- م : او . ۳- ر : هر . ۴- مدّر : « کلوخ ،
کل چسان و کل سخت که ریگ نداشته باشد » (فرهنگ نفیسی) . ۵- ر : - از آن
یافت . ۶- ر : جاه و ریاست .

قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّضْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ ۱ حَاءَ أَمْرِ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ۲» .

(۱۳۰) ای مرد متظاهر بر صلاح و فصیلت، مفتخر^۳ بجاه و شهرت، اگر ساعتی عور در تفسیر و تأویل این آیه کریمه نمائی، و لحظه‌ای بدین شمع تابان درس تاریک^۴ شب دنیا مطالعه احوال ماضیه خود و اقربان بنمائی و در آئینه این آیه درنگری و ملاحظه جمال معنی خویش و دیگر^۵ مغروران بعلم و شریع وصیت^۶ و عزّ نکنی، چندان رسوائی معلومت^۷ می‌شود^۸ که بیش از آن نباشد.

توبه چشم خویش تن بس حوبروئی لیک باش

تا شود در پیش رویت دست مرگ آئینه دار | ۱۰

(۱۳۱) و بدانی که «انظرونا نَفْتِسَ مِنْ نُورِ كُمْ»^۹ چه معنی دارد و معلومت شود که «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» چه حکایتست و بای که «فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» چه باشد، و آن کدام سدّه حجاب و سورست که میان بهشت و دوزخ حاجرست، و در اندروبی و باطنی وی پر از رحمت پرورد گارست، و در بیرونی و طاهری پراز عذاب و لعنت بی شمارست. و آن در بیرونی که در آن روز طاهرست و پر از عذابست، امروز از چشمها پنهانست، و آنچه امروز طاهرست ظاهر آن ظاهرست و

۱- ر: + اذا . ۲- سورة ۵۷ (الحديد)، آیه ۱۳-۱۲ . ۳- ر: و مفتخر
 ۴- ر: بیه . ۵- ر: سائر . ۶- ر: صلت . ۷- ر: معلوم تو .
 ۸- م: شود ۹- م: - نور .

بخوان تو آیه نور السموات

که چون خورشید یابی جمله ذرات

که تا دانی که در هر ذره خاک

یکی نورست تابان گشته زان پاک

و میان مسلکی که^۱ دلهارا بمثابه حجاره و حدید سخت و سیاه می گرداند و
قاسی و جاسی می سازد .

(۱۳۵) ای عزیز بخدا که دشمنی درویشان و مخالفت اهل دل دل را^۲
سنگ می کند و دوستی و متابعت ایشان سنگ را^۳ دل می سازد .

آنچنان دل که وقت پیچاپیچ اندرو^۴ حز خدا نباشد هیچ

اصل هزل^۵ و مجاز دل نمود دوزخ حرص^۶ و آرز دل نبود ۱۰

اینکه دل نام کرده ای بمجاز رو به پیش سگان کو انداز



۱- ر : - که . ۲- ر اهل دل را . ۳- م : - سنگ . ۴- ر : اندران .

۵- هزل : «سخن بیهوده و مسخرگی» (فرهنگ نفیسی) . ۶- دوزخ و حرص .

۷۰ ر بقساوت قلب و زندقه والحاد روی نهادند، | و طریق اباحت و تحلبیل عقیدت پیش گرفتند، چنانچه حق تعالی فرموده^۱ « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْجِبَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً^۲ ». و همچنین می فرماید که « وَلَا يَكُونُوا^۳ كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ^۴ ».

(۱۳۴) ببین که چه مقدار فرق است میان مسلکی که حجاره و حدید در نظر سالک آن^۵ همچو دلهای و روحها روشن و ذاکر و تسبیح گو و تقدیس جو^۶ گردد.

سر عارف همه ذرات عالم

ملائک و ار در تسبیح هر دم

۱۰

کف خاکی که در روی زمینست

سر عارف کتاب^۷ مستبینست

بهر جا دانه‌ای در باغ و راغبست

درون مغز او روشن چراغیست

بفعل آند ز قوت هر زمانی

۱۰

ز هر خاکی یکی عقلی و جانی

بود نامحرمان را چشم و دل^۸ کور

و کرانه هیچ ذره نبست بی نور

۱- ر فرمود . ۲- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۷۴ . ۳- اصل تکونوا .

۴- سورة ۵۷ (الحديد)، آیه ۱۶ . ۵- ر : آن . ۶- ر : جو . ۷- ۲-۲ :

کتابی . ۸- ر : چشم دل .

در مذهب ما حقّست چنانچه اشاره بدان رفت

(۱۳۸) و آنچه حق تعالی فرموده که « مَثَلُ الْكَلْبِ^۱ » اشاره بمسخ حیوانست ؛ و همچنین آنچه فرموده « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ^۲ » اشاره بتحوّل باطنست بسوی طبیعت جمادیّت که بعضی آن را مسخ گویند اینجا محلّ تحقیق این مسأله نیست زیرا که کلام دراز کشیده می شود .

(۱۳۹) و از آن حمله^۳ آنچه مقصود از این رساله است باز می نمایم^۴ ، پس گوئیم همچنانچه آئینه محسوسات را پنج چیز مانع و حجاب می باشد^۵ از آنکه در وی مکشوف شود صورت مرئی حجاب اوّل نقصان جوهر وی همچو جوهر آهن یا شیشه پیس از آنکه ساخته و گداخته شود و^{۱۰} مشکّل^۶ و پرداخته گردد ؛ حجاب دوم زنگ و کدورت و خبث که در وی موجودست بعد از ساخته شدن و مشکّل گردیدن ؛ و حجاب^۷ سیم آنکه محاذی^۸ صورت نباشد و منحرف از آن باشد چنانچه پشت آئینه بصورت باشد ؛ حجاب چهارم آنکه همان وی و صورت مطلوب حجابی^۹ فرو هشته^{۱۰} باشد ؛ حجاب پنجم آنکه^{۱۱} جهتی که صورت در آن جهتست کدام است تا روی آئینه بدان جهت مواجه و محاذی^{۱۲} سازند ، پس همچنین آئینه دل که

۱ - سورة ۷ (الاعراف) ، آیه ۱۷۶ . ۲ - ر : - آجله .

۳ - م و ر : می نمایم . ۴ - ر می شود . ۵ - م و ر : مسطح .

۶ - ر : - و . ۷ - م : محاری ۸ - هشته : « گذاشته و رها کرده و معلق

و آویخته و آویزان شده » (فرهنگ بیسی) ؛ م : + شده . ۹ - ر : - که .

۱۰ - م : محازی .

[باب یازدهم]

فصل

(۱۳۶) سابقاً معلوم شد که ایمان حقیقی که آن را در عرف صوفیه ولایت گویند ، چنانچه « اللَّهُ وَلِيُّ الدِّينِ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » دالست بر آن ، نوریست که از خدای تعالی بردل نده^۱ می تابد و وی را بسبب آن بقر خود^۲ راه می دهد ، و جوهر وی از جنس جواهر عقول و ملائکه مقّرس می گردد .

(۱۳۷) اکنون بدان که پیش از آنکه این نور بردل فائض گردد ، می باید که آن دل | همجو آئینه مصفی و [مجلی]^۳ گردد از زنگ معاصی و تعلقات زیرا که همه دلها در آئینه بودن بحسب اصل فطرت^۴ بالقوه اند ؛ و بعضی از قوّت بفعل می آیند بوسیله اعمال و افعال صالحه و تکالیف و ریاضات شرعیّه ، و بعضی هنوز از قوّت بفعل نیامده اند ، و در بعضی آن قوّت بسبب اعمال قبیحه و اعتقادات رده باطل گشته ، و آن قابلیت که بحسب اصل فطرت بوده از وی مسلوب و منسوخ گردیده . اینست معنی نسخ باطن که

۷۰ پ

۱- ر : بندگان . ۲- م : + میرساند و . ۳- اصل و م ، مجلّو .

۴- ر - اصل فطرت .

(۱۴۱) مانع دوم کدورت و زنگ « فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ^۱ »

مثل کدورت معاصی و خبث نفس که سبب بسیاری شهوات و فسوق در نفس حاصل می‌شود و مانع صفای دل و جلای روح می‌گردد، و بقدر بسیاری کدورت و تراکم و ظلمت مانع می‌شود از تجلی حق و انعکاس آن نور که

بوی اشیاء دیده می‌شود در دل . هیچ گناهی و خطائی نیست که اثری در دل
از کدورت وی حاصل شود، که « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ^۲ » .

پس اگر معاصی بسیار شود و کدورت و ظلمت رسوخ پیدا کند، دل را چنان می‌کند که از استعداد انکشاف علوم در وی اثری ^۳ نماند، و قوتش

باطل گردد ^۴ « وَطَاعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ^۵ » .

(۱۴۲) سیم ^۶ انحراف و عدول از جهت مطلوبست همچنانکه دل بعضی

صالحان و عادلان ^۷، که اگر چه صافی باشد از غش گناهان و کدورت شهوات و لوح ضمیرش از صورت غیر ساده و از برای انتقاش علوم آماده،

لیکن نور معرفت در وی | نمی‌افتد ازین سبب که همّتش مصروف بجانب

طلب حق نیست و آئینه ضمیرش با شطر کعبه مقصود مجاذی نیفتاده و

وجه باطن خود را با جانبی ^۸ که اصل علوم و حقائق معارف ^۹ از آنجاست متوجه
نساخته، چنانکه حق تعالی از خلیل ^{۱۰} علیه السلام حکایت کرده که «وَجَّهْتُ

۱- سورة ۳۶ (یس)، آیه ۹ . ۲- سورة ۹۹ (الزلزال)، آیه ۷ .

۳- م و ر، در وی هیچ . ۴- م و ر، گردد کذا . ۵- سورة ۹ (التوبة)، آیه ۸۷؛

اصل: قطیع . ۶- ر: مانع سم . ۷- ر: عالمان . ۸- ر: باجابت .

۹- ر حقائق و معارف . ۱۰- م و ر + خود .

مستعد آنست که دروی تجلی کند حقیقت حق و حقیقت همه اشیاء کماهی ،
 همچنانکه سرور کائنات علیه وآله | افضل الصلوات^۱ بدعا از پروردگار عالم
 طلبیده است بجهت خود و خواص ائمت عالی منزلش که « رَبِّ ارِنَا^۲
 الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ » ، خالی نمی باشد از^۳ علوم حقه مگر بسبب یکی از
 ۵ اسباب و مواع پنجگانه .

(۱۴۰) مانع اول نقصان جوهر دل که نفس ناطقه اش گویند همچون نفس
 کودکان که آئینه روح ایشان هنوز از ته خاک و آب بدن بیرون نیامده ،
 و همچنانکه آهن در کان و شیشه در سنگ و روغن در دوغ و ریت در
 زیتونه پنهانست ، نفوس این ناقصان در کدورت و علاف ابدان مستغرق و
 ۱۰ معمور گشته .

جوهر صدق^۴ خفی شد در دروغ
 همچنانکه روغن اندر^۵ متن دوغ
 آن دروغت این تن خاکی بود
 راست آن جان افلاکی بود

۱۵ تا فرستد حق رسولی ندهای
 دوغ را در خمره جنبانیده ای
 تا بجنبانت بهنجار و بهن
 تا بدانم من که پنهان بود من

۱- م : علیه وآله و افضل التحیات .
 ۲- ر : عالی منزلش کدورت از
 ۳- ر : روغن بز .
 ۴- م و ر : صدقت .
 ۵- ر : روغن بز .

(۱۴۴) چهارم^۱ حجاب و سداست «وَجَعَلْنَا بَيْنَ^۲ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ

- ۷۳ ر خلفِهِمْ سَدًّا^۳». و آن مثل اعتقادات مقلدان و متعصبان مذاهب که در اول حال ایشان را حاصل شده و حائل گشته مرآئینه دن را از آنکه صورت حق در وی ظاهر شود^۴ و نور بقین در آنجا پرتو افکند. اکثر مردمان هر آنچه از پدر یا استاد^۵ در ابتدای امر شنیدند^۶ بدان گرویدند، در دل ایشان رسوخ پیدا^۷ کرده و^۸ بمثابه سدی در راه سلوک ایشان^۹ شده که از آن بدر شدن^{۱۰} میسر نیست «وَلَيْنِ الْآيَةِ^{۱۱} الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ^{۱۲}» و هر يك از آن اعتقادات بجای غلی شده در کردن نفس ایشان که نمی گذارد سر از جای بجنبانند، «وَلَعَلَّاهُ فِي أَغْنَائِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ^{۱۳}».

۱۰

هر که را تقلید دامن گیر شد

در دل او چون غل و زنجیر شد

۱۱

این مشایخ که عصای ره شوند

گاه سدا راه هر کمره شود

۱۵

تا تو از تقلید آبا بگذری

کافر مگر هرگز از دین برخوردار

۱- مور : مانع چهارم. ۲- م : جعلنا من. ۳- سورة ۳۶ (یس)، آیه ۹.

۴- م : میشود. ۵- ر : استاد یا پدر. ۶- مور : + و. ۷- ر : - پیدا.

۸- ر : - و. ۹- مور : + واقع. ۱۰- اصل : بدر شد. ۱۱- م : اتینا.

۱۲- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۱۴۵. ۱۳- سورة ۳۶ (یس)، آیه ۸؛

م : مقهون.

وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا^۱ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۲ .

(۱۴۳) بسا باشد که تمام فکرش در تحصیل تفاسیل^۳ طاعات و عبادات

بدنی و تطهیر ثوب و بدن و جلوس در صوامع و مراقبه اوقات صلوات و

نوافل عبادات و غیر آن و تهیئة اسباب معیشت دنیاوی صرف شده باشد؛ و^۴

چنان فکرش^۵ مستغرق این مقاصد گشته که ضمیرش هرگز متوجه تأمل^۶

در حضرت الهیّت و حقائق علم جبروت و اسماء و صفات و افعال ملک و

ملکوت نمی گردد، و ذوق تفکرش در کیفیت خلق سموات و ارض و دقائق

معرفت این موجودات چنانچه امر بآن در چندین مواضع از کتاب^۷ واقع

شده، مثل «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ

۱۰ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَدَآئِ حَدِيثٍ بَعْدَهُ

يُرْمَنُونَ^۸ » و نظائر این آیه، هنوز بجنبیده؛ بلکه ذهنش از امثال این معانی

و آیات معرض است، که^۹ «وَكَايْنِ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ

لَيْلَهَا^{۱۰} وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^{۱۱} » زیرا که در آئینه دل مرتسم نمیشود الا آنچه

توجّش بدان مصروف است^{۱۲}، «فَأَنى نَصْرَفُونَ^{۱۳}»، پس نظر کن ای عزیز

۱۵ من که هر گاه مقید بودن قلب و مصروف بودن همت، اعمال و طاعات مانع

باشد از انکشاف حقائق و تجلّی حق، پس چه سان باشد دلی که همیشه

منصرف باشد به تحصیل مرادات دنیاوی و لذّات حیوانی .

۱- م و ر : ۱ مسلما . ۲- سورة ۶ (الانعام) ، آیه ۷۹ . ۳- ر :

تفضیل ؛ م : معاضل . ۴- ر : - و . ۵- م : چنانچه . ۶- م : هرگز

متأمل . ۷- ر : + خدا . ۸- سورة ۷ (الاعراف) ، آیه ۱۸۵ .

۹- ر و که . ۱۰- م : علیهم . ۱۱- سورة ۱۲ (یوسف) ، آیه ۱۰۵ .

۱۲- ر ، + که . ۱۳- سورة ۳۹ (الزمر) ، آیه ۶ .

چند آن نظرات ازین نشأ بشری دورترست و بجهان قدس^۱ الهی نزدیکتر^۲،
 بآئینهای بیشتر احتیاج^۳ دارد. و این آئینه‌ها اگرچه در ابتداء حال بغایت
 متعدد و متکثر است، اما^۴ همه اجزاء نفس‌اند و در آخر همه یکی خواهند
 شد و آن را نفس کلّی گویند، و آن صورتهای نیز یکی خواهد شد و آن را عقل
 کلّ گویند^۵، چه نفس چنانچه گذشت بمنزلۀ مرآت بزرگ^۶ کروی^۷
 است که آئینه هر علمی و مطلوبی قوسی^۸ از آنست که مواجهه است با یک
 جهتی از جهات لوح محفوظ که مکتوب قلم پروردگارست، و هر قوسی
 که از وی منجلی می‌شود، از عشاؤه حواس، آن صورت که مواجهه اوست
 از لوح محفوظ در وی حاصل می‌گردد^۹ یا تجلی می‌کند

صد هزار آئینه دارد شاهد مقصود^{۱۰} من

رو بهر آئینه کارد جان در آن^{۱۰} پیدا شود

تا وقتی که همه کمالات در وی ظهور یابد و فرق میانه حصول و تجلی
 نرد اولوالابصار محقق گشته،

گوید آن کس درین مقام فصول

۱۵ که تجلی نداند او ز حلول

(۱۴۷) بعضی از دانایان حکمت مثل فرفور یوس، شاکرد ارسطو که

مقدم طائفة مشائیان است، بر آن رفته‌اند که نفس آدمی آنگاه که از

۱- ر: اندس. ۲- م: + و. ۳- م و ر احتیاج بیشتر.

۴- منکثرست و. ۵- م و ر: میگویند. ۶- ر: کروی بزرگ. ۷- م قوی.

۸- ر: + و. ۹- ر: مهر و م. مهر و م. ۱۰- ر: دراو.

(۱۴۵) پنجم^۱ جهلست بدان جهتی که مطلوب در آنجاست، زیرا که آنچه مطلوب حقیقتست حاصل نمی‌شود در آئینه ضمیر آلا بعد از آنکه صورتی چند که مناسب مطلوب اصلی باشد در وی درآید^۲. مثلاً اگر کسی خواهد که آنچه در قفای ویست ببیند و در مرآت باصره صورتش در آید، محتاج می‌شود بدو آئینه. دیگر همچنین هر طالب علمی را^۳ ممکن نیست که راه بدان مطلوبی که او را حاصل نیست ببرد آلا بواسطه ملاحظه نمودن معلومی چند مناسب که او را حاصلست، و ترتیب نمودن بر وجهی که مؤدی بدان مطلوب گردد، بلکه حصول هر علمی از علوم نظری^۴ محتاج بدو علم دیگر لااقل می‌باشد. و این معنی محتاج اندک^۵ شریعت، و آن چنانست که نفس هر يك بمنزله آئینه^۶ گریست که از جمیع جوانب مجاذبت با صورتهائی^۷ که در لوح محفوظ واقعست^۸. و درین آئینه پیش از آنکه بر ریاضت^۹ وجوه و جوانبش | زدوده گردد، چیزهای نزدیک مثل محسوسات و بدیهیات و قضایای عامه چون «الكلُّ اعظمُ من الجزء» و «النقيضان لا يجتمعان» و نظائر این معانی در وی بی فکر و ریاضت حاصل می‌شود از برای همه کس.

(۱۴۶) و اما چیزهای دور که آن را نظریات گویند موقوفست بآئینه ای چند دیگر که زدوده شده باشد و در وی مطلوبی چند روی نموده. و هر

۱- مور: مانع پنجم. ۲- ر: مطلوب است و مطلوب اصلی را در وی درآید.
 ۳- ر: را علمی. ۴- ر: از نظر علوم نظری. ۵- مور: به اندک. ۶- ر: صورتها.
 ۷- م: واقع شده. ۸- ر: ریادت.

(۱۴۹) و اینست معنی سیر سالکان راه حقیقت زیرا که سالک هر دم نظرش از آئینه‌ای به آئینه دیگر می‌افتد تا وقتی که پی بمقصد حقیقی برد، و کام در وادی قدس نهد. و صدای «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»^۱ بگوش هوشش^۲ رسد. بعد از آن آئینه‌های همه بی‌کار گردند و نعلین کبری و صغری هر دو منخلع شوند و بی واسطه نا حق مکالمه حقیقی روی دهد. ۵
 «وَعَلِمَكَ مَا لَمْ نَكُنْ نَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۳. بلکه عملش عین گردد و خبرش^۴ معاینه گردد^۵ که «لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْمُعَايَنَةِ». دردی که دافسابه شنیدیم هم^۶ از غیر

ار علم بعین آمد و از گوش ناغوش

(۱۵۰) اینجاست که کلید «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»^۷ از حضرت ۱۰
 «وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^۸ بفرستند و قفل بشرت
 «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۹ بردارند و در خرائن ملکوت «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عَلَيْنَا خَرَابُهُ»^{۱۰}. بر روی جان^{۱۱} بگشایند و آدمی را || بلامکان عالم ۳ پ
 ملکوت راه دهند، «قَدْ نَبِّئَنَّ لَكُمْ حَيْثُ لَا أَيْنَ».

۱۵ ما را بجز این زمان زمانی دیگرست

جز دوزخ و فردوس مکانی دیگرست

۱- سوره ۲۰ (طه)، آیه ۱۲؛ اصل: انا الله. ۲- م: هوش او. ۳- سوره ۴ (النساء)، آیه ۱۱۳. ۴- م: خیرش. ۵- ر: - گردد. ۶- م: و ر: همی. ۷- سوره ۱۱۰ (العصر) آیه ۱. ۸- سوره ۶ (الانعام)، آیه ۵۹. ۹- سوره ۴۷ (محمد)، آیه ۲۴. ۱۰- سوره ۱۵ (الحجر)، آیه ۲۱. ۱۱- ر: جانان.

قوت بفعل آمد، در ادراك معقولات با عقل فعال که قلم پروردگارست متحد می گردد. و ما این مسأله را در کتابهای خود بیان کرده ایم بر وجهی که مزیدی بر آن متصور نیست و این موضع محل ذکر آن نیست. پس بنابراین مقدمات کوئیم که نفس چون ابتداء کون روی بجانب طبیعت بدن دارد^۱ و پشت بطرف عالم قدس کرده^۲، پس وی در مطالعه مطالب حقّه محتاج بآئینه های متعدده هست، همچون کسی که خواهد در صورتی که در پس پشت او واقعت در نگرد او را دو آئینه در کارست. آنکه نزدیک ترست مثال مقدمه صغری است و آنچه دورترست مثال مقدمه کبری^۳ است، و آن مطلوب که از ملاحظه این آئینه دیده می شود مثال نتیجه است.

۱۰ (۱۴۸) و باز اگر خواهد^۴ که در صورتی دیگر، که در صورتی که مخالف صورت آن نتیجه است واقع باشد^۵، نگرد باز محتاج بچند آئینه دیگر می شود. همچنین در راه مطلوب حقیقی مرمرآت نفس انسانی را چمها و خمها و پیچاپیچی^۶ چند واقعت که جز از راه ترتیب مقدمات که فی الحقیقه آئینه های روحانی اند در ابتداء حال ملاحظه آن مرانسان را حاصل نمی گردد. مقصود وجود اس و جان آئینه است

منظور نظر در^۷ دو جهان آئینه است

دل آئینه جمال شاهنشاهیست

وین^۸ هر دو جهان غلاف^۹ آن آئینه است

-
- ۱- ر: نموده. ۲- ر: نموده. ۳- ر: مثال. ۴- ر: + کسی.
 ۵- م: میشود. ۶- اصل: پیچاپیچ. ۷- ر: جهان. ۸- ر: دین.
 ۹- م: خلاف.

صاف گردان لوح از نقش خطا تا ز خطّ ایزدی یابد بقا
 « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ » .
 و آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم



[باب دوازدهم]

فَعَلَى

- ۵ (۱۵۳) اکنون بدان که سالک گاهی خلق را آئینه خدای نما و واسطهٔ ملاحظهٔ صفات و اسماء گرداند^۱، و گاهی حق را مرآت ملاحظهٔ اشیاء و آئینهٔ جهان نما سازد. و اوّل سیر من الخلق الی الحق است^۲، و ثانی سیر من الحق الی الخلق است، و اشاره باوّل است: « سَتَرِيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۳ » .

- ۱۰ رو دیده بدست آر که هر ذرهٔ خاک

جامیست جهان نمای چون در نگری

- و اشاره بشابیهست^۴: « أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ » :
 کسی کز معرفت نور صفا دید زهر چیزی که دید اوّل خدا دید

۱ - سورة ۵۸ (المجادلة) ، آیه ۲۲ . ۲ - ر کرده اند .

۳ - ۱۴ - است . ۴ - سورة ۴۱ (فصلت) ، آیه ۵۳ . ۵ - ر . + که .

۶ - سورة ۴۱ (فصلت) ، آیه ۵۳ ؛ م ، کلّ شیء قدیر .

(۱۵۱) واهل ملکوت بسلام وی از در^۱ در آیند، «يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»^۲ زیرا که جان^۳ همه چیز در آنجاست و روح همه ارآن عالم هویداست، «وَكَذَلِكَ نُبْرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۴.

چون از ظلمات^۵ آب و گل بگذشتیم^۶

هم خصر و هم آب زندگانی مائیم
(۱۵۲) اینست سیر الی الله، «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^۷. و بعد از این سیر فی الله است^۸ و من الله و بالله است^۹
«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»^{۱۰}.

عیسی منم و معجز من این نفس است

هر دل که شنید این نفس زنده شود

«وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ»^{۱۱}.

در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌ام

آبچه استاد ارل گفت مگو می گویم

اوح دل را پاک گردان از وسخ^{۱۲}

تا حق اندر وی بویسد منتسخ^{۱۳}

۱- ر: اهر در. ۲- سورة ۱۳ (الترعد)، آیه ۲۳-۲۴. ۳- ر: - جان

۴- سورة ۶ (الانعام)، آیه ۷۵. ۵- ر: کلمات. ۶- م: گذشتیم. ۷- سورة

۱۲ (یوسف)، آیه ۱۰۸. ۸- م و ر: - است. ۹- ر: است؛ م: + که.

۱۰- سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۱۸۱. ۱۱- سورة ۳۳ (الاحزاب)، آیه ۴.

۱۲- وسخ «حرك وريم» (مرهنگ نفیسی). ۱۳- منتسخ، «آنکه محو می کند و

نسخ می نماید و آنکه می بویسد و نسخه برمی دارد» (مرهنگ نفیسی).

غافل ازین دائره لاچورد

فارغ ازین مرکز خورشید کرد

از پی صاحب نظرانست کار

بی خبران را چه غم از روزگار

- ۱۵۶) آنچه همکنان از آسمان و زمین بدین چشم می بینند و می دانند
بیش از آن نیست که کسی سقفی را و فرشی^۱ را بدین چشم که گاو و خر
را در آن شرکت است بینند و دانند^۲، « وَ جَعَلْنَا^۳ السَّمَاءَ سُقْفًا مَحْفُوظًا
وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ^۴ ». ای عزیز داشمنند افلاك را که تو همین^۵
چون سقفی می شناسی و ازجمادات می شمری و از آیات آن اعراض نموده ای^۶
و دانستن آن را بدعت می دانی، بین که خداوند جلّ ذکره چند جا چون
۱۰ بتعظیم نام آن می برد و قسم بدان یاد می فرماید، که^۷ « لَا أَقِيمُ بِمَوَاقِعِ
النُّجُومِ، وَإِنَّهُ^۸ لَمَقْسَمٌ لِّوَتَلْعَمُونَ عَظِيمٌ^۹ »، و بیت معمور و سقف مرفوع
نامش کرده^{۱۰} و عرش اعظم و محل استواء رحمن می گوید.

☆☆☆

۱- ر. فروش. ۲- ر. بیند و دانند. ۳- ر. حملنا.

۴- سورة ۲۱ (الانبیاء)، آیه ۳۲؛ اصل: غافلون. ۵- ر. میبینی؛ م. می.

۶- م: نموده. ۷- م: - که. ۸- ر: النجوم، انه. ۹- سورة ۵۶

(الواقعه)، آیه ۷۵-۷۶. ۱۰- ر: نامش نهاده.

(۱۵۴) « مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ » . هر دو علم از علوم

حقیقیه است؛ و اول را^۱ | بعرف صوفیه علم توحید می گویند و بعرف
علماء الهیین علم الهی و علم کلی می گویند^۲، و دوم را^۳ بعرف صوفیه علم
آفاق و انفس می گویند^۴، و بعرف حکماء طبیعیین این علم منقسم است بدو
علم یکی علم سماء و عالم^۵ و یکی علم نفس^۶، و هر دو بحسب غایت و
نمره راجع بعلم توحید می گردد.

(۱۵۵) ای عزیز^۷ مردمان را درین زمان از علم توحید و علم الهی خبری
نیست، و من بنده^۸ در تمام عمر کسی ندیدم که از وی بوئی ازین علم آید،
و از علم دوم نیز که علم آفاق و علم انفس است چندان بصاعتی با
دانشمندان این زمان حاصل نیست تا بدیگران چه رسد. و اکثر مردمان^۹
بغیر از محسوسات چیزی اعتقاد ندارند، « يَغْلُمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ »، و از آیات الهی و ملکوت
آسمانها و زمینها عاقلند و از تدبیر و تأمل^{۱۰} در آن اعراض نموده اند،
« وَكَأَيِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا
مُعْرِضُونَ ».

۱۵

ای شده خشنود به یکبارگی چون خر و گاوی بعلف خوارگی

۱- م و ر :- را . ۲- م و ر ، مینامند . ۳- ر : دیم .

۴- م . را نفس گویند . ۵- ر . اسماء عالم . ۶- : علم سماء نفس .

۷- م : + من . ۸- م و ر :- بنده . ۹- م : مردم .

۱۰- ر : تأمل و تدبیر .

ندانسته‌ای که تکلیف بقدر عقلست . بسا بود که آنچه بر بعضی عقلا واجب باشد^۱ بر دیگری واجب نباشد؛ آیه «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى^۲»
 نخوانده‌ای و آیه «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ^۳ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ
 سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ^۴» نشنیده‌ای، و یا آیه «وَأَخْرُونَ مَرْجُونَ
 لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ^۵» نفهمیده‌ای . عامی بیچاره^۶ که
 راه بهیچ مقصدی نبرده و گام در راه هیچ منزلی نگشاده و هیچ شرّی و
 خیری از وی نمی‌زاید جز آنکه در تحت «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۷»
 داخل باشد، چه خواهد شد ؟

(۱۵۹) اکثر اهل الجَنَّةِ بُلِّه^۸ کار ما^۹ مثل توئی است که بحیله و مکر^{۱۰}
 مرغ را از هوا نازل می‌سازی و ماهی را از قعر دریا صید می‌کنی، و جواهر و
 لعل و درّ و مرجان را^{۱۱} از بحر و کان استخراج می‌مائی، و با شیطان در
 کیاست دنیا و حیلتهای نفس دغا هم‌عنانی می‌کنی . کاش تو نیز و سائر
 مجادلان ساده لوح داخل ابله‌ان می‌بودید، که «الْبَلَاةُ أُذُنِي إِلَى
 الْخَلَاصِ^{۱۲} مِنْ فُطْآنَةِ تَبْرَاءٍ» . شیطان از زیر کی ملعون گردید .

عقل جزئی | عقل را بد نام کرد کام دنیا-مرد را ناکام کرد ۱۵ ر ۷۵

- ۱- ر: - باشد ۲- سورة ۹ (التَّوْبَةِ) آیه ۹۱، ر: المريض. ۳- ر: -
 بذنبهم. ۴- سورة ۹ (التَّوْبَةِ) آیه ۱۰۲. ۵- سورة ۹ (التَّوْبَةِ) آیه ۱۰۶.
 م و ر: - نشنیده‌ای و یا ۶- توب علیهم. ۶- ر: ای بیچاره عامی. ۷- سورة
 ۷ (الاعراف)، آیه ۱۵۶. ۸- بُلِّه، «احق می‌تیمز که خیر و شر را از هم تمیز
 ندهد» (مرهنگ نفیسی). ۹- کارما. ۱۰- م، مکر و حیل. ۱۱- ر: - را.
 ۱۲- ر: ادنی بالاخلاص.

[باب سیردهم]

فصل

(۱۵۷) حالیا ای متشرع عادل و ای عابد سنگین | دل اگر کسی بر تو معلوم سازد که هیچ چیز از^۱ ارکان ایمان نمی دانی^۲ و از علمی که آن فرض عین تست خبر نداری، و بفروض کفایت و دیگر فروع^۳ که در تمام عمر ترا بدان حاجت نمی افتد عمر خرج^۴ می کنی، در جواب چه خواهی گفت بغیر^۵ آنکه راه جحود و عناد پیش گیری و شروع در تشنیع و لجاج نمائی و در مقام دشمنی و عداوت با آنکس در آئی یا گوئی که زیاده ازین مرتبه که همه مسلمانان را در اوائل حال حاصلست بر کسی واجب نساخته اند و بدان مکلف نکرده، و اگر نه حال عوام^۶ و ناقصان چه می شود، چه اگر^۷ بر همه کس داشتن حقائق دین و معارف اهل یقین واجب باشد، حرج^۸ لازم ۱۰ می آید^۹

(۱۵۸) ای مغرور مقتون جاه و عزّت و ای ممکور استدرج و نخوت،

- ۱- م و ر، که از هیچ. ۲- ر، ندانی. ۳- ر: بفروض دیگر و مروج.
 ۴- ر: عمر را صرف. ۵- م، +، ار. ۶- م، جلال. ۷- م، واگر.
 ۸- حرج: «گناه و عیب و سختی و تنگی» (مرهنگ نفیسی).

از آن اشرف است، بلکه طبیعت که جوهریست ساری در همه اجسام به
 بساطت و شرافت اقربست از آنچه ایشان وی را معبود خود انگاشته‌اند، و
 همچنین^۱ توحید را بروجهی تصوّر کرده‌اند که کسی نفی شریک از طبّاح
 و خبّاز^۲ و درود گر^۳ و بنا نماید، و ملائکه خدا را چنان تعقل نموده‌اند
 که مردمان مرغان پرواز کننده را چنان تصوّر نمایند^۴. و همچنین پیغمبر
 خدا را در دانستن کتاب و وحی زیاده از آنکه کسی^۵ بتقلید از دیگری
 معانی فرا گیرد، ندانسته‌اند. فرق نزد ایشان همین است که وی علیه و آله^۶
 السلام | مقلّد جبرئیلست علیه السلام^۷ و دیگران مقلّد بشر، و ندانسته‌اند
 که تقلید داخل علم^۸ نیست. علم حقیقی نوریست که از خدای بردل هر
 بنده که خواهد نازل می‌گردد^۹، و گمان ایشان چنانست که پیغمبر بطریق
 معهود قرآن از وی حفظ نموده و همچنین ائمه هدی و اولیاء خدا
 علیهم السلام^{۱۰} هر یک از دیگری بطریق نقل و روایت^{۱۱} سخن شنیده‌اند،
 نه آنکه بمقتضای «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» از حق تعالی بردل نورانی ایشان
 بسبب اتصال روحانی با عالم غیب فائز گشته، و بعد از آن از راه دل بر زبان
 آمده و از جانب غیب بجانب شهادت ظهور نموده.

۱۵

برو یزدای روی صفحه دل که تا سازد ملک پیش تو منزل

- ۱- م و ر + معنی. ۲- ر: خبّاز و طبّاح. ۳- م و ر: نجار. ۴- ر: کنند.
 ۵- ر: کس. ۶- ر: - و آله. ۷- ر: علیه السلام؛ م: جبرئیل علیه السلام است.
 ۸- ر: - علم. ۹- م و ر: میگرداند. ۱۰- ر: چنین است. ۱۱- ر: -
 - علیه السلام؛ م: اولیاء خدای تعالی. ۱۲- ر: نقل در روایت

(۱۶۰) ای خود پسند و ای زیرک غافل، آیا بمقتضای «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ»^۲ و مؤدای «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» شرط هر مؤمنی هست^۳ که این معارف را که عبارتست از معرفت ربوبیه^۴ و علم توحید و علم مفارقات^۵ و ملائکه و علم وحی و رسالت و علم کتب الهیه و شریعت و معرفت روز قیامت و سر معاد^۶ نفوس و اجساد، و همچنین دانستن احوال برازخ و عذاب گور و بعث^۷ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَتَحْصِيلِ مَا فِي الصُّدُورِ و نشر صحائف و کتب اعمال در روز نشور و میزان و حساب و جنت و نعيم و کوثر و تسنیم و آتش و حمیم و زقوم بداند، یا شرط نیست؟ اگر چنانچه دانستن این اصول و ارکان از شرائط مؤمن و لوازم ایمان هست، بیا برگو تو از این معارف کدام را می دانی و می شناسی.

(۱۶۱) حقا^۸ که بسیاری از متکلمان که از راه بحث و گفتگو و طریق مجادله و مباحثه در ذات و صفات و افعال حق و کتب و رسل وی سخن می گویند^۹، صفتی چند از برای معبود خود اثبات می کنند که اگر از برای رئیس دهی اثبات کنند بخواهد^{۱۰} رنجید. و جمعی بر وجهی ذات حق را تصور کرده اند که جوهر نفس که واپس ترین^{۱۱} جواهر عالم ملکوتست

۱- م: - و. ۲- م و ر: + و کتبه و رسله. ۳- ر: مؤمنی است ۴- م: ۵- ر: + است؛ م: + و علم. ۶- ر: معاد و نفوس. ۷- م و ر: حق. ۸- ر: گوید و؛ م: می گویند و. ۹- ر: خواهد. ۱۰- ر: - ترین.

چه دیدی تو ازین دین العجایز

که بر خود جهل می داری تو جایز

نشستی چون زنان در کوی ادبار

نمی داری ز جهل خویشتن عار

زنان چون ناقصان عقل و دینمند

چرا مردان ز ایشان دین گزینند^۱

(۱۶۴) باش تا روزی که وعده^۲ «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲

در رسد و صحیفه^۳ «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ

مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ^۴ أَنْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا^۵ بَعِيدًا»^۵ مطالعه نمائی و جمال^۶ «يَخْشِرُ

النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى نِيَّاتِهِمْ»^۷ حجاب بگشاید و حکم^۸ «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ

مَالٌ وَلَا بَنُونَ^۹، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ^{۱۰} بقلب سلیم چهره نماید.

گر ز علم این زمان^۶ علم داری زیر پوشی ز جهل هم داری

آنچه امروز زیر پوش بود آن زبر پوش حشر خواهد شد

و واقعه^۷ «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَ انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ^۸»^۸ با

تو^۹ گوید که اجسام دنیا همچو برف در آفتاب قیامت چون گداخته

می شود.

۱- مس ، چرامردان ره ایشان گزینند . ۲- سورة ۲۳ (المؤمنون) ، آیه ۱۰۰.

۳- مس : یرد . ۴- اصل وم ور: ابداء . ۵- سورة ۳ (آل عمران) ، آیه ۳۰.

۶- سورة ۲۶ (الشعراء) ، آیه ۸۸ - ۸۹ . ۷- مس : زبان . ۸- سورة ۶۹

(الحاقة) ، آیه ۱۵ - ۱۶ . ۹- مس : واتو.

ازو تحصیل کن علم وراثت ز بهر آخرت میکن حراثت
 (۱۶۲) علم وراثت برعکس علم دراست است^۱، زیرا که انبیاء علیهم السلام
 اول تعقل اشیاء می کنند، بعد از آن تخیل می نمایند، بعد از آن احساس
 بدان حاصل می شود بعین آنچه تعقل نموده اند. و علماء اهل نظر که ایشان را
 حکماء گویند اول اشیاء را بحس ادراک می کنند^۲، بعد از آن بخیال انتزاع
 صورتی^۳ از آن می کنند^۴، بعد از آن به تعقل^۵ انتزاع صورت عقلی کرده^۶،
 ادراک کلی می نمایند و طریق^۷ اولیاء علیهم السلام متوسط است میان
 طریق انبیاء و حکماء.

(۱۶۳) و اما طریق غیر ایشان بجائی نمی رسد که اطلاق علم بآن توان
 نمود^۸، و همچنین^۹ از ایمان بآخرت و اثبات نشأ ثانیه و روز قیامت و
 احوال آن که برابر پنجاه هزار سال دنیا است آن قدر نصب گرفته که کسی
 گوید که فردا روزیست از جنس روزهای گذشته چنان و چنان خواهد
 خواند، همچنین که^{۱۰} سلاطین دنیا جمعی را که گفته ایشان شنیده اند و
 فرمان نبرده اند سیاست کنند، و جمعی را جاه و منصب بخشند | هیئات این
 اعتقادات صبیان و زنان و جاهلان را نیکوست که داعی بر اعمال خبر و ادای
 امانات^{۱۱} است.

۱- م :- است. ۲- م : + و. ۳- ر : و بعد از آن بتخیل انتزاع صورت.
 ۴- م ور : + و. ۵- م : بعقل. ۶- ر : + و. ۷- م :- بتعقل و ... و طریق.
 ۸- م ور : نبرسد که اظهار آن توان کرد. ۹- م و ر و ت : از «و همچنین» تا پایان
 فصل، ص ۱۱۶ حذف گردیده است. ۱۰- مس : همچنانکه. ۱۱- مس : امانات.

نیستند، و عمر از نقص بشریت و ضعف « وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا^۱ » علتی
 نمی‌دارند، لیکن بعد از مدتی بواسطه خطوط^۲ عاجل و خیالات باطل دنیا
 که شیطان بواسطه افیون غفلت و عرور در شراب امانتی^۳ و آمال بحلق خلق
 فرو می‌ریزد، و چندین مرض و آفت در نفوس بهم می‌رسد، « يَعِدُّهُمْ وَيُؤَيِّسِيهِمْ^۴
 ۵ و مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرَوْرًا^۵ »؛ حاصل آن در عاقبت هیچ چیز نیست
 بغیر از آنکه از فطرت اصلی برخاسته^۶ اند و رجوع بدان دیگر ممکن
 نیست و تمنای « فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا^۶ » تمنای امریست محال.

ما یار گر آرمیده باشی همه عمر

لذات جهان چشیده باشی همه عمر

۱۰ هم آخر کار مرگ باشد و آنکه

خوابی باشد که دیده باشی همه عمر



۱- سورة ۴ (النساء)، آیه ۲۸. ۲- مس : خطوط. ۳- مس : امالی.
 ۴- سورة ۴ (النساء)، آیه ۱۲۰. ۵- اصل : خواسته. ۶- سورة ۳۲
 (السجدة)، آیه ۱۲.

باتو این طمطراق لاف و هوس تا دم مردنست همره و بس
 (۱۶۵) و جمیع گذشتگان زمانهای ماضی و آیندگان زمان مستقبل
 چون در يك وقت و يك زمان بمقتضای « قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ،
 لِمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ^۱ » جمع می شوند و همچنین جمیع کائنات
 سابق و لاحق چون در يك مكان بمقتضای « وَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ^۲ » نارداشته
 ۵ می کردند و چه معنی دارد « يَوْمٌ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ
 وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ^۳ » تا معلوم ^۴ گردد آنگاه که « أُولَئِكَ الَّذِينَ
 اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِأَهْدَىٰ فَمَا رِجْحُ تِجَارَتِهِمْ ^۵ » چگونه است
 رشت نبود روح قدسی منتظر و آنگاه تو

در عرورجاه و مالی همنشین اهرمن ^۶ ۱۰
 « يَا بَنِي آدَمَ مَا أَذْنَىٰ هِمَّتِكَ وَمَا أَحْسَنَ نَفْسِكَ وَأَلْبَسْتُكَ ^۷ فَتَهْرَبَ مِنِّي وَ
 يَطْلُبُكَ غَيْرِي | فَتَأْتِيهِ ^۸ . » ۷۶ پ

اندر همه عمر من شبی وقت نماز
 آمد بر من خیال معشوقه فراز
 ۱۵ بگشاد ز رخ نقاب و می گفت برآز
 باری بنگر که از که می مانی باز
 (۱۶۶) ای جوانمرد نفوس مردمان در ابتداء بهیج علّتی و مرضی مبتلی

۱- سورة ۵۶ (الواقعه) ، آیه ۴۹-۵۰ . ۲- سورة ۷۹ (النازعات) ، آیه ۱۴ .
 ۳- سورة ۱۴ (ابراهيم) ، آیه ۴۸ . ۴- مس : معلومت . ۵- سورة ۲
 (البقرة) ، آیه ۱۶ . ۶- مس : در عرورجاه و مالی همنشین با اهرمن . ۷- مس :
 یطردك . ۸- مس : فتأتیهِ .

- واردست | که « نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ » ، ۳۷ ر
- زیرا که صد فتنه و غرور از هر يك^۱ ازین دو زائیده می شود که یکی از آنها کافیت از برای اجابت^۲ دعوت شیطان و قبول وسوسه ابلیس لعین . از بعضی ارباب قلوب منقولست که « فِتْنَةُ الْحَدِيثِ أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَ كَيْفَ لَا يُخَافُ وَقَدْ قِيلَ لِلْسَّيِّدِ^۳ أَنْبَشِرْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَلَوْلَا أَنْ ثَبَتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا » .
- و دیگری گفته « إِذَا طَلَبَ الرَّحْلُ الْحَدِيثَ أَوْ تَزَوَّجَ أَوْ سَافَرَ فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ فَقَدْ رَكَنَ إِلَى الدُّنْيَا » مراد طلب اسانید عالیه یا طلب حدیثی که در طریق آخرت احتیاج بدان نیست ؛ و دیگری گفته « أَذْرَكَتُ الشُّيُوخَ وَهُمْ تَتَعَوَّدُونَ بِاللَّهِ مِنَ الْعَالَمِ الْفَاحِرِ^۵ بِالسَّنَةِ » . و از حضرت عیسی^۶ ۱۰
- علیه السلام مرویست که گفت « كَيْفَ^۷ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ يَكُونُ مَسِيرُهُ^۸ إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُوَ مُثَلٌّ عَلَى^۹ دُنْيَاهُ وَ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ يَطْلُبُ الْكَلَامَ لِيُخَافَ بِهِ لَا لِيَعْمَلَ بِهِ » ، از حضرت^{۱۰} پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود « أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ ۱۵ قُلْ لِلَّذِينَ يَتَّقُهُمْ لِتَغْيِرِ الدِّينِ وَ يَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا^{۱۱}

۱- ر ۱- هر يك . ۲- ر : - اجابت . ۳- اصل . لسید .

۴- سورة ۱۷ (الاسراء) ، آیه ۷۴ . ۵- م . الفاجر العالم . ۶- م : + نبینا . ۷- م و ر ،

- کیف . ۸- م : لمسیره . ۹- ر : الی . ۱۰- م - حضرت .

۱۱- ر ، الدین .

[باب چهاردهم]

فصل در دانستن عمل صالح و علم نافع

(۱۶۷) ای متشرع عادل و ای دقیقه شناس غافل ، اگر لحظه‌ای تأمل نمائی درین آیه ، که « وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ^۱ » ، معلومت شود که باین ^۲ اعمال بدنی و علوم ظاهری و اسلام زبانی و نماز ارکانی و روزه دهانی و زکوة نانی و حج زبانی بی تصفیه باطن از غش اعتقادات ردبه و بدع واهواء و تنویر قلب از ریا ^۳ و از اعراض فاسده دنیا و دواعی نفس و هوا راه بمنزل سلامت و نجات آخرت نمی توان برد ، « طَاحَتْ الْعِبَارَاتُ ^۴ وَ قَلَّتِ الْإِشَارَاتُ وَ مَا نَفَعْنَا ^۵ إِلَّا رُكُوعَاتُ ^۶ رَكْعَتَاهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ » .

۱۰. (۱۶۸) بدان که علم بی نفع و عمل بی علم نبودنش بسیار بهترست از آنکه باشد ؛ و در دعاهاى مأثور از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱- سورة ۹۸ (البینه) ، آیه ۵ . ۲- ر : ما بین . ۳- م و ر :
 - و تنویر قلب از ریا . ۴- م : طاعت . ۵- ر - العبارات .
 ۶- م و ر : و ما نفعتنا . ۷- م : رکعات .

الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ أَرَادَ
غَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . و از امام محمد باقر علیه
السلام روایت کرده^۱ که گفت « مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ
بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِيُضْرِفَ بِهِ وَحُورَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَّأ^۲ مَعْنَاهُ مِنْ النَّارِ » .

- (۱۷۱) و آیات قرآنی^۳ و احادیث و اخبار درین باب از حدّ شمار
بیروست ، و نقل او درین مختصر متعذرست . لیکن باید که معلوم
همکنان باشد که^۴ آنچه در باب مدّت علم بی عمل واقع شده آن
علمیست که عسر مکاشفه باشد^۵ ، زیرا که دانستی^۶ معارف الهیّه ازین
نقائص و عیوب و عوائل مبرّاست و از همه آفتی آزادست و دانستنش^۷
عین مطلبست ، و هر چند که زیاده دانسته شود^۸ بحسب کمّیت^۹
بهترست .

- (۱۷۲) و اما علمی که متعلّق بعملست و از علوم معاملات نه^{۱۰} ار^{۱۱} مکاشفانست
دانستن آن بقدر عمل واجب کفائی است و زیاده از عمل^{۱۲} دانستنش وبال
آخرتست . و ابن معنی نرد عارفان بوصوح پیوسته و دلائل و شواهد آن^{۱۳}
سیارست ، و اگر بذکر آن مشغول شویم سخن^{۱۴} دراز کشیده خواهد
شد ، و آنجا^{۱۵} که کس است يك حرف بس است .

۱- ر مریست ۲- م فلیتبوا . ۳- م ، روایات نوایی .
۴- م : باشد بلکه . ۵- ر : علمیست غیر علوم مکاشفه باشد . ۶- ر : + آن
۷- ر : داسن آن ؛ م : دانستن او ۸- م و ر : میشود . ۹- م - ۱۰
۱۰- ر + دانستن . ۱۱- ر : - آن . ۱۲- ر - سخن
۱۳- ر : و از آنجا .

يَعْمَلُ^۱ الْآخِرَةَ وَ يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ لِبَاسَ مَشُوكٍ^۲ الْكِبَاشِ وَقُلُوبُهُمْ
كَالذِّثَابِ^۳ السَّنْتَهُمُ أَهْلَى مِنْ^۴ الْعَسَلِ وَقُلُوبُهُمْ أَمَرٌ مِنَ الصَّبْرِ إِيَّايَ
يُحَادِّثُونَ^۵ وَ بِي يَسْتَهْزِئُونَ لَا يَتَحَنَّنَ لَهُمْ^۶ فِتْنَةً تَذُرُ الْخَكِيمَ
حُضْرَانًا «

۵ (۱۶۹) و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی از امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت نموده که آن حضرت از^۷ پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که فرموده^۸ « الْعُلَمَاءُ رُحْلَانِ رَحْلُ عَالِمٍ^۹ أَخَذَ بِلِغْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ
وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ ، وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَتَأَذُّونَ عَنْ رِيحِ
الْعَالِمِ^{۱۰} التَّارِكِ لِعِلْمِهِ^{۱۱} » و هم امیرالمؤمنین علیه السلام در کافی روایت
نموده که فرموده^{۱۲} « أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلَّمْتُمْ فاعْمَلُوا بِمَا عَلَّمْتُمْ^{۱۳} لَعَلَّكُمْ
نَهْتَدُونَ ؛ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ | بَغِيرِ بَصِيرَةٍ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا
يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ^{۱۴} الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْخَشْرَةَ أَذْوَمُ
عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ عَلَيْهِ مِنْهَا عَلَى الْجَاهِلِ وَ الْمُتَخَيِّرِ فِي جَهْلِهِ
وَ كِلَاهُمَا خَائِرٌ نَائِرٌ » .

۱۵ (۱۷۰) و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده^{۱۵} که « مَنْ أَرَادَ

۱- م : يعمل . ۲- اصل : مسوك . ۳- م و ر : كالذثاب .

۴- ر : السنتهم على . ۵- م و ر : + بی . ۶- ر : لا متحن علم .

۷- م : که از حضرت . ۸- ر : فرموده اند . ۹- م - رجل .

۱۰- ر : العلماء . ۱۱- م - لعله . ۱۲- ر : فرمود . ۱۳- م :

- علمتم . ۱۴- م : بلی . ۱۵- م و ر : مرویست .

الرَّبِّ وَالْإِسْتِخْيَاءُ^۱ مِنَ النَّاسِ فِي الظَّاهِرِ ، وَ لَا يَسْتَجِيبُ مِنَ اللَّهِ فِي السِّرِّ ،
وَالْعَالَمُ بِاللَّهِ ذَاكِرٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيبٌ . أَمَّا الدِّكْرُ فَذِكْرُ الْقَلْبِ لَا اللِّسَانِ ،
وَالْعَوْفُ خَوْفُ الرَّجَاءِ لَا خَوْفُ الْمَعْصِيَةِ ، وَالْحَيَاءُ حَيَاءُ مَا يَخْطُرُ عَلَى الْقَلْبِ
لَا حَيَاءُ الظَّاهِرِ ، وَأَمَّا الْعَالَمُ بِاللَّهِ وَ بِأَمْرِهِ فَلَهُ سِتَّةُ أَشْيَاءَ الثَّلَاثَةُ الْمَذْكُورَةُ
لِلْعَالَمِ^۲ بِاللَّهِ فَقَطْ مَعَ ثَلَاثَةِ أُخْرَى ، كَوْنُهُ جَالِسًا عَلَى الْحَدِّ الْمُشْتَرَكِ
بَيْنَ عَالَمِ الْقَيْبِ وَ عَالَمِ الشَّهَادَةِ ، وَ كَوْنُهُ مُعَلِّمًا لِلْمُسْلِمِينَ وَ كَوْنُهُ بِحَيْثُ
يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْفَرِيقَانِ ، وَ هُوَ مُسْتَعِنٌ عَنْهَا^۳ . فَمَثَلُ الْعَالَمِ بِاللَّهِ وَ بِأَمْرِ اللَّهِ
كَمَثَلِ الشَّمْسِ لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ ، وَ مَثَلُ الْعَالَمِ بِاللَّهِ فَقَطْ كَمَثَلِ التَّمْرِ
يَكْمُلُ تَارَةً وَ يَنْقُصُ أُخْرَى ، وَ مَثَلُ الْعَالَمِ بِأَمْرِ اللَّهِ كَمَثَلِ السَّرَاحِ يُجْرَقُ
نَفْسُهُ وَ يَصْبِي غَيْرُهُ^۴ .

۱۰

(۱۷۴) پس زنهار که معلم طاهر و صلاح بی بصیرت | مقتون و معرور
سگر دی ، که هر شقاوتی که معرودان راه یافت^۴ از عرور علم طاهر و عمل
بی اصل راه یافت^۵ و آنچه در قصص الانبیاء خوانده ای یا در احوال شهداء
و اولیاء شنیده ای ، از مصیبتها و محنتها که بخاندان نبوت و ولایت و اهل
بیت عصمت و طهارت راه یافته^۶ ، اگر نیک دریابی آنها همه از نفاق و کید
اهل شید و ریا و عذر و حیلۀ متشیبهان باهل علم و تقوی برخواسته . علی
مرتضی علیه السلام نه بصر ابن ملجم^۷ بر زمین افتاد ، بلکه مسکنجبین

۱- م : الاستحاء . ۲- م : العالم . ۳- م : عنهما . ۴- م : ب : یات

۵- ر : از عرور . . . راه یافت ، ۶- ر : راه یاف ، ۷- م : + یعنی .

(۱۷۳) ای عزیز اگر انصاف داری و هوش بجای خود است ببین که

شیخ زین الدین علیه الرحمة در آداب المتعلمین خود چه نقل می کند .

چنین گفته که « قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ ، الْعُلَمَاءُ ثَلَاثَةُ عَالِمٍ بِاللَّهِ ۱ بِأَمْرِ اللَّهِ

فَهُوَ عَبْدُ اسْتَوْلَتْ الْمَعْرِفَةُ الْإِلَهِيَّةُ عَلَى قَلْبِهِ فَصَارَ مُسْتَعْرِفًا بِشَاهِدَةِ نُورِ

الْجَلَالِ وَ الْكِبَرِيَاءِ فَلَا يَتَفَرَّغُ لِتَعَلُّمِ عِلْمِ الْأَحْكَامِ إِلَّا ۲ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ ،

۵ ر ۷۸

وَعَالِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ غَيْرَ عَالِمٍ بِاللَّهِ وَهُوَ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَدَقَائِقَ

الْأَحْكَامِ لَكِنَّهُ لَا يَعْرِفُ أَسْرَارَ حَلَالِ اللَّهِ . وَعَالِمٌ بِاللَّهِ وَبِأَمْرِ اللَّهِ فَهُوَ

جَالِسٌ عَلَى الْحَدِيثِ ۳ الْمُشْتَرَكِ نَيْنَ عَالِمِ التَّعْقُولَاتِ وَ عَالِمِ الْمَحْسُوسَاتِ ،

فَهُوَ تَارَةٌ مَعَ اللَّهِ بِالْحُبِّ لَهُ وَ تَارَةٌ مَعَ الْخَلْقِ بِالشَّفَقَةِ وَ الرَّحْمَةِ ، فَإِذَا رَجَعَ

مِنْ رَبِّهِ إِلَى الْخَلْقِ صَارَ مَعَهُمْ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ ، وَإِذَا

۱۰

خَلَا بِرَبِّهِ ۴ مُشْتَغَلًا بِذِكْرِهِ وَ خِدْمَتِهِ فَكَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ الْخَلْقَ ؛ فَهَذَا

سَبِيلُ الْمُرْسَلِينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَهُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَائِلِ

الْعُلَمَاءِ وَ خَالِطِ الْحُكَمَاءِ وَ جَالِسِ الْكُتُبَاءِ . الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ سَائِلِ الْعُلَمَاءِ ،

الْعُلَمَاءُ بِأَمْرِ اللَّهِ غَيْرَ الْعَالِمِينَ بِاللَّهِ فَأَمَرَ بِمَسْأَلَتِهِمْ عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الْإِسْتِفْنَاءِ .

وَأَمَّا الْحُكَمَاءُ فَهُمْ الْعَالِمُونَ بِاللَّهِ الدِّينَ لَا يَعْلَمُونَ أَوَامِرَ اللَّهِ ۵ فَأَمَرَ

۱۵

بِمَجَالَسَتِهِمْ ، وَأَمَّا الْكُتُبَاءُ فَهُمْ الْعَالِمُونَ بِهِمَا فَأَمَرَهُ ۶ بِمَجَالَسَتِهِمْ لِأَنَّهُ فِي

مَجَالَسَتِهِمْ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . وَ الْكُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الثَّلَاثَةِ ثَلَاثُ عَلَامَاتِ ،

فَالْعَالِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ الذِّكْرُ بِاللِّسَانِ دُونَ التَّلَبُّ وَ الْحَوْفُ مِنَ الْخَلْقِ دُونَ

۱- ر : - بالله . ۲- م : حدیث . ۳- ر . ر : ربّه . ۴- ر : البس .

۵- ر : - الذّین لایعلمون اوامر الله؛ م : بالله الذّین لایعلمون اوامر الله . ۶- م : فامر .

و بر^۱ حسب «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۲ کرده^۳ ایشان بدیشان بازگشت و بجزای^۴ «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۵ گرفتار گشتند^۶.

با شیر و پلنگ هر که آویز کند

آن نه که ز تیر فقر | پرهیز کند ۵ ۷۹ ر

این همت مردان تو چو سوهان می‌دان

گر خود نبرد برنده را تیز کند

«يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا^۷ نُورَ اللَّهِ دُافُوا بِهِمْ وَاللَّهُ مَتِّمُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۸.

۱۰ هر که در سر چراغ دین افروخت

سبب برف کناش پاک سوخت

(۱۷۵) ای عزیز^۹ امروز کوری را شعار خود کردن و در خوابگاه غرور

خوابیدن و عمل بر مجار صرف کردن و مقامی ورزیدن نه بس^{۱۰} کاریست؛

فردا «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^{۱۱} و تو^{۱۲} گوید که در

چه کار بوده. ۱۵

۱- ر: - . ۲- سورة ۳۵ (الفاطر)، آیه ۴۱ . ۳- م: - . کرده .

۴- ر: و خزائن . ۵- سورة ۱۱ (هود)، آیه ۸ . ۶- ر گرفتار شدند + اوحد

الدین کرمانی؛ م گرفتار گشتند + اوحد الدین کرمانی . ۷- م . لیطفوا .

۸- سورة ۶۱ (الصف)، آیه ۸ . ۹- ر: + من . ۱۰- ر: بسی . ۱۱- سورة

۵۰ (ق)، آیه ۲۲ . ۱۲- ر: و ما تو .

شهد صلاح ابو موسى اشعری و سرکه^۱ نفاق عمرو بن عاص^۱ شربت شهادت نوشید؛ و امام حسین علیه السلام نه بخنجر^۲ بیداد شمر ذی الجوشن خوابید بلکه بمعجون افیون پرسم مکر و افسون و تریاق پر زهر اتفاق اهل نفاق خوش^۳ ما خاک کربلا آمیخته شد، که « قُتِلَ الْحَسَنُ يَوْمَ السَّقِينَةِ ». و همچنین پاره‌های جگر حسن مجتبی علیه السلام را کید و غدر نهانی معاویه^۴ بخاک محنت ریخت، و برین قماش^۵ هر چه بسائر ائمه علیهم السلام واقع شده همه بزور شید اعدا و مکر و تلبیس ارباب رزق و ریا بوده، و با این همه ظلم و بیداد و فتنه و فساد که اربشان سرزد ذره‌ای از جاه و قدر و منزلت اهل ولایت و حقیقت کم نگشت، و در دنیا^۶ و آخرت معزز و مکرم^۷ بودند و خواهند بود بلکه این^۸ طائفه اعداء خود را در دین و دسا رسوا کردند و بعداب سرمد و سخط^۹ الهی تا اند خویشتم را مبتلی ساختند.

آنان که ره دوست گریدند همه

در کوی شهادت آرمندند همه

در معرکه دو کون فتح از عشقست ۱۵

با آنکه سپاه او شهیدند همه

۱- م: عمرو بن عاصم لعین ۲- م: بضرب خنجر ۳- م: خویش.

۴- ر: ++ اسکنه الهاویه ۵- ر: ++ بر ۶- م: ور: بلکه درد دنیا. ۷- م:

مفرورتر و مکرم تر. ۸- م: ور: خواهند بود. ۹- سخط: «خشم و غضب و

قهر و اهانت و کرامت و نفرت» (فرهنگ میسی).

آئینه همه چیز نماید بجر از جان

وین آئینه جرسورت جان می ننماید^۱

(۱۷۸) اگر از مرآت ضمیر منیر اهل بصیر احوال عواقب امور و نتایج

۷۹ پ

کامرانی دنیا و فتنه و غرور | استکشاف نمائی معلومت شود که درچه کاری ،

و اگر تعامی ورزی و لحاف غرور در سر کشی و بریسمان مکر و تلبیس

۵

نفس و فتنه مال و جاه در چاه دنیا و ویل جهنم فرو روی ، فردا که

عشاوه جسم و عطاء طبیعت از پیش چشم بمقتضای « فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَـۚۚۚ^۲ »

مرتفع گردد و گردد بدن و عبار دنیا فرو نشیند و دیده نفس بمؤدای

« فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۳ » تیز بین گردد و آئینه روح که امروز مقلوبست

پشت برو بگردانند ، خواهی دید که حال اندرون و دیدار آخرت درچه سانست

۱۰

چون کند جان واژ گونه پوستین

بس که واویلا بر آید ز اهل دین

۱۱

تو بچشم خویش من بس خور وئی لیک باش

۱۵ تا شود در بپش رویت دست مرگ آئینه دار

۱۲

کرد این نشاء چو بکه بنشیند

هر کسی پیش پای خود بیند

آن زمان می نمایند روشن

« أَجْمَاراً رَكَبْتَ^۴ أَمْ فَرَساً^۵ »

۱- مورد نمی توان دید . ۲- مورد + فبصرک الیوم حدید . ۳- ره بین .

۴- ر : کست .

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده ره روی که عمل بر مجاز کرد

(۱۷۶) اگر لحظه^۱ ای چشم باز کنی و سیل^۲ هوا یکسو کنی^۳ و غشاوه

طبع و چشم بند غرور دور افگنی، هر آیتی از آینه‌های قرآنی آئینه‌ایست

۵ روی نما که جمال باطن^۴ خود را در آن می‌توانی^۵ دید که سیاه و تاریکست

یا سفید و روشن. مشاهده «يَوْمَ تَسْرُدُ وُجُوهُ وَ نَبِيْضُ وُجُوْهُ»^۶، نقد وقت

عارفانست؛ و به میزان حقیقت سنج کتاب و حدیث^۷ «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ

الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۸ هر عملی را امروز می‌توان

سنجید و حساب نفس از آن بر می‌توان گرفت. اگر کسی صاحب بصیرت

۱۰ باشد که «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قُلْ أَنْ تُحَاسَبُوا»^۹، اما غرور نفس طاهر بین و

تسویلات ابلیس لعین کی راه حق و حساب بخود می‌دهد

کو چشم که ببندد نفس انوارش

کو گوش که بشنود دمی اسرارش

(۱۷۷) «أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يَنْصُرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا»^۹،

۱۵ بلکه هر یک از اراده‌های اهل یقین حقائق بین آئینه‌ایست جهان نما که احوال

ماصیه و آتیه در وی می‌توان دید که «الْمُؤْمِنُ مِنْ مِرْآةِ الْمُؤْمِنِ».

۱- م و ر، لمحہ. ۲- ر: سیل. ۳- م: کنی. ۴- ر: - باطن.

۵- م: میوان. ۶- سورة ۳ (آل عمران)، آیه ۱۰۲. ۷- م: + که.

۸- سورة ۵۷ (الحديد)، آیه ۲۵. ۹- سورة ۷ (الاعراف)، آیه ۱۹۴؛ ر

لا ينصرون بها ام لهم آذان لا يسمعون بها.

الْقُرْآنِ وَالْزَّانُ يَآئِدُهُ :

فردا که معاملان هر فن طلبند

حسن عمل از شیخ و برهن طلبند

آنها که دروده‌ای جوی نستانند

○ آنها که نکشته‌ای بخرم طلبند

(۱۸۰) و اگر چنانچه نشنوی و در^۱ گوش نکنی، از باغ امیر گو کلوخی

کم باش، گو کلاعی بر کلوخی چند روزی نشسته می باش، و بهوای نفس

اماره قرقری^۲ می کرده باش^۳، « إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ »^۴

تن بی روح چیست مشتی گرد

۱۰ دل بی علم چیست سادی سرد

۱۱

هر آن دلی که درین خانه ریده است بعشق

برو نموده بقوای من نماز کنمید

(۱۸۱) مدّتیست که « أَمْرَاتٌ غَيْرَ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ »^۵ تعزیت تو داشته

و بر لوح مرار پیشانیت^۶ آید « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ »^۷ در ازل نوشته

۱۵ شده و بر سر گور دلت سنگ سیاه^۸ « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ ذَعْدِ ذَلِكَ »^۹

فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً^{۱۰} افتاده گشته، و حاوطان کلام ملک عالم

۱- ر: در ۲- ر: قد قد؛ م: + چند ۳- م: + که .

۴- سورة ۲۹ (العنکبوت)، آیه ۵ . ۵- سورة ۱۶ (النحل)، آیه ۲۱ .

۶- ر: پیشانیت ۷- سورة ۲۸ (القصص)، آیه ۵۶ . ۸- ر و بر گور

دل سیاهت . ۹- سورة ۲ (البقرة)، آیه ۷۴ .

گر چه اینجا قباد و پرویزی
 چون عوانی^۱ ز گل سگی خیزی
 گر توئی زهد ورز لیکن خر
 هیزم دوزخی و لیکن تر
 در فقیهی و لیکن شور انگیز
 دیو خیزی بروز رسته-اخیز

(۱۷۹) ای عزیز راده آمده هنوز بر آن سرم که رام گفت و شنود با تو و ا
 نسپریم، و حق نصحت و خلوص طوئت و صلاح اندیشی و دولت خواهی
 یکسو نهم. اگر سابقه‌ای داری و بقیتی از آدمیت در تو مانده است، راست
 ۱۰ شنو^۲، و پندارم که نشنوی که تا امروز^۳ در هیچ کار نبوده که بچیزی
 ارزی^۴. اگر چنانچه گوش داری، آن گوش^۵ که انسان را در کارست نه
 گوش^۶ی که در دوا^۷ و ابعاد بسیارست، و این سخن^۸ در گوش کنی،
 و داروی تلخ نصیحت نوش کنی، بدایی که بعد ازین چه بایدت کرد و
 بدانی که تا امروز در هیچ کاری نبوده‌ای^۹ که نکار عاقبت آید این جاء و
 ۱۵ ۸۰ منصبی^{۱۰} که تو بدان مفتخری هزار و مال از آن میخیزد و | این عمل و
 داش که تو بدان مغروری خرمی از آن بجوی نمی‌ارزد. «رَبَّ تَالِ

- ۱-عوان «کشداد بمعنی سخت گیرنده و طالم و زجر کننده» (مرهنگ آندراج).
 ۲-ر-و. ۳-ر+پی. ۴-ر: پشیزی آزاد، م: که خبری و شری
 ۵-ر: گوش. ۶-ر: است. ۷-م و ر: + را.
 ۸-م، امروز هیچ کاری نبوده. ۹-م و ر: منصب.

منتخب مثنوی

آیه ۱ « وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ »^۲ بر قبور صدور دل مردگان عالم نشور خوانده اند^۳، «وَلَيْسَ لَهُمْ حَتَّى الثُّبُورِ نُشُورٌ».

- ۱۸۲) پس^۴ ای نامدار کامکار با جاء و اشتهار ملقب بمتقی و پرهیز کار،
- ۵ اگر می خوانی که معنی متقی بدانی بخوان این آیه را: « إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ».
- و اگر خواهی بدانی که بی دین و نابکار و مستحق عذاب دوزخ و لایق لعنت کردگار^۵ و فرشتگان و گزیدگان^۶ آفریدگار کیست ، این آیه بر خوان ، که « إِنَّ الَّذِينَ لَا يُزُجُونَ إِنَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ . أُولَٰئِكَ مَاوِيَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ »^۸ . و اگر خواهی که ایمان و صلاح بدانی و حقیقت مؤمن و صالح^۹ بشناسی این آیه را بر خوان ، که « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يُهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِآيَاتِهِمْ^{۱۰} تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي حُفَاتِ النَّعِيمِ ، دُعَوِيَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيتَهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوِيَهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۱۱} ».
- ۱۵ | وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ^{۱۲} | .

۱- اصل : فيه . ۲- سورة ۸ (الافال) ، آیه ۲۳ ، اصل : یأس ولوعلم الله .

۳- ر : خواند . ۴- م : فصل . ۵- سورة ۱۰ (یوس) ، آیه ۶ .

۶- ر پروردگار . ۷- ر : و برگزیدگان . ۸- سورة ۱۰ (یوس) ، آیه ۷-۸ .

۹- ر : - و صلاح بدانی . ۱۰- اصل : ایمان . ۱۱- سورة ۱۰ .

(یوس) ، آیه ۹-۱۰ . ۱۲- اصل - وصلى الله . ۰۰۰ الطاهرين .

منتخب مثنوی صدر الحققین محمد بن ابراهیم شیرازی قدس الله سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

می ستایم خالق را کوست هست	۴۱ ر	ابند گرها نیستند و ^۱ اوست هست
آن خداوندی که قیومست و حتی		آنکه پاکی وقف شد بر ذات وی
آن خداوندی که از یک قطره آب		کرد بسدا صورتی چون آفتاب
جمله عالم همه در قطره ای		جمع گردد زو نشد کم ذره ای
هر چه بود و هست اندر دل نمود		۵ هردو عالم در دلی منزل نمود
حمله عالم سبحة تعظیم اوست		ناطقه يك حرف از تعلیم اوست
جمله عالم کتابی دان ز حق		هست افلاك از کتابش يك فرق
يك ورق دان نه فلك از دفترش		عرش اعظم چون غباری بر درش
يك نفس زد امر کن اندر نهان		گشت پیدا صد هزاران عقل و جان
زان تجلی کو بخود در خود نمود		۱۰ صد هزاران بار رحمت را گشود
لوح امکان را بنور خود نگاشت		نغم ایمان در زمین گل بکاشت
کست غیر از حق که حق را دیده است		دیده حق بین کدامین دیده است
بلکه راه و رهرو و ره بین و یست		حق شناس و نور الله بین و یست
اوست برهان بر وجود ممکنات		پرتوی باشد ز نورش کائنات

- با وجود این طلب کاری چیست
شب سیه پوشد فلک در ماتمش
یک قدم نهاده کس از خط برون
لیک آن کو یک قدم دارد سبق
هر که را گامی در این ره پیش بود
گر کنی یک ره نظر در شهر جان
گر بندازی نگاهی سوی دل
گر بیابی ذوق معنی یک نفس
گر ز طیب شهر حان آ که شوی
گر سماع نغمه مستان کنی
گر بینی لحظه‌ای شهر خدا
نفس نبود از جهان آب و خاک
میل دنیا چون کند گمره شود
ساقیا می در قدح کن بهر من
زان میی کز وی برافروزد روان
آن میی کاندر شعاع او ز دور
آن میی کز وی توان افروختن
آتش این می ندارد هیچ آب
قطره‌ای از بحر او شمس منیر
- هر گز از مقصود خود کامی نجست
آتش اندر سینه دارد از غمش
نه کسی را آ کهی از چند و چون
می رباید عقل و جان از قرب حق
در نهادش نور هستی بیش بود
نفرت آید مر تورا زین خاکدان
کم شوی در کار دنیا مشغول
تلخ گردد بر مذاقت هر هوس
زین ریاحین جهان تو نشنوی |
گوش دل با سوی این دستان کنی ۱۰
مردمان پیشت شود مردم کیا
پرتوی دان اوفتاده در مفاک^۱
از خساست همچو خاک ره شود
وارهان جان را ز قید خوشتمن
می توان دیدن بنورش آن جهان ۱۵
از برون و از درون یابد ظهور
شمعها بی آتش و آتشی زدن
آب و آتش کی کند یکجا مآب
نذرهای از جرم او جرم اثیر

۱ - مفاک «گردی و گودال و شیار و جای پست و گود عمیق و ژرف و دوزخ»

بر^۱ وجود او بود ذاتش گوا
کیست غیر از حق که بتواند ستود
کس نگوید وصف او جز ذات او
صدر و بدر آفرینش از حیا
این ستایش نیست جز احسان او
پیره^۳ زال سبجه گردان نفس کل
کو کبان ثبات و سیار را
آسمان از دهشت تعظیم حق
نفس کلّی ساقی انعام او
سطح گردون سقف فرماندهش
عالم ابعاد دهلیز درش
عالم اجرام چون منزل گهیست^۵
از کمالش هفت گردون ذره‌ای
هست دریا تشنه دیدار او
نور خورشید از جمالش لمعه‌ای
گریه ناران ز شوق روی اوست
بسکه گردون قطره زرد رجستجو
پای تا سرکشت پر از آبله
نه گرفتی از رخس یکدم نشان

۴۲ ر
۱۰
۱۵
۴۳ پ

لمعه‌ای می‌دان ز ذاتش ماسوا
مدعی را کوست خلاق وجود
از کما اثنت^۲ برخوان این نکو
در ثنائش گفت لا اُحصی ثنا
شکرها يك لقمه دان از خوان او
از قصور خویش دایم منفعل
دور^۴ در رشته کشد بهر ثنا
ارکواک بر جبین دارد عرق
وین کواکب قطره‌ها بر جام او
جوهر افلاک يك دیوانه‌اش
هست سنگ انداز کیوان بر سرش
جرم خور هم چون چراغی بر ره‌یست^۲
از نوالش هفت دریا قطره‌ای
سوز خور از حسرت رخسار او
آب دریا در فراقش دمه‌ای
نالۀ رعد از هوای کوی اوست
که به پهلوی که بسر شد کوبکو
با هزاران شمع اسدر قافله
نه جمالش را همی دیدی عیان

۱- ق: در. ۲- اشاره است به روایت «لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ». ۳- ق: پیر. ۴- ق: ره‌ره. ۵- ق: که است. ۶- ق: ره است.

- گر همی خواهی دل آتش فشان
دل بدان آتش رخ مهوش رسان
- جوهر این آتش از اجسام نیست
آتش اجسام آتش نیست
- آتش اجسام طلسمانی بود
آتش عشق آتش دیگر بود
- ۳۲ ۶ گر چه تند و مهلك و سرکش بود
آتش می قبله مستان بود
- ۵ کز نبود آتش می در وجود
کز نبود این تم و این سوز عشق
- پس نبود فرق از انسان تا دواب
معنی آدم از آن افرون بود
- ساقیا می ده که مجلس شد دراز
آنکه کوشش بست جرسوی بدن
- صحبت نا جنس سد ره بود
گر نبود جام می با من قرین
- آن چنین یاران بفرح گاه باد
ساقیا از می فزون کن معنیم
- ساقیا از یک قدح هوشم بر
و رهانم از وجود خویشتم
- نیست جرمی بد تر از جرم وجود
از وجود خود در اول پاك شو
- ۱۰ کس همی جنبش سوی بیچون بود
با مخالف زین نوا چندین مساز
- بهر او رین نغمه و داستان مزین
خاصه با جنسی که بس گمره بود
- ۱۵ ۲۵ می فرسدم من ز یاران چنین
جان فدای بار معنی خواه باد
- مستیم ده و رهان از هستیم
و رهان جان را ز سحر مستمر
- نیست سدی همچو من در راه من
گر کنی توبه از این باید نمود
- ۲۰ وانکه از خواهی سوی افلاك شو

دل شده همچون زباله مشتعل |
 آتش افتد در وی و سوزد چراغ
 منطقی گردد فقیله همچو دود
 می توانم شد نمورش تا بحی
 گام بتوانم زدن در راه وی
 يك قدم از خوبشتم پیش آمدم
 ربط من با جام می امروز نیست
 با نکو روئی که بس دلکش بود
 آن بود بادی و این حاکی بهم
 جمع کن با خاك و باد مشتعل
 این دو همره منفصل از هم کم است
 آتش عقل آتش روحانی است |
 خانه دل می شود از وی سیاه
 کی توان با آتش نخوت رسید
 کی توان کردن سوی شهر اله
 کی شوی با روح قدسی متصل
 تا بمستی و نمایم هر چه هست
 تا مبدل گردد این ماتم بسور
 کشف گردد راز کیتی مو بمو
 خانه تاریك دل کلشن شود

ساقیا سوزی در افتاده بدل
 روغن می تا نریزی^۱ در دماغ
 گر نریری روغن می در وجود
 جام من گر پر بود از روح می
 و ر شود خالی تنم از نور می
 ساقیا جامی که بی خویش آمدم
 بی شعاعتش شمع دل را سوز نیست
 آشنائیهای سابق خوش بود
 جان بی عشق و دلی بی سوز عم
 ۱۰ خیز و آب از دیده و آتش زد دل
 آب چشم و آتش دل با هم است
 آتش این دودها جسمانی است
 دودهاشان عاقبت گردد تباه
 راه حق را جز بنور حق که دید
 ۱۵ جز بنور روح قدسی طی راه
 زین عناصر تا نکردی دل کسل
 ساقیا مستم کن از جام الست
 ساقیا مستم کن از جام بلور
 ساقیا بر کف بهم جامی کزو
 ۲۰ بادهای^۲ کزوی درون روشن شود

۲۳

۵

۱۰

۲۴

۱۵

۲۰

تا به کی باشم بکنجی منزوی
 از نفاق ناکسان تنگ آمدم
 گر چه در صورت بآدم می‌رسند
 ز امتزاج این خسان عنصری
 جملگی درخشم و شهوت همچو دود
 ساقیا از می دلم را ده حضور
 چون حضور دل شود کس را مقام
 نا رسیده سوی بستان می‌دود
 شهوت دنیا هنوزش در دل است
 میل پستان زنان دارد هنوز
 همچو طفلان جوی شیرش^۲ آرزوست
 جوی شیر و انگبین خواهد دلش
 چون به اتراپ و کواعب^۳ خو گریست
 هر که او شد آشنا با روی دوست
 نیست فرقی نزد مرد شه شناس
 عاشقی کو طالب جانان بود
 هست مردم بیشتر حق نا شناس
 زشت وزیبا نزد عارف یک سرست

با رفیقان خسیس دنیوی
 بس که دیدم گمراهان گمراه شدم
 لیک در معنی ز حیوان وا پسند
 باز ماندم از سپهر و مشتری
 مایه نار جهنم از حسد^۵
 فارغم گردان ز حور و از قصور
 فارغ آید از بهشت خاص و عام |
 همچو طفلان میل پستان می‌کند
 نفس را این اولیت^۱ منزل است
 حور و غلمان همسران خواهد هنوز^{۱۰}
 جوی شیر و انگبین در خورد اوست
 صحبتی با نازنین خواهد دلش
 طاعتش را لاجرم آن درخورست
 می‌نه بیند یک نظر جز سوی دوست^۴
 گر برهنه بیندش یا در لباس^{۱۵}
 در لباس و در عرا یکسان بود
 غیر عارف نیست یک کس با سپاس
 زانکه او را همتی بالا ترست |

۱- ن: او لینه . ۲- اصل: شیرین . ۳- کاعب (ج کواعب): دختر

نار پستان ». (فرهنگ نفیسی) . ۴- اصل: - یک نظر جز سوی .

- با دل و جانی بصد و بستگی
 تا نگردی بیغش و پاک از وجود
 تا نگردی خالص از آلودگی
 تا نباشی در غم و افکندگی
 تا نگردد جان ز محنت پایمال ۵
- تا نباشی از دو عالم در کنار
 تا نسوزی در فراق روی نار
 هیچ جایی را ز سوی چاره نیست
 یا نار توده باشد سوختن
 یا نار عشق حق سوزی همی ۱۰
- تا نمیری از خود و از کلام دل
 تا نگردی از وجود خویش پاک
 کی در آئی در صف آزادگان
 تا نگردد منقلب جان با روان
 تا نیفشاند ز دل گردد بدن ۱۵
- ساقیا ز اهل خلاصم کن همی
 باشم اندر کنج محنت تا به کی
 خست ابنای جنسم می کشد
 تا به کی باشم درین کنج خمول
 تا به کی باشم درین ظلمت کده ۲۰
- کی توانی از جهان و ارستگی
 ره کجا یابی بخلاق و دود
 ره نداری در جهان زندگی
 کی رسی در عالم پایمندگی
 کی دهندت ره بهی ذی الجلال |
- نبودت با روح قدسی هیچ کار
 کی بود جای تو در دارالقرار
 یسا بدنیا با بعقبی زین یکست
 یا بدوزخ بایدت افروختن
 یا چو شیطان لعنت آموزی همی
 کی شود از ذکر حق جان مشتعل
 دل نگردد از طهارت نور پاک
 این قیامت بر تو کی گردد عیان
 کی بود ز ابلیس و تلبیش امان
 کی دزو منزل کند شاه زمن
 عارف توحید خاصم کن همی |
- و رهان زین ظلمتم از نور می
 صحبت عرفان کجا و دیو و دد
 شهرتم ده بر نفوس و بر عقول
 با شیاطین هم تک و هم ره شده

<p>گر بنوشد قطره‌ای زان آفتاب سوزد از نورش بدن را تار و پود آتش ابلیس گردد زو فنا ۲۸ ر اندر و سوزد ملک را بال و پر هر چه یابد ز آتش هستی نمود ۵ ز آتش هستی نمرودی دمار می بینند در جهان هر ذره‌ای زهر او تریاق گردد در اثر هر کجا آرد نظر روید گیا مغز جان از فوه^۱ او واله شدی ۱۰ بوی یوسف آیدش از پیرهن هر کجا گردد صبا بوسند جا زین جهت یابند عشاق نوا آب ده این سینه پر تاب را ۲۸ پ از صراحی دیده‌ای خونبار کن ۱۵ زورق تن را بیفکن در شطی در نوای چنگ و بریط جان‌سپار</p>	<p>آن میی کز روی شود مست و خراب گر چنین آتش کند در دل نمود گر چنین آتش کند در سینه جا گر زوی افتد بگردون يك شرر منطقی گردد ز نورش در وجود می بر آرد نورش ابراهیم وار گر چکد در چشم اعمی قطره‌ای گر کند پای خمش افعی گذر گر بینند ازدها این باده را گر زبویش شامه‌ای آگه شدی هر که یابد بوی او^۲ در پای دن^۳ گر ز صها بو همی گیرد صبا از صبا پیوسته بوی آشنا ساقیا از سر بنه این خواب را جام می را آب آتش بار کن مطربا یکدم بکف نه بر بَطی^۴ ازد ف و نی زهره را در رقص آر</p>
---	--

۱- فوه: «بوی افزار که از آن خوشبوی را نیکو نمایند» (فرهنگ نفیسی).

۲- ق، وی. ۳- دن: «خم بزرگ قاراندود» (فرهنگ نفیسی). ۴- بریط،

«سازی مشهور و عود را نیز گویند» (فرهنگ نفیسی).

۴۲ ر

کاملان را آرزو نی غیر دوست
جمله نیکان رشحه‌ای از ذات او
دل گرفت از صحبت این ناکسان
ساقیا جانم گـرانی می‌کند
ه ثقل جان از خفت می دور کن
جنبشی ده قالب افسرده را
پاک کن از زنگ غم این سینه را^۲

خاك آدم را ز می تعمیر کن
آفتاب می چه اندر سینه تافت
۱۰ نورش اندر دیده چون منزل گرفت
هر فسرده لایق این جام نیست

۴۲ پ

کن مصفا ز آب می این خانه را
ساقی از يك جرعه می جانم بده
جوهرش گرزانکه پیدا شد بفرش
۱۵ گر بخواندستی ز قرآن اصلها
ساقیا در ده میی از نور روح
پرتو این نور^۴ چون در دل فتد
آن میی کزوی بسوزد هر چه هست
آن میی کزوی بسوزد رود نیل
۲۰ آتش این می نه جسمانی بود

ناقصان را حور و غلمان بس نکوست
حسنها دان پرتوی ز آیات^۱ او
ساقیا بکره ز خویشم و استان
آسمانی پاسبانی می‌کند
این گرانرا زان سبک پرنور کن
زنده کن از روح راح این مرده را
آب ده این کشته دیرینه را^۳
صحن و بام خانه را تنویر کن
از دریچه دیدگان بیرون شتافت
صورت جانان درو محفل گرفت
لایق این سینه هر خام نیست |
صحن و بام منزل جانانه را
از شعاع نورش ایمانم بده
شعله نورش فروزد تا بعرش
فرعها و رزقها دان در سما
کآتش دل وا نشیند زان صبح
جمله آتشیهای نخوت بشکند
هر چه از خار و خس پندار درست^۵
چون بدل منزل کند چون جبرئیل
کی ز جسمانی گریزد دیو و دد

۱ - ق ، از ذات . ۲ - ق ، سینه ام . ۳ - ق : دیرینه ام .

۴ - ق : این باده . ۵ - ق : درست .

- کار من بیکاری است ای مرد دین
تو برو تدبیر کار خویش گیر
تو نکودانی طریق عقل و دین
عیش من تلخی گرفت از چون توئی
دین و دنیا هر دو آوردی مکف
دین و دنیا هر دو با عقلند و هوش
مصلحت را با دل من کار نیست
من سلامت دیده‌ام در ترك عقل
ساقیا در ده میی کر نور او
ساقیا زین می بده بال و پرم
ساقیا در ده میی چون سلسبیل
ساقیا در ده عصائی زین شراب
ساقیا بکمره میی در جام ریز
باده‌ای خواهم چو پَر جبرئیل
مطربا بکمره پیرواز آورم
از نوای نغمهای جان فزا
کی بود کز نغمهای جان ستان
کی بود کز صحبت آن ساقیان
کی بود تا زین سرای پر محن
کی بود کز بادهای سلسبیل
- تو برو تدبیر خود کن بعد ازین
ترك این جان خطا اندیش گیر
به نسازی با چومن رسوا کمین
طعن‌ها بر من فتاد از هر سوئی
من نه دین دارم نه دیا ای خلف
من ندارم زین دویك بامن مَكوش
اندین ویرانه کس را بار نیست
عاقلان گر می کنند از عقل نقل
بو بنو سازم وضوئی بر وضوء
پسای بند عقل بردار از برم
شستشو ده روح را زین قال و قیل
تا ازین ظلمت کده گیرم شتاب
کین ستیزنده فلك دارد ستیز
تا پیرم زین جهان تا چند میل
از نوای دَف به آواز آورم
می پرستان را فرایند عشقها
جان بیفشانیم بر یاد بتان
رقصها سازیم دست افشان زجان
جان بجانان وصل جوید بی بدن
جامها نوشیم بر یاد خلیل

وزنی ناخن بزن چنگی رقم
 سبجه اش در آتش ساغر فکن
 می کشانش تا بر این می کشان
 نشتر ماه نو اندر خون فکن
 سوی قوالان فکن این پر فسون
 مشتری را ز احتسابت عزل کن
 زادگان زهره را آواز ده |
 فتنها دارد سپهر پر ستیز
 بر دل دانا کمین سازد قدر
 بر نوای الهی انداز گوش
 زین قیامت در پناه می گریز
 تا نیارد بر تو عقل و هوش زور
 عقل بند پا و دام کلفت است
 در جنون و مستیم مشهور کن
 عقل را با عشق الفت از کجاست
 وارث عقل است عشق ای حق پرست
 آن^۴ چنین عقلی در این عالم که دید
 بندگی را با خداوندی چه کار |

بشکن اندر کف عطارد را قلم
 مشتری را طیلسان^۱ از سرفکن
 سبجه و سجداده اش را می ستان
 تیغ مریخ از کفش بیرون فکن
 خرقة پیر فلک را کن برون
 نرخ بازار فلک در هم شکن
 مطربا چنگک و چغانه سازده
 لشگر غم کرد در دل رستخیز
 چنگک دارد این جهان فتنه گر
 خیز و بگریز از جهان عقل و هوش
 خیز و بگریز از جهان رستخیز
 خیز و بگریز از جهان پر غرور
 ابلهی بی آفت و عقل آفت است
 غل عقل از گردن من^۲ دور کن
 عقل بنشست آنکهی که عشق خاست^۳
 عقل رفت و عشق بر جایش نشست
 عقل مارا سوی بی عقلی کشید
 عقل ما دیوانگی آورد بار

۳۹ ر

۱۵

۱ - طیلسان « مأخوذ از تالشان فارسی، چادر و جامه ای که بر دوش اندازند »
 (فرهنگ نفیسی). ۲ - ق: می. ۳ - اصل خواست. ۴ - ق: این.

- رو بها مانند ماه و آفتاب
جملگی از پای تا سر چون دلند
جمله رقاصند و دف زن تا ابد
جمله رقاصند بر یاد بتی
جملگی مستند و لایمقل همه
نغمه‌اشان می‌رسد آنجا^۱ بگوش
تو برون کن پنبه پندار را
پنبه غفلت برون میکن زگوش
چشم دل را از غشاوت ده جلا
روی دل را کن مصفا از دغل
صفحه عقل از عبار تن بشوی
لوح جان از ظلمت امکان بشو
گر شوئی لوح دل از شک و عیب
ساقیا مستم کن از جام بلور
عیش می تلخست بی روی نکو
فارغم گردان ز غوغای خسان
هست دنیا زین صداهای دوا
بس فضیلت بر جرس دارد حباب
دل بسان آهن اندر سینها
این سخنها گرچه هست آتش اثر
- جمله اجزای بدن چون روح ناب
نه چو این یاران که سر تا پا گلند
صحبت مستان ز هم وانگسلند
هستشان ما روی ساقی الفتی
از شر و شور جهان غافل همه
گر بود فارغ ز شک و ریب و هوش
پس بگوش دل شنو اسرار را
تا بیابی نغمهای همچو نوش
بعد از آن بنگر جمال جانفزا
تا به بینی آن جمال بی بدل
تا بینی صورت آن خوبروی
تا بینی نقش هستی مو بمو
منعکس گردد در او انوار غیب
تا بمستی وارهم زین عیش شور
تا بکی با این و آنم گفتگو
از سماع و گفتگوی ناکسان
چون جرس از صوت بی معنی بتاب
زآنکه هست او بیدل و این دل خراب
چون جرس بی معنی و پر^۲ ادعا
لیک آهن دل ندارد زان خبر

بادها ریزیم صافی تر ز نور
 سینها سازیم روشن تر ز جام |
 قطرها دروی چوماه و اختران
 تا شوم بر زندگانی کامیاب
 گرم و تند و مهربان و نور تاب
 تا در انگشتم کنند انگشتری
 همچو چنگی در کف چنگی کرو
 خوش بود می نوش کردن چون فلک
 کی توان بنهاد او را بر لبی
 روح را کی باشد از نورش فتوح
 روح کی ببند درو راز نهان
 کی فزاید مستی در باد خوار
 کی توان آورد آبی زو^۱ برو |
 کی بود با چاشنی در مشربی
 مجلس این غمگساران میکده است
 همراهان و هم دل و هم داستان
 مهوشان در وی بسان بی هشان
 بی کدورت بی گره خورشید و ش
 می نماید جان ز تنهای نظیف
 می توان دیدن ضمیر از نور تن

کی بود کاندر قدحهای بلور
 بادها نوشیم از کأس کرام
 يك قدح خواهم بقدر آسمان ۴۰
 يك قدح خواهم بسان آفتاب
 ۵ پر شعاع و بیغش و صافی و ناب
 يك قدح خواهم بقدر مشتری
 يك قدح خواهم بسان ماه نو
 زین قدحهای سماوی يك بیک
 می که نبود جام او چون کوکبی
 ۱۰ می که نبود راح او مانند روح
 می که نبود جام او مانند جان
 می که نبود جام او چون چشم یار
 می که نبود ساقیش روی نکو
 ۴۱ ر می که نبود بر لب شیرین لبی
 ۱۵ موعد مستان و یاران میکده است
 میکده چبود مقام راستان
 میکده چبود سرای مهوشان
 سینها صافی ز زنک غلّ و غش
 رویها^۲ نورانی و دلها لطیف
 ۲۰ يك بیک دلها نمایان از بدن

نه ز کس يك لحظه با وی الفتی	نه ز دودی ^۱ از دلش کس کلفتی
نالہ پنهان دارد از نا محرمان	آہ تواند کشیدن یک زمان
دایم آهنگ مخالف می زند	زین نوا عشاق را دل بشکند
سو ختم از سوز دل یکبارگی	چاره نبود اندرین بیچارگی
محنت و غم بر دلم آهنگ کرد	از همه سوکار بر من تنگ کرد
مطرب عشق از درون این نغمه ساخت	در نوای از غنوم این نواخت
چنگ زد ماه نو اندر دل چنین	زهره را خنیاگری ^۲ آمد همین
زهره ناخن تیز کرد از ماه رود	بررگ جان میزند اینگونه رود
چرخ ازین سان میزند چنگ ابرم	گوشمالی می دهد گر تن زنم
دفتر فرزانیگی را کاو خورد	خانه عقل و خرد را آب برسد
ز اشک چشم دیده دریائی شده	بعد ازین کارم برسوائی شده
آتش اندر سینه پنهان تا به کی	گر به اندر زیر مژگان تا به کی
آتش جان را به پیراهن چکار	آب دریا را به پرویزن ^۳ چکار
دل ز بس بیچارگی آمد بتنگ	شیشه ناموس و تقوی زد به سنگ
يك بيك یاران ز من بگریختند	رشته پیوندها بگسیختند
غمگساران من از من می رمند	همدمان من بمن نامحرمند
بسکه زخم دل ^۴ چنین ناسور گشت	دورو نزدیک از بر من دور گشت

۱- ن : ر دوری .

۲- خنیاگری ، « مطربی و نوازندگی و آوازخوانی » (فرهنگ نفیسی) .

۳- پرویزن ، « آلتی که بدان آرد و مانند آنرا بیزند » (فرهنگ نفیسی) .

۴- اصل : دل .

- این سخنها گرچه باشد دلنواز
این سخنها گرچه صاف بی غش است
با جمود طبع کس را چاره نی
محنتی زین صعبتر هرگز^۱ مباد
پیل را چون یاد هندستان فتد
پس چرا خامش نشیند بلبل
پس چسان خامش نشیند در بدن
کوه در رقص آید از یاد وطن
اصطلاك باد هم از یاد اوست
سرعت اولاك و سنگینی خاك
هست اشیاء جمله در تسبیح حق
هست اشیاء پرتوئی از نور او
هست اشیاء جمله گوی از شوق مست
ای صبا گر بگذری سوی تان
گر بمی خانه گذر افتد ترا
بعد تسلیم و زمین بوسی بسی
عرضه کن عجز و نیاز و افتقار
از^۲ وطن تا دورگشته بیدلی
اندرین غربت کسش محرم نبود
اندرین غربت بسی محنت کشید
- ۵
۴۲ پ
۱۰
۱۵
۴۳ ر
۲۰
- کی بود سنگین دلان را کار ساز
لیک افسرده دلان را ناخوش است
چاره اکنون نیست غیر از خامشی
که زگل بلبل ندارد هیچ یاد
بند و زنجیر از بر خود بگسلد
چون نالد از غم زیبا کلی
روح انسی چون کند داد وطن
اندکاکش زان بود ای مؤمن
انصباب آب هم از داد اوست
جملگی از شوق آن بیچون پاك
خواه گویا در سخن یابی نطق
خواه دشمن گیر^۳ و خواهی دوست او^۳
خواه مؤمن گیر خواهی بت پرست
يك يك از ما سلامی می رسان
خدمت ما عرصه می کن جا بجا
گر ز تو پرسند حال بیکسی
از ضعیفی بیدلی زاری نزار
یکدمش آرام نی در منزلی
هیچگاه با هیچ کس همدم نبود
روی عیش و خوشدلی هرگز ندید

هیچ افتد کز سر عجز و نیاز	عرضه دارد بیدلی رنج دراز
هیچ افتد کز درون عذر خواه	راه یابد بیدلی در بارگاه
هیچ افتد آفتابی را که او	سایه اندازد بفرق خاک کو
هیچ افتد پادشاهی را همی	کر کدائی بشنود درد و غمی
نال و فریادم از حد در گذشت	یک کس از حال درون واقف نگشت
عبر آن کو آفریده جان پاک	مو نمو دادد درون درد پاک
غیر آن کو حکمتش را این نکوست	این دل سوزان گلی از باع اوست
دوست می دارد درون پر ز درد	انکسار دل بر او نیست خورد
دیده پر خون قوی سر مایه است	عاشقان را خون دل پیرانه است
یار این اندکساران را چه شد	گریه ابر بهاران را چه شد
همدمی کو تا بر آفت یکزمان	اشک ریرم از عم رار نهان
اینکه گفتم شکوه نبود ای صا	واقفت او بر صمیر مدعا
این همه دادست این بیداد نیست	گر همه حورست غیر از داد نیست
عدالها و جورها از داد اوست	گریه ها و سوزها از یاد اوست
جورها ما یاد او جز داد نیست	جان بغیر از ناد او دلشاد نیست
دیدها از شوق او در گریه است	نالها از روی او در مویه است
اشک و آه من گواه من نیست	شاهد این شعله آه من بس است
محنت از وی مایه شادی بود	ندگی اش تخم آزادی بود
کافرم گر ذره ای از درد او	می فروشم بر دو عالم ماه رو
محنتی کز وی بود آن دولت است	دولتی کز وی نباشد خجالت است

ر ۴۵

۵

۱۰

پ ۴۵

۱۵

۲۰

جان که نبرد با که گوید کس سخن |
 سیر گشتم از وجود خویشتن
 تا به کی بتوان بمحنت زیستن
 بی جمال گلرخان نازنین
 تن زده خامش نشسته بی نوا
 سینه را بی میکساران شور نه
 نه بدیده خواب بی ابرویشان
 بر دل کس این چنین ماتم مباد
 کس چنین در دام عم محکم شد
 همچو من اندر جهان یکتان مباد
 بی قراری بیدلی افکنده ای
 خاکساری خسته مجنون وشی |
 نه به بستر دیده بی نسیم نهاد
 بس جفاها کز کسان دید و شنید
 از نگوساران چها دید و شنید
 بس سخن کز خامشی ار یاد رفت
 چون نگرید از عم دل زار زار
 بر جوانان چمن رین مستکین
 ای پری رویان و ای شه زادگان
 دلفکاری را ز بند آزاد کرد

دل که نبود با که سازد انجمن
 بسکه دیدم از فلک جور و محن
 دل گرفت از فرقت یار^۱ وطن
 تا به کی باید نشستن این چنین
 تا به کی باشد درین محنت سرا
 دیده را بی روی یاران نور نه
 نه بدل در راحتی بی روشان
 این چنین محروم در عالم مباد
 کار کس هر گر چنین درهم شد
 درسیه روزی کسی چون من مباد
 دلفکاری اشکباری منده ای
 ار وطن گم گشته محنت کشی
 نه به بالینی سری بی عم بهاد
 بس ستمها کز خسان بروی رسبد
 در جهان از هر خسی حاری کشید
 بس جواهر کز سخن بر باد رفت
 چون نسازد پردهای غمگسار
 ای صبا بر حوان چنین و صد چنین
 پس بگو ای ماه رویان زمان
 هیچ بتوان خاطری را شاد کرد

۴۲ ر

۵

۱۰

۴۴ پ

۱۵

۲۰

چشم بی خوابم لب ^۱ خندان بس است	اشک چشم چشمه حیوان بس است
مصلحت بینم جنون من بود	نالۀ من ارغنون من بود
کاسه چشم و رخ طبق کو رغبتی	دارم از خون جگر خوش شربتی
عقد رو سازم ز درّ شاهوار	اشک ریزم روز و شب مشاطه ^۲ وار
زیب رخسار آن دل خونین کنم ۵	چون عروسان چهره را تزیین کنم
کاسه و خوان مینهم زین ما حضر	که ز اشک دیده و خون جگر
نیست زرق و مکر و کین آئین من	بور حکمت بس بود تزیین من
عار دارم با خسیسان در شمار ۴۷ ر	من ندارم از خمول خویش عار
روح من شمع است و تن کاشانه ^۴	عقل من کنج است و تن ویرانه ^۳
از وجودش روشنی در جمع باد ۱۰	صد چو پروانه فدای شمع باد
خاک را تعمیر کردن جاهلیست	کنج را در خاک کردن عاقلیست
لیک کم بینم درون حق گزار	باشد اسرار درونم بشمار
از درون چون ماه و خوررخشده ای	کم گمان دارم دل بیننده ای
پس کنم از دل زبان را مشتعل	تا بی فروزم زبان از گفت دل
پرتو نور افکنم بر ماه و هور ۱۵	مجلس افروزم ز نور فکر دور
در تکبیدن دهم بهر غذا ^۵	از درخت همچو طوبی میوها
میوها بخشم بدلهای منیر	از درخت طیّبه اندر ضمیر
عقد بندم با دل حق آشنا	دختران فکر بکر خویش را
اندرین باد مخالف در دماغ ۴۷ پ	لیک بیرون ناورم ^۶ شمع و چراغ

۱- ق: دل. ۲- مشاطه: «بزرگ کننده و آرایش کننده عروس» (فرهنگ نفیسی).

۳- ق: است. ۴- ق: است. ۵- اصل: غنا. ۶- اصل: آورم.

کافرم گر شعله‌ای از سوز دل می‌فروشم با جهانی آب و گل
دیدگانم بحرو کان من بس است راز جان من جهان من بس است
سیل مروارید و یاقوت ارکنم می‌نشینم اشک ریزم دمبدم
گر ز فاقه یاد بحر و کان کنم دیدگان خویش اشک افشان کنم |
گردمی از مفلسی کردم حزین از قناعت گنجها دارم دفین
گردمی از بی کسی یاد آیدم^۱ با کلام حق شوم یار و ندم
هر جراحت کز بدن بر دل رسد چون بیاد حق شوم بیرون رود
بند پرور همچو او نبود کسی آفتابی می‌نشنید با خسی
دختران^۲ فکر بکر خویش را می‌کشم در سر چو خوبان خطا
صحبت آن نازنینانم خوشست مجلس من با جوانان دلکش است
از سخن کشور ستانی می‌کنم وز براهین حکمرانی می‌کنم
خازن و گنجور دارم در درون شکر^۳ لله نیستم خار و زبون
دارم اندر سینه گنج شایگان وام گیرد از دلم دردا و کان
گنج باد آورد باشد در دلم نفعه رحمان کند حل مشکلم
لا تَسْبُو الرِّيحَ زین رو واردست واردات دل نه هرگز شاردست |
دیدگان را هر دم اشک افشان کنم قطره‌ها بر سینه بریان کنم
رود اشک من مرا دارنده کرد وین بنان من مرا بخشنده کرد
رود اشک و سینه تابان من کشت و کار من بس است و خوان من
اشک چشم و این دل سوزان مرا آب شیرین باشد و بریان مرا

۵ ر ۴۶

۱۰

۱۵

۴۶ پ

او چنین می‌خواندم من چون دوم	او چنین می‌پرورد من چون شوم
من چگونگی اوفتم راهی ذکر ۴۸ پ	او چنین غلطاندم بی‌پا و سر
من نخواهم عاقل و فرزانه را	او چه خواهد مست و دیوانه مرا
نام و ننگ ما دل بی‌ننگ ماست	مستی و دیوانگی آهنگ ماست
از دلم عقل و خرد بیرون کنید ۵	بر سرم مستی بسی زور آورید
جمله زور آورد و بگرفت این دلم	مفلسی و مستی و خواری بهم
جمع گشتند و چنین گشتم زبون	مفلسی و مستی و عشق و جنون
سر بسر عقل و دل و دین شد بیاد	آتشی اندر دل از عشق اوفتاد
خواستم بهتر شود بهتر نشد	کار من هرگز چنین ابر نشد
گشته است از رشّ نورد دوست مست ۱۰	حقّ پاکانی که جان‌شان از الست
حقّ اسرار نفوس اولیاء	حقّ انوار عقول انبیاء
حقّ سیّاحان راه بندگی	حقّ سبّاحان بحر زندگی
حقّ ادوار سماء در اعتراف ۴۹ ر	حقّ انوار کواکب در طواف
یک نفس فارغ نبوده از خشوع	دائماً اندر سجود و رکوع
دامن امکان نیالوده بخاک ۱۵	بوده از آلائش احداث پاک
جمله طوّافان بگرد کوی او	جمله رقاصان ساد روی او
در محیط لطف حق مستغرقند	جملگی سرمست در یاد حق‌اند
وز نوای نغمه وحدت بپا	از شراب معرفت مستی نما
کرده طوع ^۱ و قرب را فرمانبری	حقّ ارکان جهان عنصری

۱- طوع: «بطور فرمانبرداری و اطاعت و میل و اراده و اختیار» (فرهنگ نفیسی).

ناورم بیرون چراغ عقل و جان
 با چنین دمه‌های سرد دل کسل
 رازها دارم نهان کو محرمی
 محرم راز دل این^۱ روح کو
 می‌کشودم من متاع این جهان
 می‌شکستم همچو گل اندر چمن
 داد ازین حق ناشناسیها بسی
 دیده حق بین درونی صاف نیست
 و ز سلامت جز ملامت از کجاست
 وز رسول الله کسی را شرم نه |
 هست از اشراف ساعت بی گمان
 شرم بنشسته جفا برخاسته^۳
 بر سلیمان دیو و دد فرمان روا
 نیک و بد را خوب و رد را فضل نه
 جوشش دینک درون را و نشان
 مطرب جان را سخن پرداز کن
 چند بتوان زد در این پرده نوا
 پرده‌های سینه را دمساز ساز
 هر چه آن مستانه تر باشد بگو
 رازها مستانه بیرون می‌دود

۳- اصل، خواسته.

اندرین دمه‌های سرد ناکسان
 کی توان افروخت شمع اهل دل
 دردها دارم عیان کو مرهمی
 مرهم این سنه مجروح کو
 ۵ گر خریداری بدی در خورد جان
 همدمی گر می‌شنیدی راز من
 داد ازین کاسد قماشیها بسی
 در دل کس ذره‌ای انصاف نیست
 از مسلمانی بجز نامی کراست
 ۱۰ در دل کس از خدا آزر نه
 این علامتها درین آخر زمان
 ۴۸ از رخ مردم حیا برخاسته^۲
 بر حکیمان ابلهان محنت فزا
 آدمی را بر ستوران فضل نه
 ۱۵ مطربا آبی بر این آتش فشان
 نغمه بر آهنگ دیگر ساز کن
 چند بریک پرده سازی نغمه را
 ارغنون عشق را خوش می‌نواز
 هیچ آداسی و ترتیبی مجو
 ۲۰ مستی من هر دم افزون می‌شود

۱- آن. ۲- اصل: خواسته.

عمر من نابود شد در معصیت شرمم آید آمدن با این صفت
 خجالت آمد خجالت اندر کار من پشت من خم گشت از اوزار من
 نیست دست آویز جز لطف اله می شود درماندگان را عذر خواه
 بی وسبیل چون در اول کز وجود^۱ از عدم آوردمان سوی وجود
 به بدی فضل و خردمندی پناه نه شفیع جز تفضل عذر خواه
 حالیا چون می گذارد بنده را نا امید از عفو در روز جزا

۵۰ پ

افتقار من ثنای من بس است

انکسار من دعای من بس است



وارهانم زین مقام پر خطر
 از چهار اعداد آزادم نما
 همره روحم ولسی^۱ ذوالمنن
 رحمتی کن خاک و خون آعشتهام |
 تازه داری از کرم ایمان من
 می ننگنجم در فلک از ذوق آن
 سر بر افرازد ز تاج شاهیم
 قطره‌ای از بحر توحیدم چشان
 لطف خود بر بندگان افزوده‌ای
 لیسَ لی إِلَّا بِبَابِكَ إلتِجَاء
 وَ الرَّسُولِ الْمُصْطَفَى خَيْرَ الْوَرَى
 إلتَجَأْتُ بِالتَّبَتَّى رُوحِي فِدَاه
 مِنْ هَوَى الشَّيْطَانِ وَقَعْتُ فِي الْعُيُوبِ
 وَأَعْفُ عَنِّي الْخَطِيئَاتِ الْحَسِيمَ
 لَمْ يُفِدْنَا بَحْثُنَا غَيْرَ الْعُمُومِ |
 لَمْ يَكُنْ فِيهِ سِوَى الْخُسْرَةِ نَصِيبُ
 يَنْجِزُ مَا فَاتَ مِنْ أَوْقَاتِنَا
 شَعْنَعَانِيَّاتٍ تَذْهَبُ بِالبَصْرِ
 أَشْرَقَتْ مِنْ دَنِيهَا نُورُ الشَّهَابِ
 با خجالتها بدرگاه آمدم

کز سر اطف و کرم در من نگر
 وارهانم از کف نفس و هوا
 رهبر جانم ز روح القدس کن
 تازه دار از ابر رحمت کشته‌ام
 ۴۹ پ ۵ گزکنی یکدم نظر بر جان من
 سر برافرازم ز فخر از آسمان
 کرکند لطف دمی همراهیم
 زابر رحمت رشحه‌ای بر من فشان
 کار ساز بی نوایان بوده‌ای
 ۱۰ یا غیاث المذنبین با مرتجی
 قَدْ تَشَفَّعْتُ بِآلِ الْمُزْتَضَى
 فِي التَّجَاوُزِ عَنْ ذُنُوبِي يَا إِلَه
 إِنَّمَا أَكْثَرْتُ مِنْ فِعْلِ الذُّنُوبِ
 إِغْفِرْ اللَّهُمَّ لِي الذَّنْبَ الْعَظِيمَ
 ۱۵ قَدْ صَرَفْنَا الْعُمَرَ فِي بَحْثِ الْعُلُومِ
 ۵۰ کُلُّ عُمُرٍ ضَاعَ فِي غَيْرِ الْحَبِيبِ
 أَيْهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا بِنَا
 مِنْ أَبَارِيقِ هِيَ مِثْلُ الدَّرَرِ
 حَمَرُهَا حَمَرًا كَيَا قُوتِ الْمَذَابِ
 ۲۰ ساقیا رحمی که بی گاه آمدم

رباعیات

۱

جان نائف حق است و بدن
روحش فلك و حواسش انجم دروی
دل عرش و یست و صدر کرسی مبدان
اسرار و معانی چو سروش یزدان

۲

راهد ز بهشت حان و مان می سازد
عارف بعمار درون می نازد
عابد بعمل بدان جهان می نازد
عاشق ز برای دوست حان می نازد

۳

ار فرقت دوست دیده ام
ارس که فشاندم آتش اردیده برون
هر چند ندیدمش عمم افزون شد
اجرای وجودم تمامی خون شد

۴

گرد بد دل از جهای خصمان مجروح
چندان مگذاخت تن ز محنت کا آخر
لیکن ر جراحات شد
گردید ز دیده ها بهان همچون روح

۵

آنان که ره دوست گزیدند همه
در معرفت دو کون فتح از عشق است
در کوی شهادت آرمیدید همه
هر چند سباه او شهیدند همه

۶

حق جان جهان است و جهان جمله بدن
افلاك و عناصر و موالید اعصاء
اصناف ملائکه حواس این تن
توحید همین هست دگرها همه فن

- ص دو، س ۱۴، ۱۹۵۰
- ص هفت، س ۸، قدری
- ص چهارده، س ۴، کتنده
- ص هفده، س ۲۰، فصوص الحکم
- ص بیست و نه، س ۳، ۳۹
- ص سی و دو، س ۱۰، ۴۵؛ س ۱۷، امروزه؛ س ۲۰، ۴۵
- ص ۵، س ۱۱، مَذَاهِب؛ س ۱۳، بَاسِ
- ص ۲۲، س ۷، رسول
- ص ۲۵، س ۸، الطَّعَام؛ س ۱۰، يُجْزَكُ
- ص ۳۱، س ۹، بدخوئی میکند
- ص ۳۴، س ۶، بَشْرَاء؛ س ۱۳، سُغْدَى
- ص ۳۵، س ۱، بَشْرَاء
- ص ۴۰، س ۱۳، جمله
- ص ۴۱، س ۱۴، الصُّورُ؛ س ۱۵، الإِلَهِي
- ص ۴۴، س ۱، الثَّارُ، يَزَالُ
- ص ۴۵، س ۴، جَزَاء
- ص ۱۰۵، س ۳، چو آدم
- ص ۱۰۷، س ۵، همگنان
- ص ۱۰۹، س ۱۴، بَشْرَاء
- ص ۱۱۷، س ۵، لِسَيْدٍ؛ س ۱۰، يَتَعَوِّذُونَ
- ص ۱۱۸، س ۲، السِّنُّهُمْ؛ س ۹، يَتَأَذُّونَ؛ س ۱۲، أَعْظَمَ، الْحُسْرَةَ، أَذْوَمَ؛ س ۱۳، عِلْمُهُ
- ص ۱۱۹، س ۳، لِيُبَاهِيَ، يُمَارِي
- ص ۱۲۰، س ۱۴، غَيْرُ
- ص ۱۲۱، س ۲، مُسْتَحْيٍ؛ س ۵، فَقَطْ؛ س ۶، بَيْنَ عَالَمٍ؛ س ۸، فَقَطْ
- ص ۱۲۸، س ۱۳، يَهْدِيهِمْ؛ س ۱۴، دَعَوْهُمْ

۷

گویم سخنی ز حشر چون برق زمیع بشنو که ندارم ارتواین نکته در
این جان و نمت که هست شمشیر و غلاف آروز بود علافش از جوهر تیه

۸

جهان بین من گر چه رفت از نهاد جهان آفرین بین من کم مبه
جهان بین اگر شد جهان بان بجا است جهان را جهان بان نه غیر از خداست

۱- رباعیات اول تا چهارم از صفحه اول شرح الهدایة ابهری بعلم آخوند (کتابخانه اهدا
آقای مشکوة ، شماره ۲۵۴) ، رباعی بنجم ادریاض العارفین (طهران ، ۱۳۱۶ ، ص ۷۶ =
وشمس التواریخ شیخ اسدالله گلپایگانی (اصفهان ، ۱۳۳۱ ، ص ۲۹ - ۳۰) ، رباعی شش
ارحاشیه نسخه چاپی رسائل آخوند (طهران ، ۱۳۰۲ ، ص ۳۴۴) و رباعی هفتم و هشتم
الذریعة (طهران ، ۱۳۷۸ ، جلد نهم ، ص ۶۰۰) است .

۹۶	سرور کائنات	خ	
۱۹	سقراط	۵۸	خاتم انبیاء
۱۸	سلاطین	۵۵	خاتم نبوت
۱۵۰، ۸۷، ۲۸	سلیمان	۵۵	خاتم ولایت
۱۱۷	سید البشر	۱۰۴	خضر
۵۸	سید عربی	۹۷	خلیل
	ش	۱۳۲، ۱۰۷	خورشید
۲۱	شعراء عرب	د	
۱۲۲	شمر ذی الحوشن	۹، ۷	دانشمند
۸۱، ۷۳، ۶۶، ۵۸، ۵۲، ۳۳، ۳۲	شیاطین	۵	دانشمند مایان
۱۵۲، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۰۹، ۶۲، ۳۲، ۲۸	شیطان	۷۹، ۲۵	داودع
	ص	۱۴۹، ۵۸	درخت طوبی
۵	صدرای شیرازی	۹۳، ۶	درویشان
۱۳۱	صدر المحققین	۳۳	دستان
۱۰۶، ۹۴، ۱۰	صوفیه	۴۷	دوانی
	ط	ذ	
۲۰	طبائیین	۵۷	ذوالفقار
۱۰۴	طبیعیین	ر	
	ع	۸۸	رسل
۱۵۹، ۱۳۷، ۹۲، ۶۷	عارف	۱۵۰، ۹۶، ۸۶، ۶۶، ۲۷، ۲۵، ۲۲، ۱۱	رسول ص
۱۲۴، ۱۱۹، ۲۳	عارفان	۱۵۲	روح القدس
۴۴	عارفین	ز	
۱۲۰، ۱۸	عالم	۸۴	زمخشری
۱۶	عالمان	۱۴۵، ۴۳	زهرة
۱۲۰	عالین	۱۲۰	زین الدین (شیخ)
۷۴، ۴۰، ۳۹	عرفاء	۸۳، ۷۷	زین العابدین (امام) ع
۵۳، ۱۴	عطار	س	
		۷۹	سامری

الف	ابیاء
آداب المتعلمین	۱۱۲، ۷۶، ۵۸، ۵۵، ۴۲، ۳۹، ۶
۱۲۰	۱۵۱، ۱۱۷
آدم ۵۴، ۷۰، ۷۲، ۸۶، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۵	اولیاء ۱۱۲، ۱۱۱، ۷۴، ۵۵، ۴۴، ۳۹، ۶
۱۳۸، ۱۳۷	۱۵۱، ۱۲۱
آدمی ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۴۰، ۷۲، ۷۰	اهرمن ۱۱۴
۱۵۰، ۷۳	اهل الدین ۹
۲۶، ۱۳	اهل سیمیا ۳۲
آدمیان	اتمه ع ۱۲۲، ۱۱۱، ۸۸، ۶۶
اراهیم ع	ب
۱۳۸، ۱۳۶، ۱۲۴، ۱۱۷، ۵۴، ۲۸	برصیصا (شیخ) ۳۴
المیس	پ
المیسان	
۲	
ابن عباس	
۸۳	
ابن ملجم	پیغمبر ص ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۶۴، ۵۵، ۴۴، ۳۳، ۲۳
۱۲۱، ۲۲	۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۱، ۸۲
ابوعلی سینا	
۴۲	
ابوموسی اشعری	پیغمبران ۵۰، ۴۴
۱۲۲	
ابی جهل	ج
۴۹	
ابی عبدالله ع	جالینوس ۲۰، ۱۶
۷۷	
ابی لهب	جام جهان نما ۲۹
۴۹	
اخوان صفا	جبار عالم ۱۹
۱۰	
ارسطو	جبرئیل ۱۴۱، ۱۳۸، ۷۷
۱۰۱	
اصحاب وفا	جعفر صادق (امام) ع ۱۱۸، ۷۹، ۷۶، ۳۳
۱۰	
اطباء	جمشید ۲۹
۶۲، ۶۰، ۲۰	
اطباء روحانی	ح
۶۰	
اعراف	حسن مجتبی ع ۱۲۲
۵۸	
الهی نامه	حسین ع ۱۲۲، ۲۲
۵۳	
الهیین	حکماء ۱۲۰، ۱۰۶، ۴۰، ۲۳، ۱۰
۱۰۶	
امام مرو	حکمت گویان ۳۰
۲۱	
امام الموحّدين	حکیم ۶۳، ۹
۶۷	
امیر المؤمنین ع	حکیمان ۱۵۰
۱۱۸، ۸۲، ۷۱، ۶۷، ۲۵	

written in 1090/1701 by a student of Mullâ Muhsin Faïd, one of Mullâ Sadrâ's most illustrious disciples.

As for Mullâ Sadrâ's poetry we have availed ourselves of a copy of his selection from a *Mathnawî* in the Meshkât Collection at Tehran University and a manuscript from the library of Mr. Lâjiwardî in Qum, the first page of his *Sharh al-hidâyah* in his own handwriting containing several quatrains also in the Meshkât collection, and several standard histories and biographies in which some of his poems have been cited. According to the *al-Dharî'ah* of 'Âqâ Buzurg Tihrânî there is also a *diwân* of his poems in Kermanshah in a private library. We could not, however, gain access to the work in the short time allotted to prepare this book as part of the 400th anniversary of Mullâ Sadrâ's birth.

We hope that by publishing his works and illuminating the main themes of his writings the Persian scholars who are most close to this tradition of wisdom or *hikmat* and the Western scholars who are interested in the genuine intellectual and spiritual life of Islam can make known to the world at large the great intellectual tradition which has remained intact in Persia for the past millenium and especially the doctrines of Mullâ Sadrâ who stands as one of its most outstanding figures. Let us hope that the celebration of the 400th anniversary of the birth of this great sage to whom this book is dedicated will in some measure achieve this end and aid in making his work and his school better known.

Seyyed Hossein Nasr

Tehran

29 Ramadan 1380 } A.H.
26 Esfand, 1339 }

March 17, 1961

۱۷	متصوفه	۱۰۴	عطارد
۸۶،۲۳،۷	متکلم	۰۷۸،۷۶،۵۵،۴۱،۲۶،۲۳،۲۰،۱۸،۷	علماء
۱۱۰،۶۶،۵۶،۵۴،۵۰،۳۳،۵	متکلمان	۱۲۰،۱۱۲،۱۰۶،۸۲،۸۱	
۲۰	متکلمین	۱۲۱،۲۵	علی ع
۴۲	مجتهدان	۱۲۲	عمرو بن عاص
۴۰	محققان	۳۴	عنقا
۱۲۸	محمد ص	۱۱۷،۱۰۴،۶۰	عیسی ع
۱۱۹	محمد باقر (امام) ع	ف	فاطمه ع
۱۳۱،۵	محمد بن ابراهیم شیرازی	۸۱،۲۲	فروریوس
۱۵۲،۱۲۱،۲۲	مرتضی ع	۱۰۱	فقیه
۱۴۰	مریخ	۱۲۶،۷۹	فلاسفه
۵۳	مسلمان	۴۲،۲۶،۲۳،۶	قرآن
۱۰۸،۶۸،۳۹	مسلمانان	ق	قریش
۱۰۱	مشایبان	۸۵،۸۴،۷۷،۷۴،۵۸،۵۵،۵۰،۲۳،۴	قصص الانبیاء
۱۴۰،۱۳۷،۴۳	مشتري	۱۳۸،۸۶	قمر
۱۵۲،۴	مصطفی ص	۴۹	کافی
۱۲۲	معاویه	۱۲۱	کرام الکاتبین
۷۰،۶۸،۶۷،۵۸،۴۲،۳۹،۱۹،۱۶،۶	ملائیکه	۱۲۱،۷۶	کربلا
۱۱۰،۹۴،۸۸،۸۱،۷۸،۷۷،۷۵،۷۴،۷۳،۷۲		ک	کعبه
۱۵۹،۱۱۱		۱۱۸	کلینی
۷۹،۵۱،۳۳،۲۵	موسی ع	۵۸	کونر
۶۸	مؤمن	۱۲۲	کیوان
۷۰	نوح ع	۹۷	ماه
ن		۱۱۸،۷۹	متشرع
ه		۵۸	متشرعان
۱۴۴	هندستان	۱۳۲	
ی		م	
۲۲	یزید	۴۳	
۶۳	یونان	۱۱۶،۱۰۸	
۶۷،۶۶	یهود	۵	

out for Ispahan, the capital and intellectual center of Persia at that time, in order to complete his education. There, he studied with the leading authorities of the day learning the religious sciences from Bahâ' al-Din 'Amili and the intellectual sciences from Mîr Dâmâd. Having thus completed his formal education, he retired from worldly life and withdrew to a small village by the name of Kahak near Qum where he spent about seven years in the purification and catharsis of his soul and in practices which lead to spiritual realization.

Having thus perfected both the "theoretical" and "practical" aspects of knowledge, Mullâ Šadrâ returned to active life, becoming a professor in the Khan school(*) in Shiraz where he taught the rest of his life during which he composed nearly all of his works. These writings include over 40 books on traditional wisdom or "theosophy" (*ḥikmah*) and the religious sciences of which the most famous are the monumental *'Asfâr (the Journeys)* which deals with a complete cycle of theosophy, treating of the four journeys of the soul from its Divine Source to this world and the ultimate return to its celestial Origin, the *Shawâhid al-rubûbiyah*, *al-Mabda' wa'l-ma'âd*, various Quranic commentaries and the commentary upon the *'Usûl al-kâfi* of Kulainî, one of the four fundamental source books of Shi'ism. Šadr al-Din passed away in Basra in 1050/1641 while returning from the pilgrimage to Mecca and was buried in that city.

In all of his works Mullâ Šadrâ expounds his basic thesis that in

(2) The Khan school which still stands in Shiraz was built by 'Allâhwir-đi Khân and because of Mullâ Šadrâ's presence became the leading center of learning in Persia in the 11th/17th century and even attracted the attention of the foreign visitors who came to Shiraz at that time.

See for example Thomas Herbert: *Some Ycars Travel into Diverse Parts of Africa and Asia the Great*, London 1677, p.129, where he writes: «And indecd Shiyras has a Colledge wherein is read Philosophy, Astrology, Physick, Chemisty and the Mathematick; so as 'tis the more famoused through Persia».

order to gain perfect knowledge of things rational arguments must be combined with intellectual intuition (*dhawq*) and illumination (*'ishrâq*), and theoretical knowledge with effective realization, a goal whose attainment depends upon the purification of the soul. His writings are in effect the fruit of the first two periods of his life, the first of which was devoted to formal study and the second to removing those veils from the "eye of the heart" that hide from it the vision of the spiritual realities

All of the books and treatises of Mullâ Sadrâ are in Arabic save the present treatise *Se'asl*, a few letters on various philosophical and metaphysical questions and his poems of which all that we have been able to discover has been published in this book. The *Se'asl* is a treatise on the obstacles that exist before the soul and prevent it from realizing the truth. In 14 chapters Mullâ Sadrâ deals in a masterly fashion with the various ailments of the soul as one who has experienced all the cures which he offers and has himself undergone the spiritual alchemy that he outlines. The treatise moreover, is addressed not to the ignorant common man but to those who, having acquired a certain amount of exoteric knowledge, deny all esoteric knowledge which transcends their level of understanding. In a most forceful manner he succeeds in showing the limitation of all the exotericists who deny the validity of gnosis.

The *Se'asl*, despite the fact that it is full of citations from the Quran and the *hadîth*, was never as widely known^{as} Mullâ Sadrâ's other works most likely because of its frank criticism of some of the exoteric authorities and of its language which being written in clear Persian was more accessible to the Persian speaking public than writings in Arabic. Because of this relative obscurity, the manuscripts of this work are quite rare. For the present edition we have made use of all of the available manuscripts known to us in Persia, using as the basis a manuscript

GIFT

In the Name of God Most Merciful and Compassionate Introduction

The Safavid period is recognized throughout the world as a time in which Persia regained its political and social unity and Islamic art reached its zenith of perfection in architecture and decorative design. But it is rarely realized in the world outside of Persia that this epoch was also one of the most active periods in the intellectual life of Islam, a period when the problem of the relation between science and faith found its ultimate solution and revelation and reason became blended harmoniously in the spiritual background of Shi'ism which had become the official religion of Persia from the beginning of the establishment of the Safavids ⁽¹⁾

The person in whom the tendency to unify religious law (*shari'*) intellectual evidence (*'aql*) and gnosis (*'irfân*) reached its culmination was Šadr al-Dīn Shirāzi usually known as Mullā Šadrā, who despite being unknown outside of Persia, ranks among the greatest of Muslim sages. Mullā Šadrā was born 979 or 980/1571 or 1572 in Shiraz in a wealthy and powerful family and received his early education in that city which was then one of the most important cultural centers of the country. After finishing this period of early training, he set

(1) The resources in Western languages on the spiritual and intellectual life of this period is limited to a few articles and references.

See H. Corbin, «Confessions extatiques de Mīr Dāmād» in *Mélanges Louis Massignon*, Institut français de Damas, 1956, pp.331-378; and our articles «Mullā Šadrā» and «The School of Ispahan» in *The History of Muslim Philosophy*, edited by M.M. Sharif, (in press). Also Comte de Gobineau, *Les religions et les philosophies dans l'Asie centrale*, Paris, 1923, pp. 91-103,